

گنجینه نوشته‌های ایرانی

۱۳

اشعار پراکنده

قدیمترین شعرای فارسی زبان

از حنظله بادغیسی تا دهلیلی
(پلیر رودکی)

با تصحیح و مقابله
و ترجمه و مقدمه بزبان فرانسوی

بکوشش
ژیلیر لازار

استاد مدرسه زبانهای شرقی پاریس

تهران
انجمن ایرانشناسی فرانسه در
تهران

صندوق پستی ۱۹۶۸ - ۵۱

۱۳۶۱ - ۱۹۸۲

- ۱ - کشف‌المحجوب (...) تصنیف ابویوسف سجستانی - با مقدمه به‌زبان فرانسه به‌قلم هنری کرپین. - ۱۹۴۹ (۱۳۲۷) چاپ دوم ۱۹۸۰ - ۱۳۵۸
- ۲ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق. شهاب‌الدین یحیی سهروردی (...) تصحیحات و مقدمه به‌زبان فرانسه به‌قلم هنری کرپین. - ۱۹۵۲ (۱۳۳۱).
- ۳ - کتاب جامع‌الحکمتین (...) - تصنیف ناصرخسرو - به‌کوشش هنری کرپین و محمد معین. - ۱۹۵۳ (۱۳۳۲).
- ۴ - ابوعلی سینا و تمثیل عرفانی. پژوهشی در حکایات ابوعلی‌سینا - به‌قلم هنری کرپین. - ۱۹۵۴ (۱۳۳۳).
- ۵ - قصه حمید یقظان - تصنیف ابوعلی‌سینا - ترجمه و شرح فارسی به‌قلم هنری کرپین (...). - ۱۹۵۴ (۱۳۳۳).
- ۶ - شرح قصیده فارسی ابوالهشتم جرجانی (...). - مقدمه به‌قلم هنری کرپین و محمد معین. - ۱۹۵۵ (۱۳۳۴).
- ۷ - مجموعه در ترجمه احوال شاه‌نعمت‌الله ولی کرمانی (...). - مقدمه از ژان اوبن. - ۱۹۶۰ (۱۳۳۵).
- ۸ - کتاب هبهرالعاشقین - تصنیف روزبهان بقلی شیرازی (...). - مقدمه به‌قلم هنری کرپین و محمد معین. - ۱۹۵۸ (۱۳۳۷).
- ۹ - ایران و یمن یعنی سه رساله اسماعیلی (...). - به‌قلم هنری کرپین. - ۱۹۶۱ (۱۳۴۰).
- ۱۰ - کتاب‌المشاعر - تصنیف صدرالدین محمد شیرازی معروف به ملاصدرا. - ترجمه و تعلیقات به‌قلم هنری کرپین. - ۱۹۶۴ (۱۳۴۲).
- ۱۱ - کتاب‌الانسان‌الکامل - تصنیف عزیزالدین نسفی (...). - مقدمه به‌قلم ماریژان موله. - ۱۹۶۲ (۱۳۴۱).
- ۱۲ - شرح شطرنجیات - تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی. - مقدمه به‌قلم هنری کرپین. - ۱۹۶۶ (۱۳۴۴).
- ۱۳ - اشعار پراکنده قدیمی‌ترین شعرای فارسی زبان. - به‌کوشش ژیلبر لازار. - ۱۹۶۴ (۱۳۴۲).
- ۱۴ - شاهنامه حقیقت (بخش اول). - اثر حاج‌نعمت‌الله جیحون‌آبادی مکری (...). - به‌کوشش محمد مکری. - ۱۹۶۶ (۱۳۴۵).
- ۱۵ - شاهنامه حقیقت (بخش دوم). - اثر حاج‌نعمت‌الله جیحون‌آبادی مکری (...). - به‌کوشش محمد مکری. - ۱۹۷۱ (۱۳۵۰).
- ۱۶ - کتاب جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار (فلسفه شیعه). - تصنیف شیخ سیدحیدر آملی. - به‌کوشش هنری کرپین و عثمان اسماعیلی یحیی. - ۱۹۶۹ (۱۳۴۷).
- ۱۷ - مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق. - تصنیف شهاب‌الدین یحیی سهروردی (...). - به‌کوشش سیدحسین نصر و با مقدمه هنری کرپین. - ۱۹۷۰ (۱۳۴۸).
- ۱۸ - منتخباتی از آثار فارسی حکمای الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر (قسمت اول) (...). - به‌کوشش س.ج. آشتیانی - با مقدمه هنری کرپین. - ۱۹۲۷ (۱۳۵۱).
- ۱۹ - منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر (قسمت دوم). - به‌کوشش س.ج. آشتیانی. - مقدمه به‌قلم هنری کرپین. - ۱۹۷۵ (۱۳۵۴).
- ۲۰ - رسایل جوانسردان. - به‌کوشش مرتضی صراف. - مقدمه به‌قلم هنری کرپین. - ۱۹۷۲ (۱۳۵۲).
- ۲۱ - مکاتبات عبدالرحمن اسفراینی با علاءالدوله سمنانی. - به‌کوشش هرمان لندک. - ۱۹۷۲ (۱۳۵۱).
- ۲۲ - کتاب نصر‌النصوص (...) - تصنیف شیخ سیدحیدر آملی. - به‌کوشش هنری کرپین و عثمان اسماعیل یحیی. - ۱۹۷۵ (۱۳۵۳).
- انتشارات آ. د. پ اف پاریس
- ۲۳ - طائش. منطقه‌ای قومی در شمال ایران. اثر مارشل یازن. ۲ جلد. - ۱۳۵۹ - ۱۹۸۰



Département d'iranologie
de l'Institut franco-iranien

Institut d'études iraniennes
de l'Université de Paris

BIBLIOTHEQUE IRANIENNE

Dir. H. Corbin

13^e

Gilbert LAZARD

Professeur à l'Ecole Nationale
des Langues Orientales vivantes

Les premiers poètes persans

(IX^e-X^e siècles)

Fragments rassemblés, édités et traduits.

Tome II

Textes persans

TEHERAN

DEPARTEMENT D'IRANOLOGIE
DE L'INSTITUT FRANCO-IRANIE
58, Avenue Shahpour Ali-Reza

PARIS

LIBRAIRIE D'AMERIQUE ET D'ORIENT
ADRIEN - MAISONNEUVE
11, rue Saint-Sulpice (VI^e)

1984

گنجینه نوشته‌های ایرانی

۱۳

اشعار پراکنده

قدیمترین شعرای فارسی زبان

از حنظلۀ بادغیسی تا دقیقی

(بغیر رودکی)

با تصحیح و مقابله

و ترجمه و مقدمه بزبان فرانسوی

بکوشش

ژیلبر لازار

استاد مدرسه زبانهای شرقی پاریس

تهران

اتجمن ایرانشناسی فرانسه در

تهران

هندوق پستی ۱۹۶۸-۱۱

۱۹۸۲/۱۳۶۲

چاپ نخست این کتاب در سال ۱۹۶۴ به وسیله «قسمت ایران‌شناسی انجمن ایران و فرانسه» در تهران، «انجمن تحقیقات ایرانی دانشگاه پاریس» و «کتابخانه J. Maisonneuve» در پاریس، منتشر گردیده است.

تجدید چاپ به موجب قرارداد به‌طریقه افسست سرمایه



آدرس - تهران وصال شیرازی شماره ۱۹۵
تلفن ۶۵۹۵۴۵

۱۹۸۲ میلادی
۱۳۶۱ خورشیدی
کلیه حقوق محفوظ است.
ژیلبر لازار

این کتاب در چاپخانه به چاپ رسید.



اشعار پراگنده

قدیمترین شعراى فارسى زبان

گنجینه نوشته‌های ایرانی

زیر نظر هانری کربین
(۱۹۰۵ - ۱۹۷۸)

شماره ۱۳

ناشر

انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران

صندوق پستی ۱۹۶۸ - ۵۱

تهران



پیش‌گفتار

این کتاب حاوی بخش دوم تألیف ما در باره کهنه ترین متون شعر فارسی می‌باشد. بخش نخست تماماً بزبان فرانسه نگاشته شده، و شامل مقدمه‌ای مفصل و ترجمه متون این جلد است.

روش جمع‌آوری و ترتیب اشعار و اطلاعات راجع بـمـآخذ و ترجمه احوال شعراء و ملاحظات در باره زبان و سبک آنان کلیه در مقدمه بزبان فرانسه شرح داده شده است. در اینجا بذکر نکاتی چند که بنظر ما بایسته است، می‌پردازیم.

۱) منظور ما در این کتاب فراهم آوردن و منتشر ساختن مقطعات و بیت‌های پراکنده نخستین شعراء فارسی زبان بوده است. باستثناء آثار رودکی که آقای سعید نفیسی در کتاب خود «احوال و اشعار رودکی» گردآوری نموده است. تاکنون اشعار شعراء دیگر قرن نهم و دهم هجری در کتابی جداگانه بطور کامل و بتصحیح و مقابله فراهم و چاپ نگردیده است. در اینجا کوشیده ایم بنقل کلیه اشعار پیشروان و هم‌عصران و پیروان رودکی تا زمان فردوسی (یعنی تا حدود سال ۳۷۰) از روی همه مآخذی که بآنها دسترسی داشته‌ایم، بپردازیم، اشعار رودکی را چون قبلاً استاد نفیسی انتشار داده است، لازم ندانستیم درج کنیم. همچنین از شعرائی که بعد از سال ۳۷۰ هجری شعر سروده‌اند، چشم‌پوشی نموده‌ایم، و از ذکر عده‌ای که در «لباب‌الالباب» و یا مأخذهای دیگر بدویره سامانی منسوب شده‌اند، ولی زمان زندگی آنان بطور دقیق معلوم نیست، خودداری کرده‌ایم، و اشعار غیر عروضی قدیم نیز در این کتاب مورد بحث قرار نگرفته است.

(۲) از دقیقی فقط اشعار پراکنده‌ای که در تذکره‌ها و فرهنگها و جز آنها پیدا میشود، درج شده است. آن قسمت از شاهنامه فردوسی را که تألیف دقیقی و در حدود هزار بیت میباشد، در اینجا ذکر نکردیم، زیرا پس از چاپهای متعدد قبلی بنظر ما چاپ مجدد آن روا نبود.

(۳) در سالهای ۳۶۷-۳۷۰ هجری قمری پزشکی بنام میسری منظومه‌ای مثنوی در طب بعنوان «دانش نامه» تألیف کرده است، که نسخه منحصر بفرد آن در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است، و تا حالا هیچ محققى بآن توجه نداشته است. این مثنوی که پیش از شاهنامه فردوسی بنظم درآمده، و تقریباً شامل پنج هزار بیت است، قدیمترین مثنوی فارسی است، که تمام آن بدون نقصان بزمان ما رسیده است، و بدین جهت برای همه کسانی که بتاریخ فرهنگ ایران علاقه دارند بسیار جالب است، و البته شایان آن است که انتشار یابد. چون درج متن کامل آن در این کتاب ممکن نبود، منتخبانی از آن چاپ کردیم، تا آنرا بخوانندگان محترم بشناسانیم.

(۴) بسیاری از بیتهای پراکنده شعراء قدیم در مأخذهای گوناگون بسرایندگان مختلف نسبت داده شده است. در جلو این بیتها و نیز در جلو بیتهایی که در صحت نسبت آنها بدان گویندگان شکی موجود بود، علامت ستاره بشکل (☆) گذاشتیم، تا تشخیص آنها آسان گردد. بیتهایی که نسبت آنها بیکی از این شاعران با احتمال قوی یا یقین نادرست بود، در ضمن بیتهای اصیل آن شاعر چاپ نشد، و آنها را در ضمیمه ابیات هر شاعر قرار دادیم.

(۵) پاورقیهارا دو بخش کردیم. در بخش اول بنقل مأخذ اشعار، و در بخش دوم بذکر نسخه بدلهای پرداختیم.

در پایان از آقای هنری کرین که این کتاب را در جزو «گنجینه نوشته‌های ایرانی» انتشار داده اند، و از آقای حسن ره‌آورد که تصحیح نمونه‌های چاپی را بعهده گرفته و در این کار کسل‌کننده بسیار کوشیده اند، سپاسگزاری میکنم.

ث. ل.

نشانه‌های اختصاری

- آتشکده تذکره آتشکده ، از روی «انه»
- اته H.Ethé, Rûdagî's Vorläufer und Zeitgenossen,
Morgenl. Forschungen, Leipzig 1875
- اته رودکی H.Ethé, Beiträge... Rûdagî der Sâmâniden-
dichter, Goetting. Nachrichten 1873
- اصل در مورد کتابی که از روی يك نسخه خطی منحصر بفرد چاپ
شده است ، همان نسخه خطی بقول مصحح نسخه چاپی؛ در
مورد دانش نامه میسری ، نسخه خطی منحصر بفرد پاریس .
- برهان قاطع برهان قاطع ، چاپ معین ، ۴ جلد ، تهران ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵
- تبقف تاریخ بیهقی ، چاپ دکتر غنی ود کترقیاض ، تهران ۱۳۲۴
- تبقن چاپ س . نفیسی ، ۳ جلد ، تهران
۱۳۱۹ - ۱۳۳۲
- تبق تاریخ بیهقی ، هردو چاپ
- ناه تاریخ نامه هرات ، چاپ صدیقی ، کلکته ۱۹۴۳ میلادی
- ترج ترجمان البلاغه ، تألیف رادویانی ، چاپ ا . آتش ، استامبول
۱۹۴۹ میلادی

- تحفۃ الملوك ، نسخه خطی تهران ، از روی مقاله نفیسی در
مجله مهر، سال اول ، شماره ۷ تحفظ
- تحفۃ الملوك ، نسخه خطی موزه بریتانیائی در لندن تحفل
- تاریخ سیستان ، چاپ ملك الشعراء بهار ، تهران ۱۳۱۴ تس
- نسخه خطی تهران ، از روی چاپ بهار تسا
- نسخه خطی پاریس تسپ
- بهارستان جامی ، از روی «اته» جامی
- چهارمقاله ، تألیف نظامی عروضی ، چاپ معین با تعلیقات ،
کتابفروشی زوّار ، تهران چمق
- حدائق السحر ، تألیف رشید وطواط ، چاپ ع . اقبال ، تهران حدائق
- تذکره حدیقه الصفاء ، از روی «اته» حدیقه
- تذکره خلاصه الافکار ، از روی «اته» خلاصه
- لغتنامه ، تألیف دهخدا ، تهران از سال ۱۳۲۵ بیعد دهخدا
- رجوع کنید ر.ک.
- سفینه خوشگو ، از روی «اته» سفینه
- شاهنامه فردوسی ، چاپ کتابفروشی بروخیم ، ۱۰ جلد ،
تهران ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵ شاهنامه
- شرح قصیده ابوالهیثم شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم ... جرجانی ، چاپ
کرین و معین ، تهران ۱۳۳۴
- ذ. صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد ۱ ، چاپ دوم ،
تهران ۱۳۳۵ صفا تاریخ
- ظاهراً ظ

عرفات ، تذکره تقی اوحدی ، نسخه خطی کتابخانه	عر
India Office در لندن	
فرهنگ جهانگیری	فج
یعنی : این نسخه فاقد بیت مورد نظر است	فاقد
فرهنگ حلیمی ، نسخه لنینگراد (پترسبورگ) ، از روی	فحب
«لفج»	
فرهنگ حلیمی ، نسخه مونیخ ، از روی «لفج»	فحم
» هردو نسخه ، از روی «لفج» (H^{mp} در «لفج»)	فحمپ
» » » (H در «لفج»)	فح یا فحل
» نسخه پاریس	فحن
فرهنگ رشیدی ، چاپ کلکته ۱۸۷۲ - ۱۸۷۵ میلادی	فر
فرهنگ شعوری ، چاپ استامبول ۱۱۵۵ هجری قمری	فش
فرهنگ شاهنامه ، تألیف عبدالقادر بغدادی (چاپ زلمان ،	فق
پترسبورگ ۱۸۹۵ میلادی) ، از روی «لفج»	
مجمع الفرس یا فرهنگ سروری	فم
متن قصیده ابوالهیثم در باب دوم کتاب جامع الحکمتین ، تألیف	فق
ناصر خسرو ، چاپ کرین و معین ، تهران ۱۳۳۲	
متن قصیده ابوالهیثم در باب دوم جامع الحکمتین ، نسخه	فقا
خطی ، بقول کرین و معین	
متن قصیده ابوالهیثم در بابهای دیگر جامع الحکمتین ،	فج
نسخه چاپی	

متن قصیده ابوالهیثم در بابهای دیگر جامع الحکمتین ، نسخه خطی بقول کرین و معین	قجا
متن قصیده ابوالهیثم در کتاب « شرح قصیده ... » ، چاپ کرین و معین	قش
متن قصیده ابوالهیثم در کتاب « شرح قصیده ... » ، نسخه خطی بقول کرین و معین	قشا
لباب الالباب ، تألیف محمد عوفی ، چاپ براون ، جلد ۲ ، لندن ولیدن ۱۹۰۳ میلادی	لا
لباب الالباب ، نسخه برلین ، از روی چاپ براون یا از روی «اته»	لاس
» نسخه الیات (Elliott) ، از روی چاپ براون	لاع
تذکره لب لباب ، از روی «اته»	لب لباب
لغت فرس ، تألیف اسدی طوسی ، چاپ ع. اقبال ، تهران ۱۳۱۹	لغت
لغت فرس ، نسخه نفیسی ، از روی چاپ اقبال	لغتس
» نسخه اقبال ،	لغت ع
» نسخه نخجوانی ،	لغت ن
» حاشیه نسخه نخجوانی ، از روی چاپ اقبال	لغت نح
» چاپ پ. هرن ، برلین ۱۸۹۸ میلادی	لفیج
» نسخه کتابخانه India Office در لندن	لفی
تذکره مخزن الغرایب ، از روی «اته»	مخزن
المعجم فی معانی اشعار المعجم ، تألیف شمس قیس ، چاپ قزوینی و مدرّس رضوی ، تهران	مع
مجمع الفصحاء ، تألیف رضاقلی خان هدایت ، چاپ سنگی تهران ۱۲۹۵ هجری قمری	مف

موم یا مؤنس م	مؤنس الاحرار، تألیف محمد بن بدر جاجرمی، نسخه کتابخانه ملی ملک در تهران
موی یا مؤنسی	مؤنس الاحرار، نسخه کتابخانه India Office در لندن
مو یا مؤنس	مؤنس الاحرار، هر دو نسخه
مهر	متن تحفة الملوك در مقاله نفیسی در مجله مهر، سال اول، شماره ۷
ندرت	تذکره ندرت، از روی «انه»
نسخه	نسخه بدل
نفیسی	س. نفیسی، احوال و اشعار ... رودکی، ۳ جلد، تهران ۱۳۰۹ - ۱۳۱۹
واله	ریاض الشعراء، تألیف واله، از روی «انه»
هفت اقلیم	هفت اقلیم، تألیف امین احمد رازی، از روی «انه»

حنظله بارغیسی

یارم سپند اگر چه بر آتش همی فکند از بهر چشم تا نرسد من و را گزند
اورا سپند و آتش نایند همی بکار باروی همچو آتش و باخال چون سپند

۳ مهتری گیر بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی

۱-۲: لا، عر، مف، لینه (لاس، خلاصه، هفت اقلیم، واله) - مضارع || ۳-۴: چمق

ص ۴۲: عر، مف، اته (هفت اقلیم) - خفیف

۱ اگر: گر. اته || ۲ آتش نایند: مجمر نایند. مف || خال: خاك. لاس || ۳ عز:

ناز. عر، مف، اته || یا چو مردانت: یا که مردست. چمق نسخه || رویاروی: رو باروی.

عر، مف

محمد بن وصیف

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
 بنده و چاکر و مولات و سگبند و غلام
 ازلی خطی و ر لوح که ملکی بدهید
 به ابی یوسف یعقوب بن اللیث همام
 بلتام آمد زنبیل ولتی خورد پلنگ
 لثره شد لشکر زنبیل و هبا گشت کتام
 لمن الملك بخواندی تو امیرا بیقین
 یا قلیل الفئه کت داز و ر آن لشکر کام
 عمر عمار ترا خواست و زاو گشت بری
 تیغ تو کرد میانجی بمیان دز و دام

۶-۱ : نس ۲۱۰-۲۱۱ ، تسپ ورق ۹۶ آ (درمدح یعقوب بن لیث صفاری کمی بعد از سال ۲۵۱ هجری) - رمل

۱ مولات . تصحیح بهار : مولای . نس ، تسپ || سگبند . تصحیح بهار : ساکتند . نس - ساک و
 بند . تسپ - توهستند . تسپ حاشیه || ۲ ازلی : اولین . تسپ || خطی : خطی . نس || بدهید:
 بدهند . تسپ || به ابی : بی ابی . نس - بابی . تسپ || ۳ بلتام : بکتام . تسپ || خورد پلنگ : خور
 پلنگ . نس - خووپلنگ . تسپ - خورد و برفت . تسپ حاشیه || گشت : گشت . نس || بیقین :
 بمقین . نس || یا قلیل الفئه کت داز و ر آن : یا قلیل الفیه کد زاد و ران . نس ، تسپ || میانجی:
 میانجی . نس || بمیان : میان . تسپ

عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی
در آکار تن او سر او باب طعام

۶

ای دل بکرم از طبران که بیروزه نمای از صدف مرجان
ورافع اکران که شدش خسته از فعل ابسی حفص شه جیشان

کوشش بنده سبب از بخشش است کار قضا بوز و ترا عیب نیست
بوز و بیوز از صفت ایزد است بنده درمانده بیچاره کیست ؟
اول مخلوق چه باشد ؟ زوال کار جهان اول و آخر یکیست
قول خداوند بخوان : فاستقم معتقدی شو و بر آن بر بایست

۹

۱۲

مملکتی بوز شده بی قیاس عمرو بر آن ملک شده بوز راس
از حد هند تا بحد چین و ترک از حد زنگ تا بحد روم و کاس
راس ذنب گشت و بشد مملکت زر زده شد ز نحوست نحاس
دولت یعقوب دریغا برفت ماند عقوبت بعقب بر حواس

۱۵

۷-۸ : تس ۲۵۳ ، تسپ ورق ۱۱۶ آ (بعد از مرگ رافع بن هرثمه سال ۲۸۳ هجری سروده شده) - هزج ؟ متن این دوبیت خراب است و ما آن را عیناً مثل تس نوشتیم | ۹-۱۲ : تس ۲۶۰ ، تسپ ورق ۱۱۹ ب (بعد از گرفتار شدن عمرو بن لیث سال ۲۸۷ هجری سروده شده) - سربع | ۱۳-۲۳ : تس ۲۸۶-۲۸۷ ، تسپ ورق ۱۳۲ ب (در زمان امیر سیستان لیث بن علی بعد از سال ۲۹۶ هجری سروده شده) - سربع

۷ بیروزه : بیرون . تسپ | ۸ خسته : خنقه . تسپ - شاید «خسته» | شه : شبه . تسپ | ۹ کوشش : کوشش . تس | از بخشش است : از بخشش است . تس - از بخشش است . تسپ | ۱۰ بیوز : بهود . تس - بهود . تسپ | ۱۴ کاس : کذا در تس : کاس . تسپ | ۱۵ راس : راس و . تسپ | بشد : بسد . تس

	عمر عمرو رفت وز او ماند باز	مذهب رو باده بنسل ونواس
۱۸	ای غما کامد وشازی گذشت	بوز دلم دایم از این پر هراس
	هر چه بکردیم بخوایم دید	سوز ندارد ز قضا احترا
	ناس شدند نسناس آنکه همه	واز همه نسناس گشتند ناس
۲۱	دور فلک گردان چون آسیا	لاجرم این اس همه کرد آس
	ملك ابا هزل نکرد انتساب	نور ز ظلمت نکند اقتباس
	جهد و جد یعقوب باید همی	تا که ز جد بدر آید ایاس

۱۷ عمر عمرو * عمر و عمر تس ، تسپ | باز: باز ، تس- باف . تسپ || ۱۸ پر: بر. تسپ | ۱۹
 بکردیم : بکردیم و تسپ | ۲۱ گردان . ZDMG 101.231 (تصحیح قیاسی آقای
 زهپیس) : کردن * تس ، تسپ

بسام کورد

هر که نبوذ اوی بدل متهم بر اثر دعوت تو کرد نعم
عمر ز عمار بدان شد بری کاوی خلاف آورد تا لاجرم
دیزبلا بر تن و بر جان خویش گشت بعالم تن او در الم
مگه حرم کرد عرب را خدای عهد ترا کرد حرم در عجم
هر که در آ مذهمه باقی شدند باز فنا شد که ندید این حرم

۳

۱-۵ : نس ۲۱۱ - ۲۱۲ ، نسپ ورق ۹۶ ب (در مدح یعقوب بن لیث صفاری کمی بعد از سال ۲۵۱ هجری) - سربع

۱ اوی : او . نس ، نسپ || ۵ ندید : بدید . نس - ندید . نسپ

محمد بن مخلد

جز تو نژاد حوّا و آدم نکشت	شیر نهازی بدل و بر منشت
معجز پیغمبر مکی توئی	بکنش و بمنش و بگوشت
فخر کند عمار روز بزرگ	کوهدا آنم من که یعقوب کشت

۳

۱-۳ : نس ۲۱۲ ، نسپ ورق ۹۶ ب (درمدح یعقوب بن لیث صفاری کمی بعد از سال ۲۵۱ هجری) - سریع

۲ روز بزرگ : روزی بزرگ : نس ، نسپ || ۳ کوهدا آنم من که : کوهدام ، نس (دراصل نسخه خطی «من» نبوده و بعدها با مرکبی قدیم آنرا افزوده اند) - کوید آنم که : نسپ

محمود وراق

نگارینا بنقد جانتُ ندهم کرانی در بها ارزانتُ ندهم
گرفتستم بجان دامن وُصلت دهم جان از کف و دامانتُ ندهم

فیروز مشرقی

مرغیست خدنگ ای عجب دیدی مرغی که همه شکار او جانا؟
دازه پر خویش کر کش هدیه تا بچه اش را برز بمهمانا

نوحه گر کرده زبان چنگ حزین از غم گل

۳ موی بکشاده و بر روی زنان ناخونا

که قنینه بسجود او فتد از بهر دعا

که ز غم^۴ بر فکند يك دهن از دل خونا

☆ بخط و آن لب و دندانش بنگر که همواره مرا دارند در تاب

☆ یکی همچون پرن بر اوج خورشید یکی چون شایورد از کرد مهتاب ۶

۱-۲: لا، عر، مف، اته (لاس، مخزن) - هزج || ۳-۴: مع ص ۲۲۵ - رمل || ۵-۶: / شایورد / لفی (منسوب به دمشتری)، لغت، فحم، قم، فر، فش، فق: مف (منسوب به عسجری) - هزج

۱ ای: او، مف || دیدی: دیده، لاع - دبری، عر || مرغی: نامرغی، لاس || جانا: جانها (وبعدا به «جانا» اصلاح شده است) - لاس - جانا، مف || ۲ تابچداش را تانه بچهاش، لاس مخزن (اته) - تابچداش: عر || بمهمانا: بهم مانا، لاس || ۳ زبان: زمان، مع چاپ قزوینی (ظاهر آ غلط چاپ) || موی: روی، مع نسخه || ۵ بخط: بخد، مف || همواره: پیوسته، قم || ۶ پرن: پری: فحم، فش - بروی: مف || براوج: در اوج، لفی، لغت عس، قم - در لوح: لفی - اوج: مف || شایورد: شاتورد، فر || از کرد: ازدور، قم، فر - دور: فق || شایورد از کرد مهتاب: در شهوازی بعتاب - مف

سرو سیمین ترا در مشک تر زلف مشکین تو سر تا پا گرفت
 هست پروین چو دسته تر کس همچو بنات نعل رنگینان
 ☆ مگر غیب و عیبست کایزد ندازد دگر هر چه بایست دانی و داری

ابو سلیك گر گانی

- در جنب علو همت چرخ مانده وشم پیش چرخ است
- بمژه دل زمن بدزدیدی ای بلب قاضی و بمژگان دزد
- مزد خواهی که دل ز من بیری این شگفتی که دید دزد بمزد؟ ^۳
- خون خود را گر بریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار
- بت پرستیدن به از مردم پرست پند گیر و کار بند و گوش دار
- در این زمانه بتی نیست از تونیکوتر نه بر تو بر شمنی از رهیت مشفق تر ^۶
- از فرط عطای او زند آرز پیوسته ز امتلا زراغن

ای میر بو حمد که همه محمّدت همی

از کنیت تو خیزد وز خاندان تو

۱ : / وشم / فج ، فم ، فر ، فش - هزج || ۲-۳ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس) - خفیف ||
 ۴-۵ : لا ، عر ، اته (لاس ، مخزن) - رمل || ۶ : مع ص ۲۱۴ (دبوسلیك) - مجتث || ۷ : /
 زراغن / فج ، فم (بی نام شاعر) ، فر ، فش - هزج || ۸ : مع ص ۲۳۰ (دبوسلیك) - مضارع

۱ مانده : مانند . فج || پیش : بیش . ۰ فج || ۳ بیری : بردی . مف || این شگفتی : ای
 شگفتگی . عر - ای شگفتا . مف || دید : دیده . لاس ، مف - دیدو (وبعداً «و» حذف شده است).
 لاع || دزد بمزد : دزدی و مزد . مف || ۴ در کنار : بر کنار . عر || ۶ مشفق تر : خستوتر . دهخدا
 (تصحیح قیاسی ؟) || ۷ عطای : عطسهای . فش || آرز : آن . فش

ضمیمه

☆ خوشا نبیذ غارجی با دوستان يك دله
کیتی بآرام اندرون مجلس بیانک وولوله

☆ مجلس پراشیده همه میوه خراشیده همه
زرها بیاشیده همه نقل کران کرده یله

۹: منسوب به شاکر بخاری (لغتس بلغت «غارج»، «عرتاسی» (کذا: لفتح)، ابوسلیک (فتح)،
فر، فث)، رودکی (نفیسی ۱۰۶۸)؛ بی نام شاعر (فم) || ۱۰: منسوب به شاکر بخاری (لغت
س بلغت «پراشیده»، فم، فر، فث)، «ابو شاکر» (لغت ن): نفیسی ۱۱۴۰ نوشته که اگر
بیت قبل از اشعار ابوسلیک باشد این بیت نیز از همان شاعر خواهد بود.

شہید بلخی

قصائد، غزلیات، قطعات

یری محنتی ثم یخفف البصرا	فدته نفسی تراه قد سفرا
داند کز روی بمن همی چه رسد	دیگر باره ز عشق بی خبرا
أما تری وجنتی من غمزہ	و سایلا کالجمان مبتدرا
چو سد یا جوج بایدی دل من	کہ باشدی غمز کانش را سپرا
فضل حلمی و خاننی جلدی	و من یطیق القضاء والقدر
و گر بدانستمی کہ دل بشون	نکردمی بر ره بلا گذرا
اورمزدی اند سگان سماء	سخره فرمان دو آهرمنا

۶-۱ : ترج ۲۷۷ب- منسرح | ۷ : شرح قصیدہ ابو الہیثم ص ۳۱ - رمل

۱ محنتی ثم کذا دراصل (خلاف وزن) || یخفف : یخفص . اصل || ۳ غمزہ (؟) : عصرہ . اصل ||
 کالجمان : کالجمان . اصل || ۴ بایدی ؛ باید . اصل || غمز کانش : غمزہ کانش . اصل || ۵ فضل :
 فضلی . اصل || خاننی : جاسی . اصل || القضاء : القضا . اصل || ۷ سگان . چاپ : سعاد . اصل ||
 آهرمنا : آهرمنا اصل

يك تازیانه خوردی بر جان از آن دو چشم

کز درد او بماندی مانند زرد سیب

۹ کی دل بجای داری پیش دو چشم او

کو چشم را بغمزه بگرداند از وریب

یا رب بیافریدی روئی بپذین مثال

خود رحم کن بر امت و از راهشان مکیب

دانشا چون دریغم آئی از آنک بی بهائی و لیکن از تو بهاست

۱۲ بی تو از خواسته مبادم کنج همچنین زاروار با تو رواست

با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست

۸-۱۰: / کیب/لفج (فقط ۹-۱۰)، لفی (ایضا)؛ /مکیب/لفت (هرسه بیت فقط درس؛ ع و ن فقط بیت ۱۰ دارند)، فحم، فتن-مضارع/|| ۱۱-۱۳: لا، مف، اته (هرسه بیت درلاس؛ ۱۲-۱۳ درهفت اقلیم؛ ۱۳ در مخزن، آتشکده، واله، خلاصه)؛ ۱۳: تحفل ۵۵ ب (بی نام شاعر) - خفیف

۸ خوردی: خورده. فحم، فتن || چشم. فحم: چشمش. لفت - چشم. فتن || (مصراع دوم): کز زخم آن بمانده برسان زردسیب، فحم - کز درد آن بمانده برسانه دردسیب. فتن || ۹ داری: دارد. لفت || پیش دو: در پیش. لفت || چشم او، فحم: چشم او. لفع، لفی، فتن - چشمش او، لفت || چشم را. فحم: چشمش را. لفی، لفت || از وریب: آرزو. لفع || ۱۰ بیافریدی: چو آفریدی. لفتن - تو آفریده. فتن || امت و از: ایشان وز. لفتن || ۱۱ دریغم آئی: دریتیم ای. اته || ۱۲ کنج: هیچ. هفت اقلیم (اته) || (مصراع اول): کراز تو خواسته نیام و کنج. مف || ۱۳ کس: تن. تحفل

بسخن ماند شعر شعرا روز کی را سخنش تلو نباست
 ۱۵ شاعران را خه واحسنت مدیح روز کی را خه واحسنت هجاست

بر گزیدم بخانه تنهائی از همه کس درم بیستم چست

قی اوفتد آنرا که سر وریش تو بیند
 زان خلم وزان بفج چکان بر سر ورویت

۱۸ همی نسازد با داغ عاشقی صبرم چنان کجا بنسازد بنانج باز بنانج

پی مهد اطفال جاهت سزد که عقد ثریا شوز بازپیچ

۱۴-۱۵: لاجلد ۱ ص ۶، اته رود کی م ۶۷۵ (لاس، هفت اقلیم، سفینه) - رمل || ۱۶:
 /چست / لفج، لفی، لغت (ع و س فاقد) - خفیف || ۱۷: / بفج / لفج، لفی، لغت (س فاقد)،
 فحپ؛ / بفج / فحم، فش - هزج || ۱۸: / بنانج / لفج، لغت - مجتث || ۱۹: / بازپیچ / فم، فر
 («شهیدی») - متقارب

۱۴ تلو نباست. تذکره بزم آرا نسخه موزة بریتانیائی Or. 3389 ورق ۱۰۷ آ: تلو نباست.
 لا - تلو نباست. «در بعضی نسخدها» (نفیسی ۷۹۳) - تلو نبیست. نفیسی ۷۹۳ || ۱۵
 خه (در مصراع اول): جه. لاس || هجاست: هجیست. نفیسی ۷۹۳ || ۱۷ اوفتد: افتد. لغت ||
 ریش تو. لغت: روی تو. لفج - ری تو. لفی || خلم: حلم. لفج اصل، لفی || سرورویت. لغت:
 سرورویت. فحپ - برورویت. فحم، فش - برور بر روی. لفج، لفی || ۱۸ بنسازد. نبسازد.
 لفج || باز: با. لغت ن || ۱۹ که عقد: عقد. فر || شوز. نشود. فر

جهان گواست مرا در که در جهان ملکست

بزرگوار و سزاوار نصرت و تأیید
بدان نعمت و بس شاکرست در نعمت
بر این دو باشد سلطان و تخت را تأیید

۲۱

گر فراموش کرد خواجه مرا
کوزك شیرخواره تا نگرست
خویشتر را بر قعه داذم یاز
ماذر اورا بمهر شیر ندان

عطات باز چو باران دل موافق خوید
نهیت آتش و جان مخالفان پذه باز

۲۴

بتیر از چشم نابینا سپیدی نقطه بر دارن
که نه دیزه بیازارن نه نابینا خبر دارن

دهان دارن چو یك پسته لبان دارن بمی شسته
جهان بر من چو یك پسته بدان بسته دهان دارن

۲۰-۲۱: لا (در مدح... امیر سعید ابوالحسن نصر بن اسماعیل [کذا] بن نصر السامانی)، مف
انه (لاس) - معجت || ۲۲-۲۳: لا (بزرگوار) ابو عبدالله محمد بن احمد جهانی [کذا] با صهایی در
لاع [نویسد]، انه (لاس، مخزن) - رمل || ۲۴: / پده / لغت (فقط درنج) معجت || ۲۵: ترج
۲۶: ب، مع ۲۳۸ بی نام شاعر) - هزج || ۲۶: / بسته / لفع، لفی، لغت (عون فاقد) - هزج

۲۰ بزرگوار و بزرگوار . لاس || ۲۱ بر این . بدین . مف || سلطان و تخت . ده خدا : سلطان
تخت . لا . مف || تأیید . ده خدا : تأیید . لاع س (قافیه بد) پائید . مف ، لا چاپ (غلط چونکه
پائید با «ن» نمیتواند با تأیید که «د» دارد قافیه بشود) || ۲۴ پده : پده . لغت || ۲۵ سپیدی نقطه :
سپیده باک . مع || ۲۶ چو یك پسته : بدان بسته : چو یك بسته بدان بسته . لفی، لغت - چنین بسته
بدان بسته . ده خدا

زمانه از این هردوان بگذرد تو بکوال چیزی کز او بگذرد ۲۷

صف دشمن ترا ناستد پیش و ر همه آهین ترا باشد

هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای
بیگمان راضی بیاید کر بیاید آبکند

آن کسی را که دل بوز نالان او علاج خلاشمه بکند ۳۰

ابر همی گریزد چون عاشقان باغ همی خندد معشوق وار
رعد همی نالد مانند من چو تکه بنالم بسحرگاه زار

۲۷ : / کوال / لفج - متقارب || ۲۸ : / ترا / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ ن بی نام شاعر) ، فم - خفیف || ۲۹ : / آبکند / لفج ، لفی ، لفت (ع ون فاقد) ، فحم ؛ این بیت با بیتی منسوب به بهرامی که در فتن در ذیل لفت « آبگیر » آمده است شباهتی تام دارد - رمل || ۳۰ : / خلاشمه / لفج ، لفی ، فحم ، فم ، فر ، فتن - خفیف || ۳۱ - ۳۲ : لا ، مف ، اته (لاس) - سریع

۲۷ تو بکوال : می کوال . لفج اصل || نکذرد : بگذرد . لفج || ۲۸ ناستد : نبیند . لفت ن || و ر : کر . فم || ۲۹ تشنه و چشمه . دشیشه : تشنه [و] چشمه . لفت - تشنه چشمه . لفج - بشه چشمه . لفی || بیاید : ساید . لفج اصل - بیاشد . فحم - نماید . دشیشه || بیاید : نماید . لفج اصل - بیاید . فحم || ۳۰ بکند : نکند . لفج - داند . فم ، فر

۳۳

ای کار تو ز کار زمانه نمونه تر او باشکونه و توازاو باشکونه تر

در کوی تو ایشه همی کردم ای نکار
دزدیده تا مکرّت ببینم پیام بر

ای من رهی آن روی چون قمر وان زلف شبه رنگ پر ز ماز

۳۶

مار یفتنج اکرت دی بگزید نوبت مار افعی است امروز

☆ از چه توبه نکنند خواجه که هر جا که بوز
قدحی می بخورن. راست کند زون هراش

۳۳ : / باشکونه / لفج ، لقی - مضارع || ۳۴ : / ایشه ، انیشه ، ایشه ، آیشه / لفج ،
لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحل ، فم ، فش - مضارع || ۳۵ : / ماز / لفت (ع فاقد) - قریب ||
۳۶ : / یفتنج ، یفتنج ، یفتنج ، یفتنج / لفج ، لقی ، لفت ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش - خفیف ||
۳۷ : / هراش / لفج ، لقی ، لفت (ع فاقد ؛ در ن منسوب به رود کی) ، فحم ، فج ، فم ،
فر ، فش ؛ بقول نفیسی ۱۰۶۰ این بیت بابو شکور نیز منسوب شده است (مأخذ ؟) - رمل

۳۴ : همی : می . لفج اصل ، لقی || نکار : نکارا . لفج || ببینم : بینم . لفت || بر
در . فم || ۳۶ یفتنج : یفتنج . لفج اصل ، لقی ، لفت - یفتنج . فحم ، فم - یفتنج . لفت ن -
یفتنج . فر || اکرت دی : دی کرت . لفت س || بگزید : نگزید . لفت ن || ۳۷ بوز : رود .
فج ، فر ، فش || که هر جا که بوز : جو هر جای رود . فم || قدحی : فرخی . لفج ، لقی - قدح .
فم || بخورن : بخورد . لفج اصل - بخورد . لقی || بخورن راست کند : بیخورده کندی . فم -
نخورده کندی . فج ، فر ، فش || راست کند زون هراش : زود کند راست خراش . لقی

بر دل هر شکسته ز غم تو چون طبق بند از صناعت فش

چند بردارن این هریوه خروش نشون بازه بر سروزش نوش ۳۹
راست گوئی که در کلوش کسی پوشکی را همی بمالذ کوش

من رهی آن نر کسك خرد بر ک برده بکنبوره دل از جای خویش

☆ ای خواجه کر بزرگی و اشغال نی ترا

بر گیر جاشوك و برو می درو حشیش ۴۲

بیوی نرم هم بصبر و درم چون بزین و لکام تند ستاغ

۳۸ : / فش / لغت (فقط در نج) - خفیف || ۳۹ : / خروش / لفج ، لفی ، لغت (فقط در نج) - خفیف || ۳۹-۴۰ : / پوشك / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ؛ / هریوه / فج ، قم ، فر ، فش || ۴۱ : / کنبوره / لغت (فقط در نج) - سریع || ۴۲ : / جاشوك / جاشوك / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد ؛ منسوب به دقیقی) ، فحم ، فج ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش - مضارع || ۴۳ : / ستاغ / لفج ، لفی ، لغت (فقط در نج) - خفیف

۳۹ هریوه : بفیض . لغت ن (بلفظ پوشك) || نشون : نشون . لفج (بلفظ خروش) ، لفی (ایضا) || سروزش : سماعش . لفج (بلفظ پوشك) || ۴۲ کر : با . لفج ، لفی || بزرگی و : بزرگی . لفج ، لفی || بر گیر : بردار . فر || جاشوك : جاشوك . فحم ، فج ، فر ، فش || برو : بدو . فحم ، فش || ۴۳ بیوی : بیوی . لفج اصل - سوی . لفی - بشوی . لفج ، لغت || نرم هم بصبر : برم قصیر . لفج - بدم قصر . لفی || چون : چو . لفج ، لفی || تند : بند . لفج ، لفی

دریغ قر جوانی وعز وای دریغ

عزیز بود از این پیش همچنان سپریغ

بناز باز همی پرورد ورا دهقان

چو شد رسیده نیابد زتیغ تیز دریغ

۴۵

ای از رخ تو تافته زیبائی واورنگ

افروخته از طلعت تو مسند واورنگ

بر که وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا

بر تریوه راه چون چه؟ همچو بر صحرا شمال

عیب باشد بکار نیک درنگ گزشتاب آمدای رفیق ملام

۴۸

عاقبت را هم از نخستین بین تا بغفلت کلو نگیرد دام

بتا نکارا از چشم بد بترس و ممکن چرا نداری باخود همیشه چشم پنام؟

۴۴ : / سپریغ / لفج ، لفی ، لغت (ع وس فاقد) ، فر (منسوب به مولوی) ، فش (بی نام شاعر) ؛ ۴۵ : لغت (فقط در نج) - مجتث || ۴۶ : / اورنگ / لفج ، لغت (ع فاقد) ، فم - هزج ۴۷ : / تریوه / لفج ، لفی ، لغت (ع وس فاقد) ، فج ، فر ، فش - زمل || ۴۸-۴۹ : مف - خفیف ۵۰ : / پنام ، بنام ، چشم بنام / لفج ، لفی ، لغت (ع وس فاقد) ، فم ، فش - مجتث

۴۴ : دریغ روز جوانی هزار بار دریغ که شادمانی من راست بود چون سپریغ . فر ، فش | وای : اوی . دهخدا || ۴۵ : دریغ : گریغ . دهخدا || ۴۶ : تافته : بافته . لفج | زیبائی و : زیبائی . لفج ، لفی | اورنگ : افرنگ . فم || ۴۷ : کده وبالا : که والا . لفج ، لفی || همچون : همچو . لفج اصل ، لفی | بر که وبالا چوچه همچون : بر گریوه راه چون چه چون . فر || تریوه : گریوه . لفج ، لفی | شمال : تریوه . لفج ، لفی - تریوه . لفج اصل || ۵۰ : بتا . لفج ، لفی ، لغت ن ، فم ، فش : بیا . لغت (تصحیح قیاسی ؟) || ممکن : ممکن . لفج - همی . فم ، فش || نداری باخود همیشه : نخواهی با خوشتن تو . فم ، فش | پنام : بنام . لفی ، لغت

دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست

در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم ۵۱

عشق او عنکبوت را ماند بتنیدست تفته کرد دلم

دانش و خواسته است نرگس و گل که بیک جای نشکند بهم
هر کرا دانش است خواسته نیست و آنکه را خواسته است دانش کم ۵۴

☆ دوجوی روان در دهانش ز خلم

دو خرمن زده بر دو چشمش ز خیم

از بنا گوش لعل کون کوئی بر نهادست آلفونه بسیم

☆ اگر بکروی تو بروز حساب مفرمای درویش را شایگان ۵۷

۵۱ : / چم / لفج ، لفی ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش - مضارع || ۵۲ : / تفته / لفج ، لفی ، فحم ، فج ، فر ، فش - خفیف || ۵۳-۵۴ : لا ، مف ، انه (لاس ، هفت اقلیم ، فش از روی فرهنگ فولرس ؛ فقط بیت ۵۴ در سفینه) ؛ / خواهش / فج ، فش || ۵۵ : / خیم / لفج / لفی ، لغت (ع و س فاقد) ، فج (منسوب به منجیک) ، فم (ایضا) ، فر (ایضا) ، فش (ایضا) ، فق (ایضا) ؛ بقول نفیسی ۱۱۰۰ این بیت به رودکی نیز منسوب شده است (مأخذ ؟) - متقارب || ۵۶ : / آلفونه / لغت (فقط در نج) - خفیف || ۵۷ : / شایگان / لفج ، لفی ، فحم ، فج ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فق (منسوب به شاهنامه ؛ دست خورده) ؛ مع ص ۱۷۶ (فقط مصراع دوم) - متقارب

۵۱ حکمت و نه لذت ؛ لذت و نه حکمت . فج ، فر || ۵۳ خواسته است : خواهشند . فج ، فش || ۵۴ هر کرا . هر کجا . فش | خواسته نیست : خواهش نیست . فج - خواهش نیست . فش | و آنکه را : هر کرا . مف ، فج - هر کجا . فش || خواسته است : خواهش است . فج - خواهش است و . فش || ۵۶ لعل کون : کز صفا . نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ ؟) || آلفونه : و آلفونه . نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ ؟)

شون بذخواه چون روباه بذ دل چو شیر آسا تو بخرامی بمیدان
 مر مرا آگاهی از راه بزرگ نهلد رفتن همی با کاروان
 ۶۰ کفلش با سلاح بشکفتم گرچه برتابد آن میان و سرون

چو زر ساوه چکان ایزک از او لیکن چو بنشستی
 شدی زر ساوه چون سیمین پیشیز و غیبه جوشن

هرگز تو بهیچ کس نشائی برسرت دو شوله خاک و سرکین

۶۳ تا کی دوم از کرد در تو کاندلر تو نمی بینم چربو
 ایمن بزی اکنون که بشستم دست از تو باشنان و کنستو

۵۸ : / آسا / لغت (فقط در س و ن ؛ ن بی نام شاعر) ، فم ، فش - هزج || ۵۹ : شرح
 قصیده ابوالهیثم س ۴۳ - رمل || ۶۰ : / سرون / لغت (ع فاقد) - خفیف || ۶۱ : / ایزک /
 لفج ، لفی ، فعل ؛ / بلك / لغت (فقط در نج) - هزج || ۶۲ : / شوله / لغت (فقط درن) -
 هزج || ۶۳-۶۴ : / کنستو ، کنشتو / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فج ، فش - هزج

۵۸ شون بذخواه چون : عدوی او شود . فم ، فش || تو بخرامی : خرامد او . فم - او
 خرامد . فش || بشکفتم : کذا در لغت || ۶۱ بنشستی : بنشین . لفی || پیشیز و : پیشیزه . لفج ،
 لفی || غیبه : غیبه . لفج اصل ، لفی - غیبه و لفج ، فعل || (تمام بیت) : چو زر ساو چکان
 بلك ازو چو بنشستی شدی پیشیزه سیمین غیبه جوشن . لغت (مجتث) || ۶۴ دوم : روم .
 لفج || باشنان و : بصابون و . فج ، فش || کنستو : کنشتو . لغت - خبستو . لفی (در ذیل لغت
 « کنستو »)

- ☆ خنك اين آفتاب وزهره و ماه كه نباشند جاو زانه تباه
☆ همه بريك نهاذ خویش دوند كه نگردند هر كز از يك راه
☆ راست كوئی ستارگان ملكند چشمه آفتاب شاهنشاه
☆ نه بخوانید نائحه مشغول يا بتدبير كين و حرب و سپاه
☆ دوستانند پیش رویا روی يك بدیگر همی كنند نگاه
...

- بر فلک بردو شخص پیشه‌ورند این یکی درزی و آن دگر جولاه
این ندوزد مگر کلاه ملوک و آن نبافد مگر پلاس سیاه
...

- عذر با همت تو بتوان خواست پیش تو خامش و زبان کوتاه
همت شیر از آن بلند ترست که دل آزار باشد از روباه

نه بیحد دلم چون رسحه ستم کشاید بر غم سح زنده

۶۵-۶۹: رسائل اخوان الصفاء چاپ مصر ۱۳۴۷ جلد ۱ ص ۹۳-۹۴، چاپ بیروت ۱۳۷۶
جلد ۱ ص ۱۳۹ (بی نام شاعر؛ ر. ک. نفیسی ۱۲۳۲) - خفیف || ۷۰-۷۱: مف، اته
(آتشکده، ندرت، هفت اقلیم، سفینه) || ۷۲-۷۳: ترج ۲۶۸ ب || ۷۴: / زنده / لقی -
بحر؟

۶۸ (مصراع اول): کذا در اخوان الصفاء هر دو چاپ - شاید «نه بخوابند یا به ...
مشغول» صحیح باشد || بتدبیر - نفیسی ۱۲۳۲: بتدیین. اخوان الصفا هر دو چاپ || کین:
دین. نفیسی ۱۲۳۲ || سیاه: سیاه. اخوان الصفا هر دو چاپ || پیش. نفیسی ۱۲۳۲: بیش.
اخوان الصفا هر دو چاپ || ۷۰ بر فلک: بفلک. ندرت، سفینه (اته) || بردو: هر دو. ندرت
(اته) || این: آن. ندرت (اته) || و آن: آن. مف || ۷۱ این: آن. ندرت (اته) || و آن:
آن. هفت اقلیم (اته) - وین. ندرت (اته) || پلاس: کلیم. ندرت (اته) || ۷۴: کذا در اصل

جهانیان را دیدم بسی زهر مذهب

بسی بدیدم از گونه گونه جذکاره

۷۵

☆ همه دیانت و دین ورز و نیک رایی کن

که سوی خلد برین باشند گذرنامه

اگر غم را چو آتش دوز بوزی جهان تاریک بوزی جاودانه

در این کیتی سراسر گر بگردد خردمندی نیابی شانمانه

۷۸

موی سپید و روی سیاه. وزنخ بچین

بوزینه خرف شده و گشته کاینه

۷۵ : / جذکاره / فج ، فر ، فش - مجتث || ۷۶ : / گذرنامه / لفج ، لفی ، لغت (در س

منسوب به «شهره آفاق») ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش - مجتث || ۷۷-۷۸ : لا ، مف ،

انه (لاس ، مخزن ، ندرت ، هفت اقلیم ، واله : در آتشکده و سفینه فقط بیت ۷۷) - هزج ||

۷۹ : / کاینه / لفج ، لفی ، فجم ، فش - مضارع

۷۶ ورز : جوی . لغت س نح ، فم ، فش || ۷۷ تاریک بوزی : تاریک بود . لاس (انه) -

تاریک ماندی . سفینه (انه) || ۷۸ در این : برین . لاس ، انه - بدین . هفت اقلیم (انه) ||

۷۹ زنخ . لفی : رخ . لفج ، فش || بوزینه . دهخدا : برزینت . کذا در نسخه ها || خرف .

دهخدا : صدف . لفج ، لفی - طرف . فش

- مرا بجان تو سو کند و صعب سو کندی
 که هرگز از تو نگر دم نه بشنوم پندی
 دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم
 ۸۱ که پند سوز ندارد بجای سو کندی
 شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت
 که آرزو برساند بآرزومندی
 هزار کبک ندارد دل یکی شاهین
 هزار بنده ندارد دل خداوندی
 ترا اگر ملک چینیان بدیدی روی
 ۸۴ نماز بردی و دینار بر پرا کندی
 و گر ترا ملک هندوان بدیدی موی
 سجود کردی و بتخانه‌هاش بر کندی
 بمنجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم
 بآتش حسراتم فکند خواهندی
 ترا سلامت باز ای گل بهار بهشت
 ۸۷ که سوی قبله رویت نماز خوانندی

۸۱ که پند : گویند . مؤنس ی || ۸۷ باز ای گل : باد ابلکل . مؤنس م || قبله رویت نماز خوانندی . نفیسی ۱۲۲۶ (مأخذ ؟) : قبله برند روی من بخوانندی . کذا در مؤنس ی م

چون چلیپای روم از آن شد باغ
 کابر بر بست باغ را عسلی
 ابر چون چشم هند بنت عتبه است
 برق مانند ذوالفقار علی

☆ همی فروزی جویند اواره بر افلاک
 ۹۰ که تو بطلع میمون بذو نهادی روی

زنی پلشت و تلاتوف واهرمن کردار
 نکر نکردی از کرد او که گرم آئی

۸۸-۸۹ : لا، مف - خفیف || ۹۰ : / اواره / لفت (فقط در نج) ، فم، فر (منسوب به «عمید
 لومکی»)- مجتث || ۹۱ : / تلاتوف / لفج ، لفی ، لفت (فقط در نج) - مجتث

۸۸ کابر بر بست : کآبریزست . لا چاپ (از روی س ؟) ، مف || باغ را : باغ زار . لاس ||
 عسلی . لاع حاشیه : علی . لاع س - زحلی . مف || بنت : بن . لا، مف || عتبه است : عتبه .
 لاع س || ۹۱ نکر : مکر . لفی || از کرد او : کرد . لفی || که گرم آئی : که گرم آئی .
 لفی - که گرمایی . لفج

(رباعیات)

پیش وزرا رخنه اشعار مرا بیقدر مکن بگفت گفتار مرا

☆ ای قامت تو بصورت کاوَنجَك هستی تو بچشم هر کسی بلکنجَك ۹۳

۹۲ : / رخنه / لغت (فقط درنج) || ۹۳ : / بلکنجك / لَفَج ، لَفی (منسوب به منجيك)، لغت (ع و ن فاقد ؛ در س ۲ شاعر منجيك را كويد پيش سلطان محمود، و در حاشیه ع ۲ شهيد كه شاعر محمود غزنوی بوده در هجو منجيك ترمذی گفته : اين حتماً غلط است چونكه شهيد معاصر منجيك و محمود غزنوی نبوده است) ، فَم ، فَر ، فَن

۹۳ قامت تو بصورت : صورت تو چو صورت . فَم ، فَر ، فَن || هستی : يِنی . لَفی || هر کسی : مردمان . لغت

(مثنوی بیحر خفیف)

چون تن خود ببرم پاك بشست از مسامش تمام لؤلؤ رست
 نرم نرمك از برم بیرون شد مهرش از آنچه بوز افزون شد

۹۶ کرد از بهر ماست تیریه خواست ز آنکه درویش بوز عاریه خواست

تنش از نازکی ز بار نظر کسوت خون کشد چو لاله بیر

چون برون کرد زوهماره وهنگ در زمان در کشید محکم تنگ

۹۴-۹۵ : / برم / فج ، فم ، فر (فقط بیت ۹۴) ، فش || ۹۶ : / تیریه / لغت (فقط در
 نج) || ۹۷ : انه (هفت اقلیم ، سفینه) || ۹۸ : / وهنگ / لغت (فقط در نج) ، فم
 (بی نام شاعر) ، فر (ایضاً) ، فش (ایضاً)

۹۸ زوهماره . کذا در لغت : ازو بزور . فم ، فر ، فش

(ضمیمه)

- ☆ دردا که در این زمانه غم پرورد حیف که در این بادیه عمر نورد ۹۹
 ☆ هر روز فراق دوستی باید دید هر لحظه وداع همدمی باید کرد
- ☆ دوشم گذر افتاد بویران طوس دیدم جغدی نشسته جای طاووس
 ☆ گفتم چه خبرداری از این ویرانه گفتا خبر این است که افسوس افسوس ۱۰۲
- ☆ چو اسکندر بخواری در زمین خفت حکیمی بر سر خاکش چنین گفت
 ☆ که شاهان تو سفر بسیار کردی ولی نه چنین کاین بار کردی (کذا)
- ☆ چو آلینده شد در مرغزاری نباشد بر دلش از بار باری ۱۰۵
- ☆ اگر بازی اندر چغو کم نگر و گر باشه ای سوی بطن میپر

۹۹-۱۰۰: منسوب به ابوسعید ابوالخیر (سخنان منظوم ابوسعید، چاپ نفیسی، تهران ۱۳۳۴ ش، ص ۲۷ ش ۱۸۲)، شهید (د در برخی سفته ها، بقول نفیسی ۱۲۲۵) || ۱۰۱-۱۰۲: منسوب به شهید در بعضی تذکره ها (مف، اته)؛ این رباعی با یکی از رباعیات منسوب به خیام (چاپ قزوینی و غنی ش ۱۱۴) شباهت دارد؛ چون در زمان شهید شهرطوس ویران نبوده است بعید مینماید که این رباعی را شهید گفته باشد || ۱۰۳-۱۰۴: منسوب به شهید در کشکول؛ از اشعار عطار است (نفیسی ۱۲۲۵) || ۱۰۵: ر. ک. ابوشکور بیت ۷۷؛ بقول نفیسی ۱۲۳۱ (مأخذ؟) این بیت به شهید نیز منسوب شده است || ۱۰۶: ر. ک. ابوشکور بیت ۱۵۶؛ بقول نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ؟) این بیت^۵ به شهید نیز منسوب شده است.

فرا لاوی

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

دلا کشیدن باید عتاب و ناز بتان رطب نباشد بی خار و کنز پر بار

☆ لا ذرا بر بنای محکم نه یکه نگه دار لاز بنلاذ است

۳ من رمی پیر و سست پای شدم نتوان راه کرد بی بالاذ

☆ صحرای سنگ روی و که سنگلاخ را

از سم آهوان و گوزنان شیار کرد

۱: / کنز / لفج ، لفی ، فحم - مجتث || ۲: / بنلاذ / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فعل ؛ / لاذ / فج (منسوب به شمس فخری) ، فر (ایضاً) ، فش (ایضاً) ؛ بقول نفیسی ۱۰۵۱ در فرهنگ سروری و در فرهنگ دیگری که مأخذ آن سروری بوده است این بیت به رودکی نیز منسوب شده است ؛ ولی در نسخه های پاریس فرهنگ سروری به فرا لاوی منسوب است - خفیف || ۳: / بالاذ ، بالاد / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن و س) ، فعل ، فش - خفیف || ۴: / شیار / لفت (ع فاقد ؛ در نح منسوب به فرخی) - مضارع

۱ خار و : خار . لفج اصل ، لفی || کنز پر : کنز بر . لفی || ۴ که : گل . لفت س ||

هوشم ز ذوق لطف سخنهای جانفزاش

از حجرهٔ دلم سوی تابوك كوش شد

چون نباشد بنای خانه درست بی گمانم که زیر رشت آید ۶

نه همچون رخ خوبت گل بهار نه چون تو بنکوئی بت بهار

ز چشم مست تو عالم خراب است بیند زلف تو دلها گرفتار

☆ آن کن که بدین وقت همی کردی هر سال

۹ خز پوش و بکاشانه شو از صفه و فروار

☆ من عاملم و تو معاملی وین کار مرا با تو بود رخس

۵ : / تابوك / فج ، فم ، فر ؛ / تابوك / فث ؛ مف - مضارع || ۶ : / رشت / لفج ، لفت (ع فاقد) ، فج ، فم ، فر ، فث - خفیف || ۷ : / بهار / لفت (فقط درع و س) - قریب || ۸ : مف - هزج || ۹ : / فروار / لفت (در س منسوب به فرخی) ، فم (منسوب به رودکی) ، فر (ایضاً) - هزج || ۱۰ : / دخش / لفج ، لفی ، فحم (منسوب به عنصری) ، فث (ایضاً) - مضارع

۵ لطف : نطق . فث || تابوك : تابوك . فث || كوش : هوش . فث || ۶ آید : آئی . فج ، فر ، فث || ۷ بنکوئی : بنیکوی . لفت - بخوبی . لفت س || ۹ صفه و : صفه . فم || ۱۰ عاملم : عاقلم . فحم || تو معاملی : معاملی هم . فث (هزج) || (مضارع دوم) : وز خلق مرا با توست دخش (کذا) . فحم - وز خلق مراست با تو دخشم . فث (هزج)

۱۲ تا بکی بوسه بر چک جلبی بشمری همچو تنگه را صراف
یا بغریله همچو برزیکر دانه از که بچک بسازد صاف
بر کس چون کمان ندافی می زنی چوک چون چک ندافی

نو عاشقم واز همه خوبان زمانه
دخشم بتواست ارچه که ام خوب بوز حال

۱۵ هم آهو فغند است وهم تیز تک
هم آرازه خوی است وهم تیز گام

چه شغل باشد واجب تر از زیارت آنک
اگر چه نیک بکوشم بواجبش نرسم
همی شفیع نیابم از او بعدر گناه
کریم طبعی او نزد او شفیع بسم

۱۱-۱۲ : / چک / فج ، فش ؛ ۱۳ : / چوک ، چوک / فج ، فم ، فش ؛ ۱۱-۱۳ : / چک /
قر - خفیف || ۱۴ : / دخش / لغت (فقط در س) - هزج || ۱۵ : / فغند / لغت (عفاقد) ،
فم (بی نام شاعر) ، فر (ایضاً : فقط مصراع اول) - متقارب || ۱۶-۱۷ : لا ، مف ، اته
(لاس ؛ در واله فقط بیت ۱۷) - مجتث

۱۲ یا : تصحیح قیاسی : تا . فج ، فم ، فرج فش || ۱۳ کس : کسی . فم || می زنی : بزنی .
فج ، فم ، قش || ۱۵ آرازه : آهسته . فم || خوی است : خو مطوع (مطبوع ؟) . لغت ن ||
۱۶ چه شغل : چو شغل . لاس || آنک : آن . اته || بواجبش : بخدمتش . مف || ۱۷ همی :
اگر . مف || نیابم : بیارم . واله (اته) || او نزد : از نزد . لاس

چون مورد بوذ سبز گهی موی من همه

۱۸ دردا که بر نشست بر آن موی سبز بشم

فزون ز آنکه بخشی بزایر تو زر

نه ساوه نه رسته بر آید زکان

میخ چون ترکی آشفته که تیر اندازد

برق تیراست مراورا مگر ورخش کمان

۲۱ مازه گاوان پازده اش هریک شاه پرور بوذ چو برمایون

۱۸ : / بشم / لفج ، لفی ، فحمپ ، فر ، فش ؛ مف - مضارع || ۱۹ : / زر ساوه / لغت
(فقط در ن) - متقارب || ۲۰ : / رخس / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر ،
فش ، فق ؛ عر ، مف - رمل || ۲۱ : / پاده / فج ، فم ، فش ؛ مف - خفیف

۱۸ گهی : کهن . فم ، فر ، فش || بوذ سبز گهی : سبز بود بسر . مف || بر آن موی : بر آن
موم . لفج - بر آن مورد . فر ، مف || سبز : نیز . فج ، فش || بشم : پشم . فح ، فر - شم .
لفی || سبز بشم : شبنم . مف || ۲۰ ترکی آشفته : ترکیش و او . فج ، فش || که تیر اندازد :
که تیر اندازست . مف - تیر اندازست . فج ، فم ، فش - تیر اندازست . فر ، فق || (مصراع
دوم) : برق تیرش بود و رخس کمانش باشد . فم ، فر ، فق - برق تیرست (بزهست . فج)
ورا رخس کمانست . فج ، فش - برق تیر است مگر اورا وین وخن کمان . عر - برق تیراست
مگر اورا سرویسه کمان . مف || ۲۱ پازده اش : کله ات . مف

زنا که بار پیری بر من افتاد چو بر خفته فتد نا که کرنجو

جودی چنان رفیع ارکان عمان چنان شگرف مایه
از گریه و آه آتشینم کاهی پره است و کوه پایه ۲۴

آب کلفه‌شنک کشته از فسردهن ای شکفت
همچنان چون شیشه سیمین نکون آویخته

روا نبود که با این فضل و داناتی بود شربم همی دائم ز منده
تو شب آئی نهان بوی همه روز همچنانی یقین که شب یازده ۲۷

اگر بامن دگر کاوی خوری نا که
بس بر تیغ و بر پهلوی شنکینه

من ز آغالشت نترسم هیچ ور بمن شیر را بر آغالی

۲۲ : / کرنجو / لفعج ، لفی ، لغت (فقط در نج) ، قم ، فر ، فش - هزج || ۲۳-۲۴ : مف-
هزج || ۲۵ : / کلفه‌شنک ، کلفه‌شنک ، کلفه‌شیک / لفعج ، لفی ، لغت (نام شاعر فقط در ن) ،
فحم ، فج ، قم ، فر ، فش ؛ / کلفه‌شنک / فش - رمل || ۲۶ : / منده / فج ، قم (فخری) ،
فر (ایضاً) - هزج || ۲۷ : / شب یازده / لغت (فقط در ن) - خفیف || ۲۸ : / شنکینه /
لغت (فقط در ن) - هزج || ۲۹ : / آغال / لفعج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد ؛ ن فاقد ؟) -
خفیف

۲۲ بار پیری : زسری . لفعج اصل - باز تیری . لفی - باز پیری . قم || ۲۴ کوه پایه (۱) :
کاه پایه . مف || ۲۵ آب کلفه‌شنک : کلفه‌شنک . لفعج اصل ، لفی || شکفت : سکفت .
لفی - عجب . فج ، فر || ۲۹ آغالشت : آغال . لفی

(رباعیات)

ای من رهی آن دست و خط و کلکت
 ۳۰ از پوست رهی سلم کنی که شاید

☆ ای بر همه قجبان گیتی سرچیک
 --- تو فراختر زسیصد خرچیک

(مثنوی بیحرخفیف)

کفشگر دید مرد داور تفت لیف در --- او نهان و برفت

(مثنوی بیحرمقارب؟)

۳۳ بتن بر یکی ژنده‌ای از پتو شب و روز بوزی بموی و برو

۳۰ : / سلم / لفج || ۳۱ : / خرچیک ، خرچیک / فعل ، فش ؛ / سرچیک / فعل ؛ ر . ک .
 لفج مقدمه بزبان آلمانی ص ۲۶ || ۳۲ : / لیف / لغت (فقط در نج) || ۳۳ : / پتو / فج ،
 فر (فقط مصراع اول) ، فش

۳۰ خط : آن خط . لفج || کنی : کن . لفج || که : کی . لفج || ۳۳ بموی و برو : کذا
 در فج ، فش

(ضمیمه)

۳۴ ایستاده بخشم بر در او این بنفرین سیاه روخ چکان

۳۴ : منسوب به حکاک (لفج بلغت « روخ چکان » ، لغت) ، « مرغزی » (لغت ن) ،
فراالوی (لفی ؛ نام فراالوی که در ذیل لغت « بالاد » آمده است بقلط در ذیل لغت « روخ چکان »
نیز که در این نسخه بلا فاصله بعد از لغت « بالاد » میآید نقل شده است)

مسعودی مروزی

(مثنوی بیحر هزج)

نخستین کیومرث آمد بشاهی بکیتی در گرفتش پیش گاهی
چو سی سالی بکیتی پادشا بود که فرمائش بهر جائی روا بود

سپری شد نشان خسروانا چو کام خویش راندند در جهاننا ۳

۱-۲: کتاب بدء والتأزیخ تألیف مطهر بن طاهر مقدسی، چاپ هوارت، پاریس ۱۹۰۱ -
۱۹۰۳ میلادی جلد ۳ ص ۱۳۸ (« وقد قال المسعودی فی قصیدته المحبرة بالفارسیة... »)
۳: ایضاً ص ۱۷۳ (« وبقول المسعودی فی آخر قصیدته... »)

۱ کیومرث: کیومرث اصل || (مصراع دوم) تصحیح فیاسی قزوینی (بیست مقاله ج ۲
ص ۸ ح ۱) : گرفتش بکیتی درون بیش گاهی . اصل (بیحر متقارب سالم) || که : کی . اصل ||
سپری : سپری . اصل

مصعبي

(قصائد ، غزليات ، قطعات)

کاشکی اینجای غوطه خوردمی جای دیگر دست گیری تا کدار

☆ جهانها همانا فسوسی و بازی که بر کس نیائی و با کس نسازی
چوماه از نمودن چو خور از شنودن بگاه ربودن چو شاهین و بازی
چو زهر از چشیدن چو چنگ از شنیدن

چو باذ از بزیدن چو الماس کازی
چو عود قماری و چون مشک تبّث چو عنبر سرشته یمان و حجازی
بظاهر یکی بیت پر نقش آزر بیاطن چو خوک پلید و گرازی
☆ یکی را نعیمی یکی را جحیمی یکی را نشیبی یکی را فرازی
یکی بوستانی پراکنده نعمت بدین سخت بسته بر آن مهر بازی
همه آزمایش همه پر نمایش همه پردر ایش چو گرک طرازی

۱ : شرح قصیده ابوالهشم ص ۴۳ - رمل || ۲-۱۵ : تبقف ض ۳۷۷-۳۷۸ ، تبقن ص ۴۵۶-۴۵۷ : ۲ ، ۷ ، ۱۱-۱۴ : مف جلد ۱ ص ۲۱۷ (منسوب به دقیقی) : ۱۲-۱۳ :
/ غرچه / فج ، فش - متقارب

۱ اینجای : ایذر . اصل || خوردمی : خوری . اصل || ۲ و با کس : و با کسی . تبقن -
با کس . مف || ۴ بزیدن : وزیدن . تبقن || ۶ آزر : آذر . تبقف || پلید و : پلید . تبقن اصل ||
۸ یکی : جهان . تبقف نسخه || مهر : نیک . تبقن - مهره . تبقن نسخه

- هم از تست شه مات شطرنج بازان توئی مهره دازه بشطرنج بازی
 ☆ چرا زیر کاند بس تنک روزی ؟ چرا ابلهان راست بس بی نیازی ؟
 ☆ چرا عمر طاووس و در آج کوتاه ؟ چرا مار و کر گس زیند در درازی ؟ ۱۲
 ☆ صد و اند ساله یکی مرد غرچه چرا شصت و سه زیست این مرد غازی ؟
 ☆ اگر نه همه کار تو باز گونه چرا آنکه نا کس تر اورا نوازی ؟
 ۱۵ جہانا همانا از این بی نیازی گنه کار مائیم و تو جای آزی

(رباعی)

شگر شکن است یا سخن گوی من است ؟
 عنبر ذقن است یا سمن بوی من است ؟

۱۶ : ترج ۲۳۷ آ

۱۰ توئی (؟) : ترا . تبق || دازه (؟) : زاده راست . تبق || ۱۱ ابلهان بس : ابلهاند بس
 تبقف - ابلهاند با . مف || ۱۲ زیند : زیند . تبقف نسخه || ۱۳ شصت : شست . تبقف || این
 مرد : آن مرد . تبقف نسخه ، مف - آن شاه . فج || غازی : نازی . تبقف نسخه ، مف ، فج ||
 ۱۴ باز گونه : باز گونه . تبقف || اورا : آن را . تبقف نسخه || ۱۵ گنه کار مائیم : که ما جای
 آزیم . تبقف نسخه || آزی : نازی . تبقف

مرادی

آن سرخ عمامه بر سر او چون آرخ زشت بر سر - - -

از حشم و کنج چه فریاد و سود
که مرگ کند بر سر تو ناختن .

۱ : / آرخ / لفج ، فح ، فش - مزج || ۲ : معیار الاشعار منسوب به نصیرالدین طوسی چاپ
سنکی تهران ۱۳۲۵ ص ۱۵۳ - سربع

۱ سرخ : زشت . فح ، فش

ابوالحسين خارجی

فالی بکنم ریش ترا یا --- ریشت بکنند ماکان پاک از اصول

ابوالهیثم گر گانی

(قصیده بیحر مجتث)

یکیست صورت هر نوع و نیست زینت گذار
چرا که هیئت هر صورتی بوز بسیار ؟
ز بهر چیست که جوهر یکی و نه عرض است
بدنه نشد نه بر هشت برش بوز قرار ؟
چرا که آبا هفت و دوازده است بنام
وامهات بگفتار و اتفاق چهار ؟
چرا که بخش موالید از سه بر نکذشت ؟
چه چیز کآن يك مایه است و بیشمار نگار ؟
چرا چو تن ز غذا پر شون نکنجذ نیز
الم رسذش گر افزون کنی تو از مقدار ؟
و کوهری دگر اینجا که پر نکردن هیچ
نه از نُبی و نه از پیشه و نه از اشعار ؟

۳

۶

۱ : فق ۱۹ ، قش ۲ || ۲ : فق ۱۹ ، قش ۷ || ۳ : فق ۱۹ ، قش ۱۰ || ۴ : فق ۱۹ ، قش ۱۲ || ۵ : فق ۱۹ ، قش ۱۴ || ۶ : فق ۱۹ ، قش ۱۵

۱ و نیست زینت : را و نیست . قش || ۲ (مصراع دوم) : بدنه نشد نه بهشتش بر بنود قرار .
فقا - بدنه نرفت و نه بر هشت کرد نیز قرار . قش - نه ده شد و نه بهشتش بیود نیز قرار .
فق || ۳ (مصراع اول) : چرا هفت و دوازده است امام بنام . فقا || ۴ که : کز . فقا ||
سه : سز . قشا || کآن : کز . قشا || يك : یکی . فقا || و بیشمار : بیشمار . قشا ||
۵ نکنجذ : کنجد . فقا || رسذش : رسیدش . فقا || کر : چو . قش || تو از : بر این .
قش || ۶ کوهری دگر اینجا که : کوهری کر اینجا له . فقا || اینجا : آنجا . قش ||
پیشه : بیشه . قشا - بیشه . فقا

چه چیز آن و چه چیز این و از پی چه چنین ؟
 چه چیز آن که بذین هر دو بر بود سالار ؟
 نشانش آنکه بغایب برد ز شاهد چیز
 دلیل گیرد و دارد بعاقبت دیدار
 وهفت نور بتابد چنان که هر يك را
 • از او پذیرد باندازه لطافت نار ۹
 نخست دهر چه چیز است و باز حق و سرور
 و باز برهان آنکه حیات روز گذار
 کمال و غیبت وین از همه شریف تر است
 که چاره یابد آنجا کجا نباشد چار ؟
 اگر طبیعت کلبی باؤلیت حال
 بمن نمائی دانم که هستی از ابرار ۱۲
 مثالش و صفتش باز گوی هر دو مرا
 که دوستر سوی من صد ره این ز موسیقار

۷ : فق ۲۰ ، قش ۱۶ || ۸ : فق ۲۰ ، قش ۱۷ || ۹ : فق ۲۰ ، قش ۱۰۷ ، قش ۱۹ || ۱۰-۱۱ : فق ۲۰ ، قش ۱۱۲ ، قش ۱۹ || ۱۲-۱۳ : فق ۲۰ ، قش ۱۲۲ ، قش ۲۲

۷ آن و آن . قفا || و از : وز . قش || بذین : برین . قش || بر بود : بریدد . قفا - چیز بر . قش || ۸ بغایب . قشا حاشیه : بغایت . فق - ز غائب . قشا || برد : بروز . قفا || شاهد . قفا ، قشا حاشیه : حاضر . قشا || دلیل : دلیل و . قفا || دارد : هستش . قش || ۹ وهفت . قفا ، قجا ، قشا حاشیه : ز . قشا || نور بتابد : تو تباید . قفا || يك را : یکی را . قفا || ۱۰ و باز : دهر . قفا ، قجا || ۱۱ کمال : کمان : قفا || وین : کین . قش || شریف تر : لطیف تر . قش || (مسراع دوم) : کجاره باشد آنجا که جا نیابد جار . قفا - کجاره باشد آنجا کجا نیاید جار . قجا - که جازه نابد جایی کجا نباشد چار . قشا || ۱۲ بمن نمائی : بمن نماء . قجا - مرا بگوئی . فق || ۱۳ باز گوی هر دو مرا : هر دو باز گوی مرا . فق - باز گوی زود بمن . قش || دوستر : دوستر . قفا || سوی من صد ره : صد بر من . قجا || ز موسیقار : ز موسی قار . قجا - ر موسی قار . قفا

فرشته و پیری و دیورا بدانستم
 که هست و نیز بیاید بهست بر تکرار
 ز ما و کیف بگوی و برسم برهان گوی
 ۱۵ گر آمدست برون این سخت از استار
 یکی کدام که بسیاری اندر او موجود ؟
 یکی بمحض چرا گفت خالق جبار ؟
 یکی که نه تضعیفش روا و نه تنصیف
 فزون نگیرد و نقصائی ز روی شمار ؟
 باضطرار و بمقرب يك نه بر تحقیق
 چگونه باید دانستن اینچنین گفتار ؟
 ۱۸ کدام جنس نه نوع و کدام نوع نه جنس
 کدام جنس یکی بار و نوع دیگر بار ؟
 چه بوز عالم وقتی همه سعادت بوز
 و هر دو نحس فرو نیستاده بوز از کار ؟

۱۴-۱۵ : فق ۲۱ ، قج ۱۳۵ ، قش ۲۸ ، رساله ای که در ذیل دیوان ناصر خسرو (تهران ۱۳۰۷ ش) چاپ شده است ص ۵۷۱ || ۱۶ : فق ۲۱ ، قج ۱۴۵ ، قش ۳۶ || ۱۷-۱۸ : فق ۲۱ ، قج ۱۴۵ ، قش ۳۸ || ۱۹ : فق ۲۱ ، قج ۱۵۱ ، قش ۳۹ || ۲۰-۲۳ : فق ۲۱-۲۲ ، قج ۱۰۶ ، قش ۴۱

۱۴ بدانستم : بدانستم . قش || بر : بر . رساله | ۱۵ بگوی و : بگوی . رساله || برسم
 پرسم . قجا || گر آمدست : که آمدست . قجا - ار آمدست . قجا - گر آمدست . رساله || ۱۶
 بسیاری : بسیار . قجا || یکی بمحض : یکی محض . قش || ۱۷ که نه : کنه . قجا || نگیرد :
 نکردد . قش || نقصائی : نقصانی . قجا ، قجا - نقصانش نی . قش || روی : روز . قجا ، قجا |
 ۱۸ باضطرار . قش : باضطرار . قجا ، قجا ، قجا || قشا ۱۹ نوع نه : نوع و نه . قجا || یکی
 بار : یکی بار . قجا || نوع دیگر : نوع و دیگر . قجا ، قجا || ۲۰ چه : چو . قجا || نحس :
 نحس و . قجا || نیستاده بوز از کار : نیستاده از کار . قجا - ایستاده بود از کار . قجا - ایستاده
 از رفتار . قش

- کنون جهان همه نحس است و هر دو سعد بجای
- ۲۱ همان طلوع و غروب و همان مسیر و مدار
وباز فردا چون دی بوز چنین خبر است
از انبیا و حکیمان و ذبیان هموار
چه چیز دی و چه امروز و باز فردا چیست
از این چنین زچه روی و از آن چنان زچه کار؟
شکستن سرب الماس و سنگ آهن کش
۲۴ چه علت است مر این هر دورا چنین کردار ؟
و دفع کردن یا قوت مر و بارا چیست ؟
زمرّد از چه همی بر کنذ دو دینده مار ؟
پلنگ اگر بگزد مردرا ز بهر چه موش
بحیله ها بر میزند ز بام و از دیوار ؟
بشهر اهواز از تب کسی جدا نبوز
۲۷ بتبت اندر غمگین ندید کس دیتار
بطبع نیست چه خاصیت است گویند این
چه اصل گفت بخاصیت اندرون هشیار ؟
میان نطق و میان کلام و قول چه فرق
که پارسی یکی و معنی اندر او بسیار ؟

۲۴-۲۵ : فق ۲۲ ، فج ۱۶۶ ، فش ۴۹ || ۲۶-۲۸ : فق ۲۲ ، فج ۱۶۶ ، فش ۵۰ ||
۲۹ : فق ۲۳ ، فج ۱۸۴ ، فش ۶۰

۲۱ نحس است : نحسیت . فجاء || مسیر : سیر . قفا - منیر . فجاء || ۲۲ و باز : و بارو . فجاء ||
بوز : شود . فش || ۲۳ چیز : بود . فجاء || و چه امروز و : و چه امروز . فق - امروز و . فجاء ||
این چنین : آنگین . فق ، فج || روی و از آن چنان : روی و زین چنین . قفا - رو و ازین
چنین . فجاء || ۲۴ و بارا : ورا باز از . فجاء || از چه : از چه . فجاء || ۲۶ بحیله ها بر :
بحیله بر وی . فش || بام : پام . قفا || بتبت : بتب . قفا || ندید : نوید . قفا || ۲۸ بطبع :
ز طبع . فش || چه : چو . فجاء || میان نطق و میان کلام و قول : میان و نطق و میان و کلام
و قول . قفا - میان نطق و میان کلام قول . فجاء - میان نطق و کلام و میان قول . فش ||
بسیار : انبار . فش

- ۳۰ ازل همیشه و دیمومت و خلود وابد
میان هر يك چون فرق کرد زیركسار؟
سخن چرا که چهار است : امر و باز ندا
سدیگرم خبر است و چهارم استخبار؟
ز حال و هیئت وز خاصه وز رسم وز حد
خبر چه داری و چه شنیده‌ای؟ بگوی و بیار
همه جهان خود را با «منی» مضاف کنند
ابر چه اوفتد این «من»؟ بگوی وریش مخار
تن است یا جان یا عقل یا روان که «من» است
و یا چو خلط شده اسب بوز و مرد سوار؟
غلط شمرد کسی کو چنین گمانی بُرد
بسا سوار که بستن نداند او شلوار
بسا کسا که همی «من» شمارد او خود را
بذره‌ای نگراید که بر کشی بعیار
- ۳۳
۳۶

۳۰ : فق ۲۳ ، فج ۱۸۷ ، فش ۶۳ || ۳۱ : فق ۲۳ ، فج ۷۳ ، فش ۶۴ || ۳۲ : فق ۲۳ ،
فج ۸۱ ، فش ۶۶ || ۳۳-۳۶ : فق ۲۳-۲۴ ، فج ۹۷ ، فش ۷۰

۳۰ دیمومت : دیومت . قفا - دیموت . قجا || هر يك : هر یکی . قفا || ۳۱ امر و باز ندا :
وامروز باز نداند . قفا - و امر با نزد . قجا || سدیگرم : سه دیگرم . قجا - سدیکرس .
قفا - سدیکرش . فق || ۳۲ حال و : حال . قق ، فج ، فش || چه شنیده‌ای : چه بشنود مای .
قجا (شاید «چه شنوده ای») || بگوی : بگو . قفا || ۳۳ همه جهان خود را با منی :
جهانیان همه خود را بمن . فش || اوفتد این من : افتد زمین را لمن . قجا || ۳۴ تن است :
نیست . قجا || جان : دل . فش || خلط شده اسب بوز و مرد سوار . فق (اصلاح) : خاطر شده
اسب بود مرد سوار . قفا - خاطر شد هر دوا بود مرد سوار . قجا - حاضر گشت اسب مرد
گشت سوار . فش || ۳۵ غط : غلط . قجا || بستن نداند : نشستن نداند . قفا || ۳۶ شمارد :
شناسد . فش || که بر : چو بر . فش || کشی : کشتی . قجا

کسوف شمس بجرم قمر بون بیقین
 قمر چو علوی ونورانی از چه گشت چو قار ؟
 چرا که نور فرو نکذرن ز شمس بماء
 چو آبگینه که بیرون گذاشت نور از نار ؟
 هر آینه که مه از آبگینه صافی تر
 چرا که غوص شعاعش همی بون دشوار ؟ ۳۹
 قوی تر است بهر حال مردم از حیوان
 بحیله بیش وبهر دانشی مشعبدوار
 چرا تعهد بایندش ودایه وتدبیر
 بخوابندش وبدارزش بر بر وبکنار ؟
 سباع ومرغ ودذه زو بسی ضعیف ترند
 بکسب خویش بکوشد بخورد وبخفتار ۴۲
 درخت باز فروتر بقوه از حیوان
 چرا برآید می ده ستون بر آن يك دار ؟

۳۷-۳۹ : فق ۲۴ ، فق ۹۹۱ ، قش ۷۳ || ۴۰-۴۲ : فق ۲۴ ، فق ۲۰۳ ، قش ۷۵ || ۴۳ :
 قش ۷۵

۳۷ کسوف : خسوف . قفا || بجرم : ز جرم . قجا || قمر چو : قمر که . قش || ۳۸ که نور : کنوز .
 قفا || نکذرن ز : نکذازد اور . قفا || گذاشت : گذشت . قش || مه : نه . قفا || غوص : غوص .
 قفا - عرض . قجا || همی : درو . قش || ۴۰ بهر حال : وبهر حال . قفا || مشعبد وار :
 شعیبه وار . قفا ، قجا || ۴۱ تعهد : بقهر . قجا - تعاهد . قش || (مصراع دوم) : بگام خفتن
 وبرداشتن وبدوش وکنار . قش || ۴۲ مرغ و : مرغ و . قجا - مرغ . قفا || ضعیف ترند :
 ضعیف بزند . قفا - ضعیف ترست . قش || بخورد و : بخفتار . فق (اصلاح) : بخورد وباختیار .
 قفا - بخورد وبختیار . قجا - بخفتن وبخفتار . قش || ۴۳ فروتر : فروتر . قفا

روا بوز که یکی مرد آفرید خدای
 وهم ز تنش یکی جفت کرد انده خواه
 پس از میانشان نسل آفریند و فرزندان
 ۴۵ نبیرگان فراوان و بیشمار تبار
 اگر تو منکرشی سورة النساست دلیل
 که آفرید یکی واز او هزار هزار
 و گر مقرر شوی شخص پیش واز پس نوع
 چگونه شاید بوزن؟ خرد بزمین بگمار
 نخست جنس پس آنگاه نوع و ز پس شخص
 ۴۸ طریق حکمت این بی جدال و بی پیکار
 چرا پس که بزیاید ز برش باشد روی
 و دختران را باشد قفا بسوی زهار؟
 تفاوت از چه در اشخاص بد سیاه و سپید
 بلند و کوتاه و فرب و سخت و خشک و نزار؟
 ز مایه دانی و ز اختلاف هر اثری
 ۵۱ چو طعم شکر و رنگ عقیق و بوی بخار؟

۴۴-۴۸: فق ۲۵، قج ۲۳۳، قش ۷۸ || ۴۹: فق ۲۸، قج ۲۹۵، قش ۸۳ || ۵۰-۵۵:
 قش ۸۴

۴۴ یکی مرد: سرد. قفا - یکی مردم. قش || خدای: ایزد. فق || ز تنش: ز نیش. قفا ||
 انده خوار: انده رار. قفا || ۴۵ آفرید و: آفرید. قفا || ۴۶ تو منکرشی: تو منکرش.
 قجا - مقرر نشوی. قش || آفرینم: آفریدم. قش || و از او: وزو. قجا، قش || ۴۷ مقرر:
 مهر. قجا || شوی: شوی پس. قفا || از پس نوع: نوع ز پس. قش || بزمین: برین. قش ||
 ۴۸ جنس: جنس و. قش || وز: و از. قفا || این: آن. فق || ۴۹ ز برش باشد: قق
 (اصلاح): ز فرش باشد. قفا - ز برش باشد. قجا - بزیر دارد. قش || قفا: زنج. قش ||
 ۵۱ ز مایه: زمانه. قش

- خلاف نفس چونیک و بند و وضع و شریف
و علم و جهل و خداوند کستی و زتار
چراست آنکه خلاف اندر آن که مایه اوست ؟
اگر بگوئی کندی تو قاعده از بن و بار
و کر تفاوتش از روی شخص دانی نیست
۵۴ خمار چون سر باشد نه سر چنان چو خمار
نکرد راست کسی دست را بر ----
چو دست سازد هر کس همیشه دست افزار
اگر بخواهم از تو دلیل بر ابداع
چه آوری که عیانم کنی بدو اخبار ؟
چه چیز بوز نه از چیز چون نمائی چیز ؟
۵۷ چگونه دانی کرد آشکاره این اسرار ؟
یکی سؤال که قایم شدست چون شطرنج
ز بس که هر کس جست اندر این سخن بازار
که عقل بر تر یا علم فضل از این دو کراست ؟
بدین دو رو بشنودم فضول صد خروار
چگونه داند علم آن کسی که نا مختست
۶۰ دروزگر نکنند کار جز بدست افزار

۵۷-۵۶ : فق ۲۵ ، قج ۲۱۰ ، قش ۸۹ || ۵۸-۶۰ : فق ۲۶ ، قج ۲۴۵ ، قش ۹۱

۵۲ بدو : بد . قش || ۵۳ (مصراع اول) . کذا || ۵۴ خمار : خمار . قشا (هر دو جا) ||
۵۶ بخواهم : نخواهم . قفا || کتی بدو : بدو کتی . فق - کسی برو . قجا - کتی بدین .
قش || ۵۷ نه از : تو از . قجا || ۵۸ جست : جیست . قفا - جست است . قجا || ۵۹ عقل :
علم . قش || برتر : بر تو . قفا || علم : عقل . قش || دو رو . فق (اصلاح) : دو روز . قفا ،
قجا - درون . قش || ۶۰ نا مختست : نامختست . قفا - نامحاست . قجا - ناموختست . قفا ||
جز بدست افزار : جربدست افزار . قفا || (مصراع دوم) : ز کر مادر زادی سخن امید مدار .
قش (ظ . تصحیح کاتب تا لغت دست افزار ، دو دفعه قافیه نباشد ، ر . ک . بیت ۵۵)

کسی که ذل نه برداشتست از تعلیم
 بعز علم نباشد بسیش دست گذار
 چو حد عقل ندانند وحد علم که چیست
 سخن کزافه بگویند شرم نی و نه عار
 ز علم باری بر علم خود فیا آرنند
 شذند لاجرم از راه راستی بیزار
 میان مدرک و ادراک فرق باید کرد
 اگر شذستی از خواب غافلی بیدار
 روا بود که نخست آسمان پدید آمد
 که اوقویتر و آنکه زمین و کوه و بحار؟
 و یا نخست زمین بود کوست مرکز دور
 و دایره نبود جز بنقطه پرگار ؟
 پس ار چنین شمری چون بایستاد زمی
 و کرد گردش خالی ز دایره دوار ؟

۶۳

۶۶

۶۱-۶۳ : فق ۲۶ ، فج ۲۴۵ ، قش ۹۳ || ۶۴ : فق ۲۶ ، فج ۲۵۰ ، قش ۹۳ || ۶۵-۶۷ :
 فق ۲۷ ، فج ۲۵۵ ، قش ۹۴-۹۵

۶۱ ذل نه برداشتست . فق (اصلاح) : دل نبرداشتست . قفا - دل نبرداشتست . قجا - رنج نه
 برداشتست . قش || دست گذار : دست گزار . قجا - دست گزار . قفا || ۶۲ عقل : علم .
 قش || حد علم : حل و علم . قجا - حد عقل . قش || شرم نی : شرم نه . قجا - سرم نی . قفا
 || ۶۳ آرنند : کنند . قش || شذند : شوند . قجا || ۶۴ میان : میان و . قجا || شذستی
 شد بیستی تو . قجا - شدست کس . فق || ۶۵ بحار : قفار . قش || ۶۷ ار : از . قفا ، قجا ،
 قشا || بایستاد : باستاند . قجا - باستاند . قفا || زمی : قفا : زمین . فق ، قج ، قش

- ز دایره که تواند نمود پیش وز پس ؟
 ز مرغ و خایه نیاید سخن مگر که نزار
 وجود کَلّ روا هست و جزو او معدوم ؟
 ۶۹ اگر رواست ابا حجتی بمن بسیار
 و گر روانی پس جنس باید آنکه نوع
 و شخص از پس هر دو بکرده راست چوتار
 چرا کواکب را اول از زحل گفتند ؟
 بطبع آتش از بهر چیست تخم بهار ؟
 چرا که خانه خورشید شیر و خانه ماه
 ۷۲ ز برج سرطان کردند استوار حصار ؟
 چرا که خانه این هردوان یگان بس بود
 و دیگران را خانه دو از یمین و یسار ؟
 از این کواکب دو نحس محض چون و دوسعد
 سه مانده آنکه از نحس و سعدشان آثار ؟

۶۸ : فق ۲۷ ، قج ۲۶۴ ، قش ۹۷ || ۶۹-۷۰ : فق ۲۷ ، قج ۲۶۸ ، قش ۹۸ || ۷۱ :
 فق ۲۷ ، قج ۲۷۱ ، قش ۱۰۱ || ۷۲ : فق ۲۷ ، قج ۲۷۴ ، قش ۱۰۲ || ۷۳ : فق
 ۲۸ ، قج ۲۷۴ ، قش ۱۰۳ || ۷۴ : فق ۲۸ ، قج ۲۹۲ ، قش ۱۰۶

۶۸ : تواند : توان ده . قجا || وز پس : ز پس . قشا || سخن مگر که نزار . فق (اصلاح) :
 سخن مگر له نزار . ققا - سخن مگر که ترا . قجا - همی سخن ستوار . قش (ظ . تصحیح کاتب
 تا لغت «نزار» دو دفعه قافیه باشد ، ر. ک . بیت ۵۰) || ۶۹ وجود : وجود و . ققا || جزواو :
 جزوا . قجا - جزاو . قشا || معدوم : معدود . قجا || ۷۰ و گر روانی : اگر رواست . ققا -
 و کردرو نیست نه . قجا || چو تار : چرنار . ققا || ۷۱ زحل : حمل . قش || تخم : برج .
 قشا (ولی «تخم» س ۱۰۲ س ۷) || ۷۲ خورشید : خورشید . ققا ، قجا ، قشا || ز برج :
 بیرج . قش || ۷۳ دوان یگان : دو از یگان . ققا - دو کان . قجا || ۷۴ دو : او . ققا ||
 چون و دو : چون دو . قجا - چودود . ققا || مانده آنکه : ماند آنجا . قش || نحس و سعدشان :
 سعد و نحسشان . قش

چرا که تری بر آب بر پدیدتر است
بدو کنند همه چیز خشک را فرغار ؟

۷۵

هوا ز روی حقیقت از آب تتر است
ز روی طبع بتری هوا شدست مشار
سخن دراز شد این جایکه فرو هشتم
کران شد و شکهانم من از کرانی بار
سؤال کردم قصدم ازین تعنت نیست

۷۸

ز بهر فایده آوردم این بزرگ نثار
جواب خواهم کردن بنظم اگر نبوذ
چنین که هست گرفته مکان خرما خار
و گر بنظم نگویم بنثر و بتشجیر

چنان که بخرد میوه چند از آن اشجار
سخن بحجت گویم پس آنکه از برهان
رداش سازم یگی و از دلیل ازار
بجوی و بنویس آنکه بخوان و باز بیرس
پیش بیاموز آنکه بدان و بر دل کار
شکار شیر کوزن است و آن یوز آهو

۸۱

و مرد بخرد را علم و حکمت است شکار

۷۵-۷۶ : فق ۲۸ ، فج ۲۹۹ ، قش ۱۰۸ || ۷۷-۸۱ : فق ۲۸-۲۹ ، فج ۳۰۶ ||
۸۱-۸۲ : فق ۲۹-۳۰ ، فج ۳۱۱-۳۱۲

۷۵ آب : لب . فج || فرغار : آغار . فج || ۷۶ ز روی : بروی . فج || آب : آن .
فج || بتری : بخشکی . قشا || ۷۸ تعنت : تعب . قفا || نثار : شاید « آثار » (فق)
۷۹ مکان خرما : کان خرا . قفا || ۸۰ چنان که بخرد . قق (اصلاح) : عنان که نخرد .
قفا ، فج || ۸۱ واز : وز . قجا - وارد . قفا || ازار : ابراز . فج || ۸۲ بجوی : بجو .
قفا - بجوی . فج || باز بیرس : بازو بیرس . قفا - بارشجوی . فج || بدان : بدار . فج ||
۸۳ مرد بخرد را : مردم بخرد را . قفا - مرد دانا . قجا

- که مرد علم بگور اندرون نه مرده بوز
 ۸۴ و مرد جهل ابر تخت بر بوز مردار
 و گر جوابش گویند شاذ باشم سخت
 کسی که باشد برهان نمای و دعوی دار
 نکوید آنکه نیاموختست و اصلش نیست
 سخن نیارد سخته بوزن و بمعیار
 ایا مقدر تقدیر و مبدع الاشیاء
 ۸۷ بحق حرمت و آزرم احمد مختار
 که مر مرا و مر آن را که علم دین طلبند
 ز چنک محنت برهانمان ایا غفار
 و هر که بد کند او با کسی که بد نکند
 بلغنتش کن یارب وزو بر آرد دمار

۸۴ علم . فق (اصلاح) : عالم . قفا ، قفا || جهل . فق (اصلاح) : جاهل . قفا ، قفا || ابر :
 بر ، قفا || ۸۶ نکوید آنکه : نکو بر آن که . قفا || نیارد : بیارد . قفا || ۸۷ حرمت و :
 حرمت . قفا || ۸۸ برهانمان : برهانم . قفا || ۸۹ که بد نکند : کو نکند . قفا || وزو :
 ازو . قفا

ابوالعباس ربنجنى

(قصائد ، غزليات ، قطعات)

مهتر بار خذایا ملك بغدادا سده سی ویکم بر تو مبارک باذا

سبوح و مزکت بهمان گرفت و دیزه فلان
وما چون کاوان کرد آمده بغوشادا

۳ جان ترنجید از غم هجران مرا از نسیم وصل کن درمان مرا

ماه کانون است ژاژک نتوانی بستن
هم از این کومک برخشک و همی بند آن را

روزم از دردش چون نیمشب است شبنم از یادش چون شاوغرا

☆ نرم نرمک چو عروسی که غرند آمده بوز
باز آن سوی بریدش که از این سو باز آ

۱ : ثعالبی ثمار القلوب چاپ قاهره ۱۳۲۶ ص ۱۴۷ (دأشد ابوالعباس الارسجی (کذا) الامیر نصر بن احمد لیلۃ السدق العادی والثلاثین من الاسدق التي أقام رسومها قصيدة اولها «...» - رمل || ۲ : / غوشاد / لغت (فقط در س) - مجتث | ۳ : / ترنجید / فم ، فش - رمل | ۴ : / کوم / لغت (فقط در س) - رمل || ۵ : / شاوغر / لغت (فقط در س) - رمل || ۶ : / غرند ، غرید / لغت (فقط در س) ، فج ، فر ، (منسوب به سوزنی) ، فش - رمل

۱ بار : یار . اصل || سده : سبد . اصل || ۲ غوشادا : غوشادا . لغت || ۳ غرند : غرید . فر - غرود . فج ، فش || بریدش : برندش . فج ، فر ، فش || باز آ : باز آی . فج ، فر - بازی . فش || (تمام بیت) : نرمک چون عروسی غرند آمده بود باز آن شوی بدیدش شده ز آن نازا . لغت ۳

☆ که تنگ و آذر م دارد و مرد بد سلب است

پسش باز فضول است و مرد وسواس

منجّمان آمدند خلّخیان ابا سطرلابها چو برجاسا

بگزین مُلکا بگزین مُلکا پاک طبع تو/ بسان مُلکا ۹

وز فروغش بشب تاری سذ نقش نکین

ز سر کنکره برخواند مرد کلکا

نامه که وصل ما خبرش نبوز بآب تر کن و بطاق بر بشلا

ریش چون بوکانا سبیلست چون سوهانا

۱۲ سر بینیش چو بورانی باتنگانا

۷ : / آذر م / لفج (منسوب به عنصری) ، لفی (ایضاً) ، لغت (ع فاقد) - مجتث || ۸ :
/ برجاس / لفج ، لفی ، لغت (ع و ن فاقد) - منسرح || ۹ : ترج ۲۴۵ آ (د بوالعباس
عباس این قصیده را بفرغانه فرستاد سوی بگزین ملک) - رمل || ۱۰ : / کلک / لفج ،
لفی ، لغت (ع فاقد) ، فم ، فر ، فش ، فق - رمل || ۱۱ : نفیسی ۱۱۶۴ (د در فرهنگها،
در ذیل لغت « نسل » : این بیت در هیچ یک از فرهنگهایی که ما بآنها رجوع کرده ایم پیدا
نشده است) - بحر ؟ || ۱۲ : / بوکان / لغت (فقط در س) - رمل

۷. تنگ : نیک ، لفج ، لفی - زینش ، لغت س | دارد : و سیم ، لغت س || سلب است : سلب .
لفج اصل | وسواس : نشناسا ، لغت س | ۱۰ وز : از . لغت - ز . فم ، فر ، فش ، فق ||
بشب تاری سذ (یعنی صد) : بشب تاری شد . لفج ، لغت - بست مازی سد . لفی - بشب تار
شده . فم ، فر ، فش ، فق || ز سر کنکره : بشب تاری . لفج || مرد کلکا : مرا کلکا . لفی -
مرد رنگا . فم - مردی رنگا . فر - مرا در رنگا . فش - مرا اورا رنگا . فق || ۱۱ بشلا :
نشلا . نفیسی ۱۱۶۴

...

و کنون باز ترا برک همی خشک شود
بیم آن است مرا بشک بخواهد ز دنیا

من یکی رافه بدم خشک و بفرغانه شدم
مورد کشتم تر و شد قامت چون نارونا

گیرم که ترا اکنون سه خانه کماست
بنویس یکی نامه که چندت همه کاست

۱۵

کی خدمت را شایم ناپیش تو آیم
با این سروریش چون پاغنده حلاج

...

آن روز نخستین که ملک جامه اش پوشید
بر کنگره کوشک بدم من چو غلیواج

۱۳ : / بشک / لفع ، لفی || ۱۴ : / زافه / فم - رمل || ۱۵ : / کماست / لفت (فقط درس) ،
فع ، فر ، فش - هزج || ۱۶ : / پاغنده / لفت (فقط درس و نج) - هزج || ۱۷ :
/ غلیواج / لفع ، لفی ، لفت (فقط درس و نج)

۱۳ باز : نار . لفی || ۱۴ رافه : زافه . فم || ۱۵ چندت : چندین . فع || ۱۶ خدمت :
خلعت . لفت نج || چون : چو . لفت || ۱۷ جامه اش پوشید : جامه بپوشید . لفت || من چو :
همچو . لفت

- ۱۸ پادشاهی گذشت خوب نژاد پادشاهی نشست قرخ زاد
 ز آن گذشته زمانیان غمگین زین نشسته جهانیان دل شاد
 بنگر اکنون بچشم عقل و بگو هر چه بر ما ز ایزد آمد داد
 ۲۱ گر چراغی زبیش ما برداشت باز شمع بجاى او بنهاد
 و زحل نحس خویش پیدا کرد مشتری نیز داد خویش بداد

کار من خوب کرد بی صلتی هر که او طمع مالکانه کند

...

- سازه دل کوزکا مترس اکنون بیک آسیب خر فکانه کند ۲۴

❖ دم سلامت گرفته خاموش پیچیده بر عافیت چو فرغند

۱۸ گذشت : برفت . تبق || خوب نژاد . لا ، مف ، تبقن نسخه : پاک نژاد . دیوان فرخی - خوب سرشت . تبقف ، تبقن || فرخ زاد : حور نژاد ، تبق || ۱۸-۲۲ : لا (۲ در مرثیت نصر بن احمد و تهنیت نوح بن منصور « [کذا] ») ، اته (لاس ، آتشکده) : ۱۸-۲۱ : عر ، مف : ۱۹، ۲۱، ۳۷۸ : تبقف ص ۳۷۸ و تبقن ص ۴۵۸ (بی نام شاعر) ، دیوان فرخی چاپ عبد الرسول ص ۴۲ (تضمین بی نام شاعر) - خفیف || ۲۳ : / مالکانه / لفعج ، قم ، فر ، فش - خفیف || ۲۴ : / فکانه / لفت (فقط در س) || ۲۵ : / فرغند / لفت (فقط در س) : منسوب به رودکی در دانش نامه قدر خان (ر . ک . : « رودکی و زمان او » ، استالین آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۱۴) - قریب ؟

۱۹ ز آن گذشته : بز گذشته . دیوان فرخی - از برفته . تبق || زمانیان : جهانیان . آتشکده (اته) - همه جهان - تبق ، دیوان فرخی || زین : وز . دیوان فرخی || جهانیان : زمانیان . آتشکده (اته) - همه جهان . تبق ، دیوان فرخی || ۲۰ : و بگو : بگو . لاس - نکو . مف ، آتشکده (اته) || (مصراع دوم) : هر چه از ما گرفت ایزد داد . آتشکده (اته) - آنچه از ما گرفت ایزد داد . مف || ۲۱ : ز پیش ما برداشت : ز پیش ما بردست . لاس - ز ما گرفت جهان . دیوان فرخی || بجاى او : بجاى آن . عر ، مف - پیش ما . دیوان فرخی || ۲۲ : وز . لفعج || ۲۳ صلتی . کذا در لفعج ، قم - حیلتی . فر - و صلتی . فش || (مصراع دوم) : آنکه بی طمع مالکانه دهد . قم ، فر ، فش || ۲۵ : فرغند : فرغند . لفت

بار سیم غلبه چو حرم نماند غلبه پرید و نشست بر سر فلغند

۲۷ * نه در وی آدمی را راه رفتن نه در وی آبهارا جوی و فر کند

و گرت خنده نیاید یکی کنند بیار
ویک دو بیتک از این شعر من بکن بکنند

با فراخی است وایکن بستم تنگ زید
آن چنان شد که چنو هیچ ختنبر نبوز

گفتا که یکی مشکبست نی مشک تبئی
کاین مشک حشو نقبی است از خم ژواغار ۳۰

تو که سردی کنی ای خواجه --- پشرت
آن که بالای رسن دارد و پهنای نوار

هیچ ندانم بچه شغل اندری ترف همی غنچه کنی با شکر

۲۶ : / فلغند / لغت (فقط در س) - منسرح || ۲۷ : / فر کند / لغت (فقط در ع و ن ؛
ع : ابو العبیر غنبر ؛ ن : عباس ؛ ظ : ابو العباس عباس) ، فم (بی نام شاعر) ، فر
(ایضاً) ، فش (ایضاً) - هرج || ۲۸ : / کنند / لفتح - مجتث || ۲۹ : / ختنبر / لغت
(فقط در س) ، فم ، فر - رمل || ۳۰ : / ژواغار / لغت (فقط در س) - بحر ؛ ||
۳۱ : / نوار / لغت (فقط در س بنام « عباسی ») - رمل || ۳۲ : / غنچه / لفتح ، لقی -
سربع .

۲۶ (مصراع اول) . کذا در لغت س || ۲۷ آدمی را : راهرا در . فش || آبهارا جوی
و : جویهارا جای . فم ، فر ، فش || ۳۰ کذا در لغت س || ۳۱ : بچه شغل :
بچه شغال . لفتح اصل : با : یا . لقی

چون خواجه ابوالعباس آمد کارت همه نيك شد سراسر ۳۳

...

☆ اکنون که همينت باز دارد خاتوله كنى وچند گون شر

گر دنكل آمدست پسر تا كى بر بنديش بآخر هر مهتر ؟

۳۶ زبغ بافان را با وشى بافان ننهند طبل زن را نشانند بر روز نواز

☆ زاز مى خايم وژاژم شده خشك خار دارد همه چون نوك پغاز

چو عقب بخشدى گزيت ببخش هم بده شعر بنده را فغياز

☆ همى بر آيم با آن كه بر نيايد خلق

۳۹ و بر نيایم با روزگار خرده كریز

۳۳ : مع ص ۲۲۹ (ربنجنى) - هزج || ۳۴ : / خاتوله / فم ، فر (منسوب به سوزنى) ،
فش || ۳۵ : / دنكل / لفج ، لفى ، لغت (ع فاقد) ، فحم - مصارع || ۳۶ : / زبغ /
لفج ، لفى ، لغت (ع فاقد ؛ ن بى نام شاعر) ، فحم ، فش - رمل || ۳۷ : / بغاز ، پغاز /
لغت (ع فاقد) ، فج (بى نام شاعر) ، فر (ايضاً) ، فش (ايضاً) ؛ بقول نفيسى ۱۱۶۳
(مأخذ ؟) اين بيت به عماره هم منسوب شده است - رمل || ۳۸ : / فغياز ، بغياز /
لغت (ع فاقد) - خفيف || ۳۹ : / كریز / لغت (ع فاقد ؛ در س منسوب به رود كى) -
مجتث

۳۴ همينت : هميست . فش || دارد : بايد داد . فم ، فش || كون : گونه . فم ، فش || شر :
شرو . فش || ۳۵ آمدست پسر : آمدست بس . لفج اصل - آمدست پس . لفى - آمد اين
پسر . لغت ن - آمد اين پسر . لغت س || ۳۶ زبغ بافان را : زبغ بافان . لفى || ننهند :
بنهند . لفج - سهند . لفى || نشانند : بنشانند . لفج || ۳۷ ژاژم شده خشك : چون ژاژم
خشك . فج ، فر ، فش || خار دارد همه : خارها دارد . لغت س - خارها دارم . فج ، فر ، فش ||
پغاز : بغاز . لغت || ۳۸ چو : چون . لغت س || ببخشدى : ببخشيدى . لغت س || هم : تو
لغت س || بنده : نوت . لغت س || فغياز : بغياز . لغت س || ۳۹ خرده : خورده . لغت

☆ نهاده روی بحضرت چنانکه روبه پیر
بتیم واتگران آید از در تیماس

تکثر نیست کوئی در انگور او همه شیره دیدیم یکسر رزش

پشك بز ملوكان كشك است وزعفران
بپساو مشكشان ومده زعفران خویش

۴۲

بجای مشك نبویند هیچ کس سرگین
بجای باز ندارند هیچ کس ورکاک

من بخانه اندر وآن عیسی عطار شمه
هر دو يك جای نشینیم چو دو مرغ كرك

ز خان ومان وقرابت بغربت افتادم
بماندم اینجا بی ساز وبرك وانكشتال

۴۵

۴۰ : / واتكر / لغت (در متن : ابو العباس عنبر ؛ در نج : ابو العباس ؛ در س : رودکی) ،
فم ، فش ؛ / تیماس / فج ، فر ، فش - مجتث || ۴۱ : / تكثر / لغت (فقط در س) -
مقارب || ۴۲ : / پشك / لغت (فقط در س) - مضارع || ۴۳ : / ورکاك / لفج ، لفی ،
لغت (ع و س فاقد) ، فحم ، فم ، فش - مجتث || ۴۴ : / كرك ، كركك / لفج ، لفی ، لغت
(ع فاقد) - رمل || ۴۵ : / انكشتال / لفج ، لفی ، فحمپ ، فج ، فم ، فر (فقط مضارع دوم) .
فش - مجتث

۴۰ نهاده : نهاد . فج ، فم ، فر ، فش || بحضرت : بخدمت . فج ، فش || ۴۱ شیره : دانه فم
- شیر . فش || ۴۲ بپساو : بپساو . لغت || ۴۳ هیچ کس ورکاك : هیچ ورکاك . لفج اصل -
هیچ ورکاك . لفی - هیچكه ورکاك . فم || ۴۴ اندر : در . لغت || ۴۵ مان : مال . فج
وقرابت : قرابت . فحم - ومراتب . فج ، فم ، فش || بماندم : بمانده . فحمپ | اینجا :
آنجا . لفی | ساز وبرك و : ساز وبرك . فحمپ - برك وساز . فم ، فر || انكشتال :
انكشتان . فج

...

ودوش نامه رسيدم يکى ز خواجه نصير

ميان نامه همه ترف وغوره وغنجال

بس پند پذيرفتم واين شعر بگفتم ازمن بدل خرما بس باشد کنجال

☆ اى مير شاعرانت همه ژاژ اند من ژاژ نى وليکن فرغستم ۴۸

توانم اين دليرى من کردن زيرا که خم بگيرد بالارم ۴۸آ

اى مير ترا گندم دشتيست بسنده بنغنغكى چند ترا من انبازم

بنجشك چگونه لرزد از باران چون ياذ كنم ترا چنان لرزم

ترسم كه روز بگذرد وژاژ بررسد وز خانه آب رافه نيارد مرا حكيم ۵۱

۴۶: / غنجال / لفج ، لفي || ۴۷: / كنجال / لفج ، لفي ، لغت (ع فاقد) ، قم (بى نام شاعر) ، فش - هزج || ۴۸: / فرغست ، برغست / لفج (لمعاني عباسى ؛ ظ . : بلعباس عباسى) ، لفي (لمعاني) - مضارع || ۴۸ آ: / بالار / لغت (فقط در س) - مضارع || ۴۹: / نغنغ / لفج ، لفي ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فش - هزج || ۵۰: / بنجشك / لغت (فقط در س) - هزج ۵۱: / رافه ، زافه / لفج ، لفي ، فحم ، فش - مضارع

۴۷ بس پند پذيرفتم : بس پند پذيرفتم . لفج - بس پند پذيرفتم . لفي - زان پس پذيرفتم . قم ، فش || از من بدل خرما : اى سافى مرا فرما . فش || بس باشد : پس باشد . قم || ۴۸ شاعرانت . اصلاح لغت : شاعرست . لفج - شاعرست . لفي || اند . اصلاح لغت : آنك . لفج ، لفي || من ژاژ : ژاژ . لفج ، لفي || وليكن : وليك . لفي || ۴۹ بسنده : بسده . لفج - بسده . لفي - بسده . فحم - بصد مار . فش || بنغنغكى : با نغنكى . لغت (ظ . غايط چاپ بجای « با نغنغكى ») : ترا من انبازم : ترا انبازم . لفج ، لفي - ترامن شدم انباز . فحم ، فش || ۵۱ رافه : زافه ، فحم ، فش

از هر سوی فراغ بجان تو بسته یخ است بیش چون سندان

بشك آمد بر شاخ و بر درخت گسترده رداهای طیلسان

۵۴ این سلب من در ماه دی دیده چون تشلیخ در کیشان

دی چو بآکنده شدم یافتم آخر چون پاتله سفلیکان

☆ هیزم خواهم همی دو امنه زجودت
چون دو جریب و دو خم سیکسی چون خون

بوالحسن مردکه زشتست و تو بگذار و بنه
آن نگیری که مر اورا دو کسانند بکدن

۵۷

۵۲ : / فراغ / لغت (فقط در س) - مضارع || ۵۳ : / بشك / لغت (فقط در ن) - قریب ||
۵۴ : / تشلیخ / لغت (فقط در س) - بحر ؟ || ۵۵ : / پاتله / فم ، فش ؛ / آکنده / فم ،
فش - سریع || ۵۶ : / امنه / لفج ، لفی ، لغت (فقط در نج بنام ابو المؤید) - منسرح ||
۵۷ : / کدن / لغت (فقط در س) - رمل

۵۲ بجان تو . کذا در لغت || بیش چون سندان . کذا در لغت : شاید « بیش چو سندانان »
(اصلاح دهخدا ، ر . ک . برهان قاطع بلغت «فراغ» حاشیه) || ۵۳ درخت : درختان . لغت
|| ۵۴ (مضارع دوم) . کذا در لغت : شاید تقریباً «دریده چون تشلیخ درویشان» ، ولی بحر
معلوم نیست || ۵۵ دی چو : روز . فم (بلغت «آکنده» ، فش (ایضاً) || چون پاتله . فم ،
فش - پاتله چون . روایت اول فرهنگ سروری (نسخه نگارنده) از روی تحفة الاحباب ||
۵۶ خواهم همی : خواهم . لفی || زجودت : از جودت . لفی || چون دو جریب : چو دو
جریب . لفج اصل - زجو دو حرب . لفی || چون خون : چو خون . لفی || ۵۷ مردکه :
مردکه . لغت

دو دستم بستنی چو پوزه پیاز دو پایم معطل دو دیده غرن

که من از جور یکی سفلہ برادر که مراست
از بخارا برمیدم چو خران از نیشو

☆ معذور کن ای شیخ که گستاخی کردم
زیرا که غریبم من و مجروحم و خسته ۶۰

اومی خورد بشادی و کام دل دشمن بزار کشته و فرخته

...

مرا سز ساعرك سر ملكت تازه شده چو باغ نواخته

☆ يك ذره ترا نكرده هموار نچار زمان زمشت رنده ۶۳

۵۸ : / غرن / لفج ، لفی - متقارب || ۵۹ : / نیشو / لفث (فقط در س) - رمل || ۶۰ :
مف (بنام ابوالعباس مروزی که ظاهراً با ابوالعباس ربیعجی اشتباه شده است) ، نفیسی ۱۱۵۸
(در فرهنگها، بلغت «گستاخ» ؛ ولی این بیت در هیچ يك از فرهنگهایی که ما با آنها رجوع
کرده‌ایم پیدا نشده است) - هزج... || ۶۱ : / فرخته / لفج ، لفث (ع و س فاقد) ، فم ،
فش - مضارع || ۶۲ : / نواخته / لفج || ۶۳ : / مشّت رنده / فم (ابوالعباس) ، فر
(«ابوالعباس سوزنی») ؛ در فرهنگ نظام این بیت بنام «ابوالعباس سوزنی» آمده است (ر. ک
برهان قاطع در ذیل لفث «مشّت رنده» حاشید) - هزج

۵۸ 'بستنی : بستنی . لفج اصل - بستنی . لفی || پوزه : توده . لفی || ۶۱ کام دل
خوشحالی . فش || بزار کشته . لفث ن : نزار کشته . لفج || ۶۲ (مضارع اول) . کذا در
لفج || شده : شد . لفج

رفتم بماء روزه بازار مرسمنده تا کوسپند آرام فربه کنم برنده

ای خواجه معبّر خور سیرت مفّر

خواجه دوشش ستانذ دو يك دهد بخردی

بلحرب یار تو بوز از مرو تا نشابور

سو کند خور که در ره بلكفد او نخوردی

۶۶

هر دوان عاشقان بی مژده اند غاب گشته چو سه شبه خوردی

☆ ای --- من ای --- تو انجیره گذاری

سرکین خوری وقی کنی وباك نداری

☆ ریچاله گری پیشه گرفتی تو همانا

بخیزه در شیر بری کلمه بر آری

۶۹

۶۴ : / رنده / فج ، فر ، فش - مضارع ۶۵-۶۶ : / بلكفد / لفج ، لفی : ۶۶ :
 / بلكفد / لفت (ع و ن فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش - مضارع || ۶۷ : / غاب /
 لفت (فقط در س) - خفیف || ۶۸-۶۹ : / انجیره ، انجیر / لفت (ع فاقد) : بیت ۶۹ فقط
 در س : منسوب به ابوالعلاء ششتی : در نج : «ابوالعباس گوید و گویند ابوالعلاء ششتی» ،
 فج (فقط بیت ۶۸ ، ابوالعلاء ششتی) ، فش (ایضاً) - هزج

۶۵ بخردی : بخودی . لفی - بخوگئی . آلفج (قافیه بد) || ۶۶ بلحرب : بوالحرب . لفی ،
 فم ، فش || در ره : دز بود . لفت ن - صد ره . فش - صد بار . فج ، فر || بلكفد : بوالکفد .
 لفی ، فم || او : ازو . فم ، فر ، فش || ۶۸ انجیره گذاری : انجیر که داری . فش . باك :
 پاك . فش || ۶۹ بخیزه . کذا در لفت

يکى از جاى بر جستم چنان شير بيابانى
وغيوى بر زدم چون شير بر روباه درغانى

...

ندانستى تو اى خر غمر کبج لاک پالانى
که با خرسنگ بر نآيد سر وزن بوز ترخانى

بجنگ دعوى دارى وسخت نفشه زنى

۷۲

درشت گوئى وپر خوار و خستوانه تنى

...

بينج مرد يکى شخس پوستين برتان
بينج کوزک نيمى کلیم پوشدنى

...

ويا فديتک امروز تو بدولت مير
توانگرى و بزرگى و مرس ربنجنى

۷۰ : / درغان / لغت (فقط در س) ، فم ، فش - هزنج || ۷۱ : / کبج / لغت (فقط در س) ؛
اين بيت با بيتى که در لغت در ذيل لغت « کبجه » آمده و بغضائرى منسوب است شباهت دارد ،
ر . ک . حاشيه در قسمت ترجمه فراتسه || ۷۲ : / نفشه / فم - مجتث || ۷۳ : / شخس /
لغت (فقط در س) ، فم || ۷۴ : / مرس / لغت (فقط در س)

۷۰ وغيوى بر : وعيدى بر . لغت - برو عوى : فم - برو دعوى . فش || چون شير بر : مانده
فم ، فش || ۷۱ غمر . اصلاح دهخدا (لغتنامه) : عمر لغت || بوز : بور . لغت || ۷۳
برتان : بدتان . فم || پوشدنى : پوشدنى . لغت - پوشيده ، فم || ۷۴ ربنجنى (۴) : راجينى
لغت

(مثنوی بحر خفیف)

۷۵ ز آرزوی جماع چون بالید شیر نر از نهیب آن کالید
 تخم محنت بیاش در گلشان خنجر کین سپوز در دلشان
 آب چو برد سوی آب خوره چون گسست آب برنماند خره

(مثنوی بحر متقارب)

۷۸ یکی مرد ویرا بیاید نخست که گوید نیوشیده‌ها را درست

۷۵ : / کالید / فم || ۷۶ : / سپوز / فم ، فش || ۷۷ : / خره / لفت (فقط در نج) |

۷۸ : / ویرا / فم ، فش

۷۶ در دلشان : درویشان . فم || ۷۸ نیوشیده‌ها : نیوشندها . فم - نیوشیدهها . فش

(ضمیمه)

طبایع گر ستون تو ستون را هم بیوسد بن
نیوسد آن ستون هر گز کش از طاعت زنی کازه

۷۹ : در لفج ، لغت ، فحن ، فش در زیر لغت «فانه» بیت ذیل بنام کسائی آمده است «طبایع
گر ستون تن ستون را هم بیوسد بن نکردد آن ستون فانی کش از طاعت زنی فانه» ؛ بیتی
که در بالا نقل شده است بقول نفیسی ۱۱۶۵ در فرهنگها بلفظ «کازه» به ابوالعباس منسوب
شده است (مأخذ؟ گویا لغت فارس نسخه س چونکه آن نسخه بقول لغت «کازه» بجای «فانه»
دارد) ؛ ظاهراً این بیت از بیت کسائی تصحیف شده است

ابوشکور

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

الا تا ماه نو خیده کمان است سپر کردن مه داه و چهارا

یک فلازه همی نخواهم گفت خون سخن بر فلازه بون مرا

از بیخ بکنند او و مرا خوار بینداخت
ماننده خار خشک و خار خوانا

۳

از دور بدیدار تو اندر نگریستم مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحه
وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من وین حکم قضائیت جراحه بجراحه

بار بسته شد فرمان ده نون تا میان خدمت را بندم چست

۶

۱ : / خیده / لغت (بی نام شاعر) ، فم ، فر (فقط مصراع اول) ، فتن ؛ / داه / فتن - هزج ||
۲ : / فلازه / لفعج ، لفی ، فحم ، فم ، فر ، فتن - خفیف || ۳ : / خوان / لغت (فقط در
س) ، فم ، فر ، فتن - هزج || ۴-۵ : لا (فقط در ع) ، عر - هزج || ۶ : / چست / لفعج -
رمل

۱ چهارا : چهاررا . فتن (بلغت «داه») || (مصراع دوم) : الا تا چون سپر باشد مه بدر ، فم -
الا تا چون سپر باشد مه نو - فتن (بلغت «خیده») || ۲ نخواهم : بخوایم . لفی || بر : بی .
فحم ، فم ، فر ، فتن || ۳ بکنند او و : جو بر کند . فم ، فر ، فتن || خشک : و خشک . فر ،
فتن . | خار خوانا : خوار جو خوانا . فم - زار چو خوانا . فر ، فتن || ۵ قضائیت . لا چاپ :
قضا چیست (یا «قضا هست») . لاع - قضا چیست . عر || ۶ بار . اصلاح لغت : باز . لفعج ||
شد : شون . لفعج اصل

یکی رهیست امیر مرا گنه کار است گناه اورا با عفو میر پیکار است
گناه چیره تر از عفو میر زشت بود که عفو میر فزون از گناه بسیار است
۹ مر آدمی را ز آدم گناه میراث است عجب مدار که فرزند با پدر یار است
نه من رسول گنه کارم و نه نیز شفیع نه مر مرا بچنین جای جای گفتار است
ولیکن آن که بجای امیر زلت کرد بجای بنده میرش هزار کردار است

۱۲ کهی بیازی بازوشر را فراشته داشت کهی برنج جهان اندرون سپرد آرنج

....

چنانکه مرغ هوا پز و بال بر هنجذ تو بر خلائق بر پر مردمی بر هنج

سکنجیده همی دارزم بدرد ترنجیده همی دارزم برنج

ستذ و داذ مکن هرگز جز دستادست

۱۵ کز پسادست خلاف آید و صحبت بیرز

آن کس که برامیر درمرک باز کرد بر خویشتن مگر نتواند فراز کرد

۷-۱۱ : ترج ۲۸۶ ب - مجتث || ۱۲ : / آرنج / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فجم -
مجتث || ۱۳ : / آهنج ، هنج / لفج ، لفی || ۱۴ : / سنکنج / لفج ، لفی - قریب ||
۱۵ : / پسادست ، بسادست / لفج ، فم ، فر ، فش ؛ / دستادست / فم ، فش - رمل || ۱۶ :
/ باز / لغت (فقط در س) - مضارع

۸ فزون : (در اصل حرف سه نقطه دارد) || میراث : مبراث . اصل || ۱۲ سپرد : بود . لغت س ن
۱۴ سکنجیده : لفج و لفی معنی این لغت را نمیدهند (ر . ک . لغت ص ۶۹ حاشیه ۴) ؛ شاید
« سکنجیده » از فعل « سکنجیدن » بمعنی « سکنجه دادن » که اینجا مناسب تر بنظر می آید
صحیح باشد || ترنجیده . اصلاح لغت : برنجیده . لفج ، لفی || ۱۵ کز پسادست : که
بسادست . فر ، فش || آید : آرد . فر ، فش || صحبت : الفت . فم ، فش (بلغت « پسادست »)

...

☆ چون بچه کبوتر منقار سخت کرد هموار کرد موی و بیو کند موی زرد
 ۱۸ ☆ کابوک را نشاید شاخ آرزو کند وز شاخ سوی بام شوز باز کرد کرد

بکه رفتن کآن ترك من اندر زین شد
 دل من ز آن زین آتشکده برزین شد

ساقیا مرا از آن می ده که غم من بذو گسارده شد
 ۲۱ از قنینه برفت چون مه نو در پیاله مه چهارده شد

زغم بحال حریفان مستمند مکن چنانکه گریخوری غم زغم نباشد سوز

☆ ای ز همه مردمی تهی و تهک مردم نزدیک تو چرا باید

۱۷-۱۸ : / کابوک ، کابوک / لفعج ، لفی ، لغت (در س منسوب به زینبی) ، فم (فقط بیت ۱۷) ، فش ؛ این دو بیت در قرهنگنامه حسین وفائی به رودکی منسوب است (ر . ک . آثار ابوعبدالله رودکی ، چاپ استالین آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۵۲) || ۱۹ : / برزین / لفعج ، لفی ، لغت (ع فاقد) - زمل || ۲۰-۲۱ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف - خفیف || ۲۲ : / زغم / فج ، فش - مجتث || ۲۳ : / نهک / لفعج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فجم (دو مصراع پیش و پس شده ؛ منسوب به شمس فخری) ، فش (ایضاً) - منسرح

۱۷ و بیو کند موی : و بیو کند موی . لفی - و شدش مویگان . لغت ن - شد آن مویگان . فجم ، فش - نبد مویگان . لغت س || ۱۸ کابوک : کابوک . لفی || نشاید ؛ شاید و . لغت - نخواهد . لغت ن || بام : باغ . فش || ۱۹ ز آن زین : زان زین . لفی || ۲۱ از قنینه : در قنینه . مف || ۲۲ نباشد سوز : نمی باشد . فش || ۲۳ همه : هر . لغت (خفیف) | مردم نزدیک . لفعج ، لغت س : مرد نزدیک . لفی - مردمان نزد . لغت (خفیف)

....

هرزه و مفلاك بى نیاز از تو با تو برابر که راز بکشايد ؟

بلند کیوان با اورمزد وبا بهرام زماه برتر خورشيد وتير با ناهيد

دو صد منده سبو آب کش بروز شبانگاه لھو کن بمنده بر

روز اورمزد است شاها شاذی بر کت شاهی نشين وباده خور ۲۷

چون رسن گر زپس آمد همه رفتار مرا
بسفر مانم کز باز پس اندازم تير

برد چخماخ من از جامه من جامه نبرد
جامه از مشرعه بردند هم از اول تير
چهل و پنج در او سوزن وانگشترئی
قلم و کارد بيردست يکى شوم حقير ۳۰

۲۴ : / مفلاك / لفج ، لفي || ۲۵ : / کیوان / لفج ، لفي - مجت || ۲۶ : / منده /
لفج ، لفي ، لغت (ع فاقد) - فريب || ۲۷ : / کت / لغت (ع وس فاقد) - رمل || ۲۸ :
/ سفر / لغت ، فم ، فش : عر - رمل || ۲۹-۳۰ : / چخماخ / لفج ، لفي ، لغت (ع و ن
فاقد : مصراع دوم فقط در ج)

۲۴ بى نیاز : بيزار . لفي || ۲۵ با اورمزد وبا : با اورمزد يا . لفي || برتر : برتر و . لفج ||
تير با : تير و يا . لفج || ۲۶ صد : سه . لفج ، لفي || ۲۸ آمد : آيد . فم ، فش || کز :
کو . فم ، فش || اندازم : اندازد . فم ، فش ، عر || ۲۹ نبرد : نورد . لفي || بردند : بود .
لفي

ز امتلا چو قناعت همی زند آروغ
ز خوان جود وی از بس که خورده معده آرز

اگر از من تو بزنداری باز نکنی بی نیاز روز نیاز
نه مرا جای زیر سایه تو نه ز آتش دهی بحشر جواز
زستن و مردنت یکیست مرا غلبکن در چه باز یا چه فراز

...

راعی عدل ملک پرور او کرک را داد منصب نخر از

ادب مکیر و فصاحت مکیر و شعر مکیر
نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز؟

از فلک نحسها یسی بینند آنکه باشد غنی شود مفلک

دانش بخانه اندر در بسته نه رخنه یابم و نه کلیدستم

...

جسته نیافتستم کایذونم کوئی زدام و داهل جستستم

۳۱ : غر - مجتث || ۳۲-۳۴ : / غلبکن ، غلبکن / لغت (ع فاقد ؛ ۳۲ و ۳۴ در س ؛
۳۳ و ۳۴ در نح ؛ ۳۲ و ۳۴ : فم ، فش ؛ ۳۴ : لفج ، لفی ، فحل ، فج ، فر - خفیف ||
۳۵ : / نخر از / فم || ۳۶ : مع ۳۰۳ - مجتث || ۳۷ : / مفلک / لغت (فقط در ن) -
خفیف || ۳۸ : / رخنه / لفج ، لفی - مضارع || ۳۹ : / داهل ، داهول / لفج ، لفی ، لغت
(ع فاقد)

۳۲ نکنی : یبگی . لغت || ۳۴ (مصراع اول) : مردنت زبستنت هر دو یکیست . فم ||
غلبکن : غلبکن . لفج ، لفی || ۳۸ دانش : داش . لفی || ۳۹ کایذونم : که چو بینم .
لفج ، لفی

می خورم تا چو نار بشکافم می خورم تا چو خی بر آماسم

...

این جهان سربسر همه فرناس نر جهان من یگانه فرناسم

تا کی کنذاو خوارم تا کی زند او شنکم
فرسوده شوم آخر کر آهن و کر سنگم

۴۲

تا بذانجا رسیده دانش من که بدانم همی که نادانم

گاهی چو کوسفندان در غول جای من
گاهی چو غول کرد بیابان دوان دوان

...

جان را سه گفت هر کس وزی من یکیست جان
ور جان کسست باز چه بر بر نهذ روان

۴۵

جان وروان یکیست بنزدیک فیلسوف
ور چه ز راه نام دو آید روان وجان

۴۵ : / خی / لفج ، فحم ، فتن - خفیف || ۴۱ : / فرناس / لغت (فقط در س و ن) ||
۴۲ : / شنک / لفج ، لفی ، فحم ، فتن ؛ ر . ک . بیت ۶۱ حاشیه - هزج || ۴۳ : قابوسنامه
چاپ نفیسی ص ۲۷ ، چاپ لوی ص ۲۳ ؛ مف - خفیف || ۴۴ : / غول / لغت (ع فاقد) ،
فج ، فم ، فر ، فتن (مصراعها پیش و پس شده) - مضارع || ۴۵-۴۶ : / روان / لفج ، لفی

۴۵ : بر آماسم : پیاماسم . فحم ، فتن || ۴۲ : آهن و کر : ز آهن و آن . فحم ، فتن || ۴۳ :
رسیده : رسید . قابوسنامه چاپ لوی نسخه || بدانم همی : بدانسته ام . قابوسنامه چاپ لوی ||
۴۴ : دوان دوان : دوان شوم . فج - روان شوم . فتن || ۴۵ : ور : وز . لفی || باز : تاز . لفی ||
بر بر نهذ . کنذا در لفج ، لفی : مر بر نهذ . لفج اصل

بیار از آنچه بکردار دینده بوز نخست
روان روشن بستد بقهر از او رزبان
از آنچه قطره او گر فرو چکد بزمین
ضریر گوید چشم من است ومرده روان

۴۸

...

تذرو تا همی اندر خرنده خایه نهد
کوزن تا همی از شیر پر کند پستان

پیچم من بر آن سیمین صنوبر بسان جو که بر پیچد بکاتان

ستاره ندیدم ندیدم زهی بدل زاستر ماندم از خویشتن

۵۱

☆ گر کس بوزی که ژی توام بفکندی

خویشتن اندر نهادمی بفلاخن

۴۷-۴۸: لا، عر، مف - مجتث || ۴۹: / خرنده / لفج، لفی، لغت، فجم، فم، (بی نام شاعر)، فث || ۵۰: عر - هزج || ۵۱: / زاستر / لغت (فقط در نج)، فث - متقارب || ۵۲: / فلاخن / لفج (منسوب به رودکی)، لفی (ایضاً)، لغت (ع و س فاقد)؛ در سفینه صائب این بیت به عسجدی منسوب شده است (ر. ک. دیوان عسجدی، چاپ طاهری شهاب، تهران ۱۹۵۵ میلادی، ص ۳۲، بیت ۶۷) - منسیرح

۴۸ بزمین: بدهن. مف || ۴۹ پر: نر. لفی || ۵۰- (مصراع دوم). کذا در عر || ۵۱ ندیدم ندیدم زهی: بدیدم بدیدم زمی. فث || خویشتن: خرمی. فث || ۵۲ کس: کسی. لفی || بفکندی: بفکندی. لفج اصل || اندر: در. لفی

من بچّه فرفورم واو باز سپید است

با باز کجا تاب برد بچّه تیهو ؟ ۵۳

آن به که نیابه را نگه داری کردار تن خویش کنی فربه

رفیقان من با زر و ناز و نعمت منم آرزومند يك تا زغاره

فففورم بودم و فغ من پیشم فغ رفت و من بماندم فغواره ۵۶

☆ چو بنهاد آن تل سوسن زپیش من چنان بودم

که پیش گرسنه بنهی ثرید چرب و بهنانه

...

☆ اگر ابروش چین آرد سزد گر روی من بیند

که رخسارم پر از چین است چون رخسار پهنانه

...

۵۳ : / فرفور / لغت (فقط در نج) ، فم ، فر ، فش - هزج || ۵۴ : / نیابه / لفج - هزج || ۵۵ : / زغاره / لغت (فقط در نج بی نام شاعر) ، فم ، فر - متقارب || ۵۶ : / فغواره / لغت (ع و س فاقد) ، فش - مضارع || ۵۷ : / بهنانه / لفج (منسوب به حکاک) ، لغت (ع فاقد ؛ منسوب به حکاک در متن ؛ در نج منسوب به بوشکور) - هزج || ۵۸ : / پهنانه ، مهنانه / لفج (منسوب به کسائی) ، فم ، فر ، فش

۵۳ فرفورم : فرفورم - فم || و او : او . فر || تیهو : فرفور . فم ، فر ، فش || ۵۵ من : او . فم ، فر || زر : می . فم || منم : پس . فم - پس او . فر || ۵۶ فغ من : فغ . لغت ، فش || پیشم : پیش من . فش || ۵۷ تل : یک[ی] . لفج || ۵۸ آرد : کیرد . فم ، فر ، فش || گر : چون . فم ، فر ، فش || است : کشت . فم ، فر ، فش || پهنانه : مهنانه . فم ، فش

چرا این مردم دانا و زیرکسار و فرزانه
زنانشان مولها باشد دو درشان هست يك خانه

ترا خاموشی امروز روی نیست اگر چه حکیمی خله داری

۶۰

گر من بمثل سنکم با تو غریاسنکم
ور زآنکه تو چون آبی با خسته دلم ناری

☆ ماردا هر چند بهتر پروری چون یکی خشم آوردن کیفر بری
☆ سفله طبع مار دارد بی خلاف جهد کن تا روی سفله ننگری

۶۳

می ستد تا بدانکه کاین زمین همچون ستی
آب چون مهتاب و بر ماهی چو زندان گشته زی

۵۹ : / فرزانه / لفج ؛ این بیت با بیتی منسوب به خسروی که در لغت ولفج در ذیل
لغت « خنجك » آمده است شباهت دارد || ۶۰ : / خله / لغت (فقط در ن) - بحر ۲ ||
۶۱ : / غریاسنك ، غریاسنك / لفج ، لفی ، فعل ، فم ، فر ، فش - هزج ؛ این
بیت و بیت ۴۲ در يك بحرند و اگر مصراعهای این بیت را پیش و پس کنیم قافیه این بیت با
قافیه بیت ۴۲ یکی میشود ؛ ممکن است هر دو بیت اصلا جزء يك قصیده باشند و مصراعهای
این بیت بدست کاتبان پیش و پس شده باشند || ۶۲-۶۳ : / کیفر / لغت (س فاقد ؛ در ن
منسوب به رودکی ؛ بیت ۶۳ از روی مجمع الفرس سروری) ، فم ، فر (فقط بیت ۶۲) -
رمل || ۶۴ : / ستی / لفج ، لفی - رمل

۵۹ زیرکسار : زیرك باز . لفج - زیرك نار . لفج اصل || ۶۰ : کذا در لغت || ۶۱
سنکم : بادم . فعل || غریاسنکم : غریاسنکم . لفی - غریاسنکم . فم ، فر ، فش || با خسته :
بر خسته . فم ، فر ، فش || ناری : ناری . لفی || (مصراع دوم) : نزدیک تو چون زهرست نوش
و غریاسنکم . فعل || ۶۲ : مار : بوز . لغت ن || ۶۳ : طبع : فعل . لغت || ۶۴ : می ستد تا .
کذا در لفج : می شد تا . لفی || بر ماهی چو زندان گشته زی : ماهی بر زمین مانند ری .
لفی

(رباعی)

ای کشته من از غم فراوان تو پست
 شد قامت من ز درد هجران تو شست
 ای شسته من از فریب و دستان تو دست
 ۶۶ خون هیچ کسی بسیرت و سان تو هست

۶۵-۶۶: لا (فقط در ع)، عر، مف، اته (خلاصه، واله)

۶۵ ز درد: ز بار. مف || ۶۶ ای: وی. مف || هست: بست. خلاصه (اته)

(مثنوی بیحر هزج)

بیاید فیلسوفی سخت شیوا	که باشد در سخن گفتن توانا
بکار دهر مولش گرچه بد نیست	ولی درخیر کردن از خرد نیست
زروز واپسین آنکش خبر نیست	جز اورندیدنش کار دگر نیست
هر آن شمع که ایزد بر فروزد	هر آنکش پف کند سببت بسوزد
بر آغالدنش استیز کردند	بکینه چون پلنگش تیز کردند
بخوشاندت گر خشکی فزاید	و گرسردی خود آن بیشت گزاید
درستی عمل گر خواهی ای یار	ز الفنجیدن علم است ناچار
اگر قارون شوی ز الفختن مال	شوی در زیر پای خاک پامال
یکی گفتش که ای دانای کیهان	که یارز کرد با نومکر ودستان؟
پلنگ دژبرازی دید بر کوه	که شیر چرخ گشت از کینش استوه

۶۷ : / شیوا / فم ، فش || ۶۸ : / مولش / فم ، فش || ۶۹ : / اورندیدن / فم ، فش ||
 ۷۰ : / پف / لغت (فقط در نج) || ۷۱ : / آغالدن / فم ، فش || ۷۲ : / خوش / لغت
 (ع فاعد) || ۷۳ : / الفنجیدن / فم ، فش (فقط مصراع دوم) ، فش || ۷۴ : / الفخت ،
 الفختن / فم ، فش || ۷۵ : / یارز / فم ، فش || ۷۶ : / دژبراز ، دژپراز / فم ، فش

۶۷ : بیاید : بیاید . فش || ۶۹ : آنکش : آنکس . فش || ۷۲ : بخوشاندت : اگر خوش آیدت .
 لغت ن || ۷۶ : دژبرازی : دژپازی . فش || دید : دیده . فم

چو آلیزنده شد در مرغزاری نباشد بر دلش از بار باری

(مثنوی بیحر رمل)

۷۸

چون نیاز آید سزاوار است داد جان من کریان این سالار باز

ماذه گفتا هیچ شرم نیست ویاک چون سبکساری نه بد دانی نه نیک

(مثنوی بیحر خفیف)

گشت پر منکله همه لب گشت داد در این جهان نشان بهشت

۸۱

هر که باشد سپوزگار بدهر نوش در کام او بوذ چون زهر

۷۷ : / آلیزنده / فم ، فش || ۷۸ : / کریان / لغت (فقط درنج) || ۷۹ : / و یک / لفج
(«مسکور» یعنی ظاهراً «بوشکور») ، لغت (ع فاقد ؛ منسوب به رود کی) ، فم (بی نام شاعر) ،
فش (ایضاً) || ۸۰ : / منکله / لغت (فقط درنج) || ۸۱ : / سپوزگار / فم ، فر ، فش

۷۷ بار : یار . فش || ۷۹ چون : چو . لفج اصل - بس . فم ، فش || ۸۱ در : با . فر
چون : چو . فش

همه دعوی کنی و خائی ژاژ در همه کارها حقیری وهاژ

دیو بگرفته مر ترا بفسوس تو خوری بر زیان مال فسوس

آب انگور و آب نیلوفل مر مرا از عبیر و مشک بدل

۸۴

تا کجا گوهر است بشناسم دست سوی دگر نیرواسم

سر و بن چون سر و بن پنگان اندرون چون برون با تنگان

(مثنوی بیحر سریع)

کاربشولی که خرد کیش شد از سر تدبیر و خرد پیش شد

آ ۸۶

هر چه بخوردی تو کوارنده باز گشته کوارش همه بر تو گذاز

ب ۸۶

۸۲ : / هاژ / لغت (فقط در س) ، فم || ۸۳ : / فسوس / فم ، فش || ۸۴ : مع ۲۳۰ :
/ نیلوفل / فج ، فم || ۸۵ : / پرواس ، پرماس / لفج ، لفی ، لغت ، فج ، فم ، فر ، فش : این
بیت ممکن است مثنوی نباشد بلکه جزء آن قصیده باشد که بیت‌های ۴۰ و ۴۱ از آن باقی
مانده است || ۸۶ : / با تنگان / لغت (فقط در نج) || ۸۶ آ : / بشول ، پشول / فم ،
فش | ۸۶ ب : / گذاز ، کراز / لغت (فقط در س) ، فم ، فش

۸۴ نیلوفل : نیلوفل . فج ، فم || مر : شد . فج ، فم || ۸۵ تا : هر . فج ، فم ، فر ،
فش || گوهر است : گوهر است . لغت س ، فج ، فم ، فر ، فش || بشناسم : شناسم .
لغت | سوی : سوئی . لفی || نیرواسم : پرماسم . فج ، فر || ۸۶ ب بخوردی : نخوردی .
فش || کوارنده باز : کوارنده باد . لغت ، فش - کوارنده باد . فم || گذاز : کراز . لغت
س ، فم ، فش

(مثنوی بیحر مقارب : آفرین نامه)

۸۷ بدشمن برت استواری مباد که دشمن درختیست تلخ از نهاد
درختی که تلخش بوز گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوه تلخت آرد پدید از او چرب و شیرین نخواهی مزید
ز دشمن گر ایدون که یابی شکر
۹۰ کمان بر که زهر است هرگز مخور

بذر گفت یکی روان خواه بوز بکوئی فرو شد چنان کم شنود
همی در بدر خشک نان باز جست مراورا همان پیشه بوز از نخست

۹۳ ☆ بیلفنچ والفغده بر لهو خور کلورا ز رشی بسر بر مبر
☆ رسی بوز گویند شاه رسان همه ساله چشمش بچیز کسان

۸۷ و ۹۰ : تحفل ۸۱ ب^۹، تحفط (مهر ۵۰۵ : بی نام شاعر) : ۸۷ - ۸۹ : عر، مف
۹۱ - ۹۲ : / روان خواه / لفج ، لفی (فقط ۹۱) ، لغت (ع فاقد : ۹۲ فقط از روی چ)
۹۳ - ۹۴ : / رس / لفج (فقط ۹۳) ، لفی (ایضا) ، لغت (ع فاقد : ۹۴ فقط درس)
فحم (فقط ۹۳) ، فق (ایضاً : جزء شاهنامه دانسته) ، فم (فقط ۹۴)

۸۷ استواری : مهربانی . مف - زندگانی . عر || درختیست : درخت است . تحفل || ۹۰
گرایدون که : کرآید نك . تحفل || ۹۱ گفت یکی : مرورا يك . لفی^۹ || ۹۳ بیلفنچ :
میلفنچ . فق || و : وز . لغت || الفغده بر لهو خور : الفغده خویش خور . لغت - الفغده خود
بخور . فحم ، فق || (مصراع دوم) : کلو از رشی ات بجائی مبر . فق (کذا) || ۹۴ شا،
رسان : شاره رسان . لغت - سالارشان . فم

۹۶ براهی که مرد اندر آمد بسر
گناهی که کردی و بر تو گذشت
بر آن راه نیزش نباید گذر
نبایدت هرگز بدو باز گشت
نه هر بار بر تو همان بگذرد
نه آهو همه ساله سبزی چرد
پشیمانی از کرده يك بار بس
هلاهل دوباره نخوردست کس

۹۹ پریچهره فرزند دارد یکی
مر اورا خرد نی و تیمار نی
کز او شوختر کم بوز کوز کی
بشوخیش اندر جهان پار نی
شد آمدش بینم سوی زرگران
هماره ستوهند از او دیگران
۱۰۲ بخواند آنکهی زرگر دندرا
ز همسایگانان تنی چندرا

سوی آسمان کردش آن مرد روی
از این آژغان پاک کن مرا
بگفت ای خدا این تن من بشوی
همه آفرین ز آفرینش ترا

۱۰۵ بفرمود داور که می‌خواره را
بخفجه بکوبید بیچاره را

۹۵ - ۹۸ : تحفل ۱۰۳ آ ، تحفظ ۶۱ - ۶۲ (مهر ۵۱۰ ؛ بی نام شاعر) || ۹۹ - ۱۰۲ :
/ دند / لفع ، لفی ، لغت (۹۹ - ۱۰۱ فقط از روی ج) ، فج (فقط ۱۰۲) ، فر (ایضا) ، فش
(ایضا) ، فق (ایضا) || ۱۰۳ - ۱۰۴ : / آژغ / لغت (فقط در ن) || ۱۰۵ : / خفجه /
لفع ، لفی ، فحم ؛ در فش بیتی بی نام شاعر نقل شده است که تا اندازه ای با بیت حاضر
شبهات دارد

۹۵ آمد : آید . تحفل || ۹۶ کردی و : کردی . تحفل || ۹۷ همان بگذرد . تصحیح قیاسی
چاپ تحفة الملوك ، تهران ۱۳۱۷ ، ص ۷۸ : گذر بر گذرد . تحفل - گذر بگذرد . تحفظ
|| ۹۹ کز او شوختر کم بوز : کرومخوچر کم که . لفی || ۱۰۱ دیگران . لغت (اصلاح) :
دل گران . لفع || (مصراع دوم) : همان زرکرانند ازو دلگران . لفی || ۱۰۲ بخواند :
بخوان . لغت س ن || همسایگانان : همسایگانت . لغت ن - همسایگان . فج ، فر ، فش ||
۱۰۴ آژغان . لغت (اصلاح) : آژغها . لغت ن || ۱۰۵ می‌خواره را : می‌خواهه را . لفع ||
بکوبید : بکوبند . لفی || بیچاره را : بیچاره . لفع - و بیچاره را . فحم

- بیاموز هر چند بتوانیا مگر خویشتن شاه کردانیا
 ز ده گونه ریچال وده گونه وا کلوبندگی مر یکی را سزا
 ☆ توانی بر او کار بستن فریب که نادان همه راست بیند وریب ۱۰۸
 جهان دیده‌ای دیدم از شهر بلخ ز هر گونه گشته بسر برش چرخ
 ☆ خرامیدن کبک بینی بشخ تو کوئی ز دیا فکندست نخ
 کسی کاندر آب است و آب آشناست
 ۱۱۱ از آب ار چو ز آتش نترسد سزاست
 منش باید از مرد چون سرو راست اگر برز وبالا ندارن رواست

۱۰۶ راحة الانسان نسخة کتابخانه ملی پاریس Supp. Pers. 1325 ورق ۳۱ ب (بعدا از بیت ذیل : «نگه کن که در نامه آفرین چه گوید سرانجامه [کذا : ط . سراینده] پاک دین ») || ۱۰۷ : / وا / لغت (فقط در نج) | ۱۰۸ : / وریب / لفج ، لفی ، لغت ، فحم ، قم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) : در فرهنگنامه حسین وفائی این بیت به رودکی منسوب شده است (ر . ک . آثار ابو عبدالله رودکی ، چاپ استالین آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۵۰) || ۱۰۹ : / چرخ / لغت (فقط در س) || ۱۱۰ : / شخ / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) || ۱۱۱ : / آشنا / لفج ، لفی ، لغت (ع و ن فاقد) ، قم ، فش (بی نام شاعر) | ۱۱۲ : منش . لغت (فقط در س) ، فج ، قم ، فش .

۱۰۷ مر یکی را : مر یکی . لغت | ۱۰۸ بر او : له . لفی || نادان : دانا . قم || وریب : وریب . لفی || ۱۱۰ بینی : کوئی . لفی | فکندست نخ : ولندست بخ . لفج اصل - وکندست بخ . لفی || ۱۱۱ است و : است . فش || از آب : ز آب . لغت س || ار چو ز : ار چو . لفی ، لغت س - از چو . فش - چو . قم | نترسد سزاست : پترسد رواست . لغت س ، قم ، فش

- کرا دوست مهمان بوز یانه دوست شب وروز تیمار مهمان بر اوست
 ۱۱۴ نداند دل آمرغ پیوند دوست بدانکه که با دوست کارش نکوست
 بیلغده باید کنون چاره نیست بیلغنجم و چاره من یکست
 درشت است پاسخ ولیکن درست درستی درشتی نماید نخست
 ۱۱۷ گمان بردگز بخت وارون برست نشد بخت وارون از آن يك بدست
 بدانك کینت گردد درست بذیذاو زشت و بکردار زست
 مریدان ز بازوش بر کند گوشت مر آن کوبه را داذ با بك دو غوشت

۱۱۳ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۵۰ ، چاپ لوی ص ۳۹ : مف || ۱۱۴ : / آمرغ / لغت
 (فقط درس) ، فج ، فر ، فش || ۱۱۵ : / الفغه / لفج ، لفی ، لغت (فقط درس) || ۱۱۶ :
 ترج ۲۴۶ آ || ۱۱۷ : / وارون / لغت (ع فاقد) || ۱۱۸ : / زست / لغت (فقط در نج) ||
 ۱۱۹ : / غوشت / لفج ، لفی

۱۱۳ بوز : شود . قابوسنامه چاپ لوی || یا نه : تا به . قابوسنامه چاپ لوی نسخه - نزد .
 ایضاً || بر اوست : بدوست . مف - نکوست . قابوسنامه چاپ نفیسی || ۱۱۴ بدانکه که با :
 نداند که بی . فج ، فش - بدانده که بی . فر || ۱۱۵ بیلغده . لفی ، لغت : بیلغده . لفج ||
 ۱۱۶ پاسخ : پاسخ . ترج اصل || ۱۱۸ بدانك کینت : کذا در لغت || ۱۱۹ : کذا در لفج
 اصل || بر کند : کنند . لفی || کوبه : کربه . لفی || بابك : بابك . لفج (اصلاح)

☆ بشاه دزان کلتھ رو باه گفت که دانا زږ این داستان در نهفت ۱۲۰

من اندر نهان زین جهان فراخ بر آورده کردم یکی سنگلاخ

بچشم تو اندر خس افکند باز بچشم بر از باز رنج اوفتاد

خداوند ما نوح قرخ نژاد که بر شهریاران بگسترد داد ۱۲۳

کلیمی که خواهد ربوژنش باز زکردن بشخشد هم از بامداد

همی گفت کاین رسم کهبذ نهاد از این دل بگردان که بس بذ نهاد

خورای نو نبوژ بجز کار بذ بوژ کار بذ از در هیربذ ۱۲۶

سرخگوی گشتی سلیمانان کرد نفوشاک بوژی مسلمانان کرد

بر آغالش هر دو آغاز کرد بذی گفت ونیکی همه راز کرد

۱۲۰: / کلتھ / لفع (ص ۱۲ و ص ۱۴) ، لفی (فقط در جای دوم) ، فحل (منسوب به عنصری) ،
فم ، فر (فقط مصراع اول) ، فش (عنصری) || ۱۲۱: / سنگلاخ / لفع || ۱۲۲: / خس /
لفت || ۱۲۳: / نژاد / لفت (فقط در س) || ۱۲۴: / شخشی ، شخشد / لفت (فقط در س) ،
فم ، فر || ۱۲۵: / کهبذ / لفت (فقط در ن) || ۱۲۶: / خورا / فم ، فر || ۱۲۷:
/ نفوشاک / لفع ، لفی ، لفت ، فحم ، فم ، فش ، فق || ۱۲۸: / آغالش / لفع ، لفی ، لفت
(ع فاقد)

۱۲۰ دزان: داد آن. لفع (ص ۱۲) اصل - دوان. فم || ۱۲۴ کلیمی: کلیم. فم || ۱۲۶
بجز: چنین. فر || ۱۲۷ گشتی: بودی. لفی || سلیمانان کرد: سلیمانان کود. لفی || ۱۲۸
بر: ر. لفت (غلط چاپ)

۱۲۹ خنک آن کسی را کز او رشک برد کسی کو ببخشایش اندر بمرد

سرانجام آغاز این نامه کرد جوان بوز چون سی و سه ساله مرد

بسا خان کاشانه و خان غرد بدو اندرون شادی و نوش خورد

۱۳۲ * فروتر ز کیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فرزد

۱۳۳ نه بهرام کوهرت نه اورمزد فرزدی و جاوید نبوز فرزد

T۱۳۳ ز اندرز موبذ شکیننده شد سر از راه سوداش کیننده شد

که بی داور این داوری نکسلند و بر بی گناه ایچ بر نبشند

۱۳۵ * تن و جان چو هر دو فروز آمدند بیک جای هر دو پسفده شدند

۱۲۹ : / رشک / لغت (فقط در س) || ۱۳۰ : / آغاز / لغت (فقط در س) || ۱۳۱ : / بادغرد ، غرد / لفیج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر (فقط مصراع اول) فش ، فق || ۱۳۲ : / فرزد / لفیج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فق (جزء شاهنامه دانسته) || ۱۳۳ : / اورمزد / لفیج || ۱۳۳ آ : / شکیننده / فم || ۱۳۴ : / بشل ، بشل / لفیج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فحل ، فش || ۱۳۵ : / پسفده / فم ، فش (منسوب به عنصری)

۱۳۱ بسا خان : بسا خان و . لفیج - بسا خانه و . لفی - بسا جای . فم - فر - خوش آن جای . فج ، فش || خان غرد : خانه غرد . فم - باد غرد . لفیج ، لفی ، فج ، فش || بدو اندرون : بدان اندرون . فم - بر آرند زو . لغت ن || ۱۳۲ فروتر : فراتر . لفی || ۱۳۳ فرزدی و : فرزدی . لفیج اصل || ۱۳۴ ایچ بد : هیچ بد . لفیج - هیچ بر . لفی || نبشند : نبشند . فحم ، فش || ۱۳۵ فروز : فرار . فش || پسفده : پسفده . فم ، فش

ابی دانشان دشمن دانشند	ابی دانشان بار تو کی کشند؟
سرا انجام با دوست جنگ افکند	کوازه که خندانمندت کند
همه مردمانت نکوهش کنند ۱۳۸	اگر روزی از تو پژوهش کنند
که برپای چون است بی داروبند؟	☆ دوم دانش از آسمان بلند
جهان دیده و دانش الفنج بوز	ز الفنج دانش دلش کنج بوز
تو کوئی بمردم گزی مار بوز ۱۴۱	یکی زشت روئی بذ آغار بوز
کجاراغ بوزی همه باغ بوز	☆ کجا باغ بوزی همه راغ بوز
ورا وصل معشوقه درمان بوز	دلی که پر از زوغ هجران بوز

۱۳۶ : تحفل ۶۷ آ ، تحفظ (مهر ۵۰۵) || ۱۳۷ : / کوازه / لغت (فقط در س) || ۱۳۸ :
 / نکوهش / لغت (فقط در نج) ، فم || ۱۳۹ : / دار / لغت (فقط در نج) ، فم (جزء شاهنامه
 دانسته) ، فر (منسوب به فردوسی) . فش (ایضاً) || ۱۴۰ : / الفنج / فم ، فر ، فش (ترتیب
 دو مصراع مقلوب) || ۱۴۱ : / بذ آغار / فم ، فش || ۱۴۲ : / راغ / لغت (فقط در ن) ،
 فش (منسوب به لطیفی) || ۱۴۳ : / زوغ / لغت (فقط در نج)

۱۳۸ : روزی : روز . فم || ۱۴۰ : جهان دیده و : جهان دیده . فم - جهان دیده را
 فش || ۱۴۱ : زشت روئی : زشت روی و . فش || ۱۴۲ : باغ بوزی : باغ بینی . فش || همه باغ
 بوز : همه زاغ بود . فش

۱۴۴ زمین چون ستی بینی و آب رود بگیرد فراز و نیاید فروز

تونگر بنزدیک زن خفته بود زن از خواب شرفاک مردم شنود

☆ شنیدم که خسرو بگوشاسب دید چنان کآتشی شد بدورش پدید

۱۴۷ سبک نیک زن سوی چاکر دوید برهنه باندام من در مخید

کرانه بکردم ز یاران بد که بنیاز من استوار است خود

بهر دشت ورزه بجستی ز کار نبودی بکشت و درودش بکار

۱۵۰ مگر پیش بنشانذت روز کار که به زو نیابی تو آموز کار

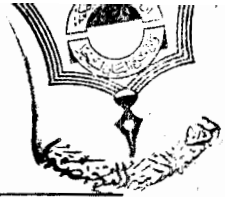
۱۴۴ : / ستی / لفج ، لغت (ع فایده) ، فحم ، قم ، فش || ۱۴۵ : / شرفاک / لفج ، لغی ، لغت (فقط در نج) ، فحم ، فش ؛ / شلیوی ، شکپوی / لغت (فقط در ج [ظ : ع]) ، فج ، قم ، فر || ۱۴۶ : / گوشاسب ، کوشاسب / لغت (فقط در نج) ، فج (منسوب به فردوسی) ، قم (بی نام شاعر) ، فر (فقط مصراع اول : فردوسی) ، فش (بحرف «کاف» بی نام شاعر : بحرف «کاف» منسوب به فردوسی) || ۱۴۷ : / مخید ، مخیده ، مخیدن / لغت ص ۱۱۴ (ع فاقد) و ص ۵۱۳ (فقط در نج) ، فج ، فش || ۱۴۸ : / کرانه / لغت (ع و ن فاقد) || ۱۴۹ : / ورزه / لغت (فقط در نج) || ۱۵۰ : مع ۳۴۳

۱۴۴ بگیرد فراز : بگیرد قرار . فحم - بکردد فراز . قم . فش || نیاید : بیاید . لغت ، فش - بیاید . قم - نیارد . لفج || ۱۴۵ تونگر . لفج : توانگر . نسخه‌های دیگر || زن از خواب : زن از خاك . لغت نج - که در خواب . قم (بلغت «شکپوی») - که ناکام . فج ، فر || شرفاک : شلیوی . لغت (بلغت «شلیوی») ه فج : فر - شکپوی . قم || مردم : مردی . لغت (بلغت «شلیوی») || ۱۴۶ شد بدورش : بدورش . لغت اصل - شد ز دورش . فج ، قم ، فش || ۱۴۷ نیک : شرم . لغت (ص ۱۱۴) ن - پیر . لغت (ص ۵۱۳) ، فج ، فش || چاکر : خانه . لغت (ص ۵۱۳) ، فج ، فش || من : او . لغت (ص ۵۱۳) ، فج ، فش || در مخید : بر مخید . فش || ۱۴۹ : کذا در اصل

کشاده در هر دو آزاده وار	میان کوی کندوری افکنده خوار
☆ درختش از نخندد بگاه بهار	همانا نگرید چنین ابر زار
کجا کوهری چیره شد زین چهار	یکی آخشیش بر او بر کمار ۱۵۳
بذو گفت مردی سوی روزبار	بروز اندرون شو همی بی شمار
بکنفالکی رفته از پنجهیر	رمیده از او مرغک گرمسیر
☆ اگر بازی اندر چغو کم نگر	و گر باشه ای سوی بطن میر ۱۵۶
ستایش خوش آمدش بر یک هنر	نکوهش نیامدش خوز زایج در

۱۵۱ : / کندوری ، کندوره / لفج ، لغت (ع فاقد) ، فحمپ ، فر ، فش || ۱۵۲ :
 / درختش ، درخش / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فم (بی نام شاعر) ، فش (ایضاً) ،
 نفیسی ۱۰۹۸ (در فرهنگ که مأخذ آن سروری بوده است منسوب به رودکی) || ۱۵۳ :
 / آخشیش / لفج (بی نام شاعر) ، لفی (ابوشکور) ، لغت (ایضاً) || ۱۵۴ : / شمار / لغت ، فم ،
 فر ، فش || ۱۵۵ : / کینفال / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) || ۱۵۶ : / چغو / لفج ، لفی ،
 لغت (ع دس فاقد) ، فحم ، فم ، فر ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) : / چکک / لفج ، لغت
 (ع فاقد) || ۱۵۷ : / ستایش / لفج ، لفی

۱۵۱ کشاده در هر دو : ستاده دران کوی . فر - ستاره دران کوی . فش || میان کوی :
 دران کوی . فر ، فش - کندوری : کندوره . فر ، فش || خوار : زار . فحمپ ||
 ۱۵۲ درختش . لغت : درخش . نسخه های دیگر : نخندد . فحم ، فم ، فش || بگاه :
 بوقت . فم . فش || بهار : نهاد . لفی || نگرید : بگرید . فحم - نکوید . فش || ۱۵۳ چیره :
 خیره . لغت - خیره . لفی || چهار : جهان . لفج ، لفی || ۱۵۴ شو : شد . فم ، فر ، فش ||
 ۱۵۵ بکنفالکی : بکنفالکی . لفی - بکیفالکی . لفج - بکیفالکی . لغت - بکیفالی . لغت
 نج || پنجهیر : بنهگیر . لفج اصل - این هجیر . لفی || ۱۵۶ چغو : چکک . لفج (بلفظ
 «چکک») ، لغت (ایضاً) || باشه ای : باشه . لفی ، فم || بطن : بطک . لغت (بلفظ «چغو»)
 ن || يك : هر . لفی || زایج : زیج . لفج اصل - زایج . لفی



- یکی دژبروئیست پر خاشخِر کز او هست شیر ژیان را حذر
- ۱۵۹ پر از میوه کن خانه را تا بدر پر از دانه کن خنبه را تا بسر
- کراسوخت خرمن چه خواهد دگر؟ جهان را همه سوختن سر بسر
- مر اورا یکی پر مخیده پسز زمهر جهان بر پذیر کینه ور
- ۱۶۲ کهر گر شماری تو بیش از هنر زهر هنر شد گرامی کهر
- سری بی تن و پهن کشته بگرز تنی بی سر افکنده بر خاک برز
- بیاموز تا بد نباشدت روز چو پروانه مر خویشتن را مسوز

۱۵۸ : / دژبرو / فم ، فر ، فش || ۱۵۹ : / خنبه / لفج ، لفی ، فحل ، فش ؛
/ چینه / لغت (فقط در نج) || ۱۶۰ : / خرمن / لغت (فقط در س) || ۱۶۱ : / پر مخیده ،
برمخیده / فج ، فم ، فر ، فش || ۱۶۲ : تحفل ۶۱ آ ، تحفط ۱۰ (مهر ۵۰۷ ؛ بی نام شاعر) ||
۱۶۳ : / کرز / لفج || ۱۶۴ : / پروانه / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد)

۱۵۸ دژبروئیست : دژبروئیست . فم ، فر - دژبرو هست . فش || پر خاشخِر : پر خاشجو .
فش || حذر : خدو . فش || ۱۵۹ خانه و دانه : لفی || تا بدر : با پذیر . لفج ، لفی - تا بدر .
فش - تا ابد . فحل - تا بسر . لغت || خنبه : خنبه (بفتح اول) . لفج ، فحل - چینه .
لغت || تا بسر : با پسز . لفج ، لفی - تا پسز . فش - تا بسد . فحل || ۱۶۱ مر : بد . فج ،
فر || پر مخیده : پر مخیده . فج ، فر - برمخیده . فم ، فش || زمهر : زهر . فج ، فر ||
۱۶۲ گر شماری تو : کر چه بالا نه . تحفل || ۱۶۴ نباشدت : نبایدت . لغت نج

- نه آن زین بیازرد روزی بنیز نه اورا از آن اندهی بذ بنیز ۱۶۵
- مکن خویشتن سهمگن چاپلوس که بسته بود چاپلوس از فسوس
- یکی بهر را بر سه بهر است بخش تو هم بر سه بهر ایچ برتر مشخش
- جز از خاک چیزی ندید از خورش یکی جامه‌ای دید او از برش ۱۶۸
- نه بیغاره دیدند بر بذ کنش نه درویش را ایچ سو سرزنش
- بهر نیک و بذ هر دوان یک منش براز اندرون هر دوان بذ کنش
- زذن مرد را تیغ بر تار خویش به از باز کشتن ز گفتار خویش ۱۷۱
- یک آهوست خوان را که ناریش پیش چو پیش آوریدی صدا آهوش بیش

نو سیمین بری من چو زرین ایاغ نوتابان مهی من چو سوزان چراغ

۱۶۵ : مع ۲۲۵ : / بنیز / لفج ، لفی . لغت (ع فاقد) ، فم ، فش || ۱۶۶ :
/ چاپلوس / لفج ، لفی || ۱۶۷ : / شخش ، مشخش / لفج ، لفی ، لغت (فقط در ن) ، فحم ،
فم ، فش || ۱۶۸ : / جامه / لغت (فقط در نج) || ۱۶۹ : / بیغاره / لغت (فقط در ن) ||
۱۷۰ . / منش / لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) || ۱۷۱ : / تار / لغت (ع فاقد) ، فم ،
فش || ۱۷۲ : / آهو / لغت (فقط در س) ، فم || ۱۷۳ : عر ، مف

۱۶۵ آن زین : آن زن . لفج - آن را . لغت - این را . فم || اورا از آن : این را
از آن . لفج ، لفی ، مع - او را از این . لغت - آن را زاو . فم || بذ بنیز . مع : بود
نیز . نسخه‌های دیگر || ۱۶۶ فسوس : فلوس . لفی || ۱۶۷ یکی : که این . فم || بهر ایچ :
بخش ایچ . لفج ، لفی || ۱۷۱ تیغ : چوب . لغت س || کشتن : ماندن . لغت س || ۱۷۲ چو :
که . فم || ۱۷۳ سیمین بری : سیمین مهی . عر

۱۷۴ بیگماز بنشست بمیان باغ بخورد و بیاران او شد نفاغ

چو بر رویت از پیری افتد نجوغ نبینی دگر در دل خود فروغ

همی گفت با او کزاف و دروغ مگر کاندرا آرد سرش را بیوغ

۱۷۷ ☆ ورا یدون که پیش تو گویم دروغ دروغ اندر آرد سر من بیوغ

بذاتکه که کیرد جهان کرد و مین کب پشت چو کانت کردن ستیغ

۱۷۴ : / نفاغ / لفع ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فش : ابن بیت با شاهنامه ص ۱۰۶۷
بیت ۴۴ و با بیتی منسوب به فردوسی که در لفت در ذیل لفت «بیگماز» آمده است تا اندازه‌ای
شباهت دارد || ۱۷۵ : / انجوغ / فم ، فش (فقط مصراع اول) ؛ / افروغ / فم ، فش : این
بیت در مأخذها بیحر متقارب سالم آمده است ، ولی بعید نیست که اصلاً جزء مثنوی بیحر
مقارب مقصور بوده باشد و نفیسی ۱۲۳۸ ظاهراً بتصحیح قیاسی آن را همینطور نوشته است ||
۱۷۶ : / یوغ / لفت (فقط در س) || ۱۷۷ : / یوغ / لفع ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحم ،
فم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) || ۱۷۸ : / ستیغ / لفع ، لفی ، لفت (در ذیل لفت
«ستیغ» ، غلط چاپ بجای «ستیغ» ؛ ع فاقد) ، فم ، فر ؛ / کل / فچ ، فر ، فش

۱۷۴ بیاران او شد : بیاران شد او . لفت ن - بیاران بداد او . فحم ، فش || نفاغ :
نفاغ . فحم ، فش || ۱۷۵ از پیری افتد نجوغ . نفیسی ۱۲۳۸ : از پیری افتاد انجوغ .
فم ، فش (بلغت «انجوغ») - افتاد از پیری انجوغ . فش (بلغت «افروغ») || خود فروغ .
نفیسی ۱۲۳۸ : خویش افروغ . فم ، فش || ۱۷۷ در : کر . فحم ، فش || ۱۷۸ کیرد :
کردد . فر (بلغت «ستیغ») || کرد و : کرد و . لفت (غلط چاپ) || کل پشت چو کانت :
کل و پشت چو کانت لفت - سر نوک رمج تو . فم (بلغت «ستیغ») ، فر (ایضاً)

- کشاورز و آهنگر و پای باف چو بی کار باشند سرشان بکاف
- ✽ نکویم من این خواب شاه از کزاف زبان زود نکشایم از بهر لاف ۱۸۰
- ✽ بگویش که من نامه ای نغزناک فراز آوریدستم از مغز پاک
- ✽ چنین گفت هارون مراروزمرک مفرمای هیچ آدمی را مجرک
- باهن نکه کن که برید سنگ نرست آهن از سنگ بی آذرنگ ۱۸۳
- کوازه که هستش سرانجام جنگ یکی خوی زشت است از اودارنگ

ز فرزند بر جان و تنت آذرنگ نواز مهر او روز و شب چون نهنگ

۱۷۹ : / شکاف ، کاف / لفعج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فم ؛ / کشاورز / لفعج ، لفی ، لغت (فقط در ن) ، فحم ، فم ؛ / پای باف / لغت (ع فاقد) ، فحم ، فم ، فتن || ۱۰۰ : / لاف / لفعج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فق (جزء شاهنامه دانسته) || ۱۸۱ : / نغز / لفعج (منسوب به عنصری) ، لفی (بو شکور) ، لغت (فقط در نج ؛ بو شکور) ، فحم (عنصری) ، فتن (ایضاً) || ۱۸۲ : / مجرک / لفعج ، لغت (ع فاقد ؛ در ن ترتیب دو مصراع مقلوب) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فق (ترتیب دو مصراع مقلوب ؛ جزء شاهنامه دانسته) || ۱۸۳ : / آذرنگ / لفعج || ۱۸۴ : / کوازه / لغت (فقط در ن) || ۱۸۵ : / آذرنگ ، آذرنگ / لفعج ، لفی ، فحم ، فتن

۱۷۹ باشند : گشتند . فم (بلغت کشاورز) ، فتن (بلغت کاف) - مانند . فحم - مانندند . فتن (بلغت پای باف) || بکاف : شکاف . لفی (بلغت شکاف) || (مصراع دوم) : چو بی کار یا بی سرش را بکاف . لغت س (بلغت پای باف) - چو گردد توانگر سرش را بکاف . لغت س (بلغت کاف) || ۱۸۰ این خواب شاه : ای خوب شاه . لغت || نکشایم : بکشایم . لفی || ۱۸۱ نغزناک : نغزناک . لفعج اصل - نغزناک . لغت نج ، لفی || ۱۸۲ مجرک : مجرک . لفعج اصل || ۱۸۵ از مهر : از بهر . فحم ، فتن || آذرنگ : آذرنگ . فحم ، فتن

- ۱۸۶ کش این داستان را بگفت از فیال ابر سیصد و سی و سه بوز سال
- ☆ دل من پر آزار از آن بد سگال نبد دست من چیره بر بد همال
- به افزای خوانند اورا بنام هم از نام و کردار وهم اوستام
- ۱۸۹ مکر مردمی کش بوز کرم فام بدانش بستاند از اوستام
- ☆ وز آن پس که بد کرد بگذاشتم بدو بر سپاسه نپنداشتم
- چه بایذت کردن کنون بافدم مکر خانه روبی چو روبه بدم
- ۱۹۲ من آنگاه سو کنند انیسان خورم کز این شهر من رخت برتر برم

۱۸۶ : / فیال / لفج ، لفی ، لغت ، فش ، فق || ۱۸۷ : / همال / لفج ، لفی (منسوب به فرخی ، غلط) ، لغت (ع و س فاقد) || ۱۸۸ : / اوستام / لفج ، لفی ، فحمپ ، فم ، فر ، فش ، فق || ۱۸۹ : / اوستام / لغت (فقط در ن و س) || ۱۹۰ : / سپاسه ، سپاس / لفج (منسوب به معزی) ، لفی ، فم ، فش ، فق || ۱۹۱ : / بافدم / لفج ، لفی ، فم ، فر ، فش || ۱۹۲ : / انیسان / لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) ، فعل ، فش

۱۸۶ کش این داستان را بگفت . لغت نج : کس آن داستان کش نگفت . لفج - کس آن داستان برنگفت . لفی - مر این داستان کس نگفت . لغت - پس این داستان کس نگفت . فش ، فق || ۱۸۷ چیره : حیره . لفج اصل || ۱۸۸ از نام : از گفت . فحمپ ، فق || و کردار و هم : و کردار و از . فحم ، فق - و گوی وهم از . فحمپ || ۱۹۰ وز : از . فم ، فش ، فق || نپنداشتم : نپنداشتم . لفی || (مصراع دوم) : برو بر سپاسی بنگماشتم . فم ، فش ، فق || ۱۹۲ انیسان : نیسان . لغت نج : بیرون . لفی ، فعل ، فش

لطف و جوانم چو گل در بهار	
ابر جفت بیداز کرده نیم	فزاکن نیم سال خورده نیم
چو خسرو مکن روی برما دژم	زبان آورش گفت و تو نیز هم
۱۹۵	
فراز آورم من بنوك قلم	چو دینار باید مرا یا درم
بوذ به چو بر پشت کلتہ خران	کمان برد کش کنج بر استران
۱۹۸	
بتا و مکر هر سوئی تازیان	تکاپوی مردم بسوز و زیان
بگردندش از هر چه کرد او شیان	☆ بر او تازه شد کینه و رزیان

۱۹۳ - ۱۹۴ : / فزاکن ، پزاکن / لغت (فقط در ن و س) ، فم ، فش ؛ لغت فقط بیت ۱۹۴ را دارد ، فم و فش فقط مصراع اول این بیت را دارند ولی قبل از آن مصراع ۱۹۴ را نوشته‌اند مثل اینکه این دو مصراع جزء يك بیت باشند : احتمال می‌رود که این مصراع اصلاً جزء بیت قبل بوده است و ما آن را همینطور نوشته‌ایم || ۱۹۵ : / دژم / لفج ، لفی ، لغت (فقط در نج) || ۱۹۶ : / نوك / لفج ، لفی ، لغت (فقط در نج) || ۱۹۷ : / کلتہ / لفج ، لفی ، فحل ، فش || ۱۹۸ : / تکاپوی / لفج ، لفی ، لغت (ع . فاقد) || ۱۹۹ : / شیان / لغت (فقط در س) ، فج (در نسخه کتابخانه ملی پاریس Supp. Pers. 1560 منسوب به فردوسی ، ولی در نسخه Supp. Pers. 1284 منسوب به ابوشکور) ، فم ، فش

۱۹۴ فزاکن : پزاکن . فم ، فش || ۱۹۵ گفت و : گفت . لفی - باش . لغت نج || ۱۹۶ چو دینار باید مرا : اگر زر خواهی ز من . لغت || درم : قلم . لفی || ۱۹۷ کمان : کما . لفی || ۱۹۸ بتا و مکر : بتا و نکر . لفی - بتاب و بدو . لغت نج || ۱۹۹ ورزیان : سالیان . فج (نسخه کتابخانه ملی پاریس Supp. Pers. 1284) ، فم ، فش - مرزیان . فج (نسخه کتابخانه ملی پاریس Supp. Pers. 1560) || بگردندش : نکردندش . فش

- همه باز بسته بزمین آسمان که بر کرده بینی بسان گیان
- ۲۰۱ نشاید درون نا پسغده شدن نباید که نتوانش باز آمدن
- ☆ زدانا شنیدم که پیمان شکن زن جاف جاف است آسان فکن
- نگون تخت شد همچو بختش نگون ابا سیب رنگین بآب اندرون
- ۲۰۴ سپاه اندک ورای و دانش فرون به از لشکر کشن بی رهنمون
- ☆ پتا روزگاری برآید براین کنم پیش هر کس ترا آفرین
- چه بیند بزمین اندرون ژرف بین ؟ چه گوئی توای فیلسوف اندراین ؟
- ۲۰۷ گرایندون که یوزش پذیر ی زمین و اگر نیز رنج آید از خویشتن

۲۰۰ : / گیان / لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) ، فحم ، فم ، فر ، فش ، فق ||
 ۲۰۱ : / بسغده / لغت (فقط در س) || ۲۰۲ : / جاف جاف / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ،
 فحم ، فم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ؛ / آسال / فج ، فر ، فش || ۲۰۳ : / نگون /
 لغت (فقط در س) || ۲۰۴ : / کشن / لغت (فقط در س) || ۲۰۵ : / بتا ، بیا / لفج ، لفی ، لغت
 (ع و س فاقد) ، فج ، (منسوب به عنصری) فم ، فر ، (عنصری) ، فش || ۲۰۶ : / ژرف /
 لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فم ، فش || ۲۰۷ : / یوزش / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد)

۲۰۰ آسمان : ریمان . لغت ۴ کرده : پرده . تمام نسخه ها || گیان : گیان . تمام
 نسخه ها || ۲۰۱ بسغده : بسغده . لغت || ۲۰۲ آسان فکن : آسال کن . فج ، فر ، فش -
 بل کم ز زن . فم ، فق || ۲۰۵ پتا : بتا . لفج ، لفی ، لغت ، فج ، فم ، فر - بیا . فش ؛ ر.ك ،
 ترجمه فرانسه || براین : بزمین . لفی || ترا : ز تو . فج - هزار . فم ، فش || ۲۰۶
 چه : چو . لغت || بزمین : بدو . لفی || ۲۰۷ کر : ور . لفج ، لفی || نیز : زینت . لغت ن

- تن من همی گویم و جان من کذا من من ار من نه جانم نه تن ؟
- پس ارزا و خوهل آوری پیش من همت خوهل پاسخ دهد پیر زن
- ☆ سوی روز با کاروانی کشن زهابی بدو اندرون سهمکن ۲۱۰
- پرد روحش از دیدن برز او کفد مغزش از هیبت کرز او
- خرد باز همواره سالار تو میاز از جهان جز خرد یار تو
- تو از من کنون داستانی شنو بر این داستان بیشتر زین منو ۲۱۳
- بکار آور آن دانشی کت خدیو بدانست و منگر بفرمان دیو
- ☆ بنشکرده بیرید زن را کلو تفو بر چنین ناشکیبا تفو

۲۰۸ : شرح قصیده ابوالهیثم ص ۷۰ || ۲۰۹ : / خوهل / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقده) ، فحم ، فتن || ۲۱۰ : / زهاب / لفج ، لغت ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ؛ / کشن / لفج ، لفی ، لغت (فقط در نج) ، فحم ، فتن || ۲۱۱ : / کفد ، کفد / فم ، فتن || ۲۱۲ : تحفل ۶۰ آ ، تحفل ۸ (مهر ۵۰۷ ؛ بی نام شاعر) || ۲۱۳ : / منو / لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقده) ، فحم ، فتن || ۲۱۴ : / خدیو / لفج (فقط در ن) || ۲۱۵ : / تفو / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقده) ، فحم ، فتن ؛ / نشکرده / ، فح ، فتن ، فق (جزء شاهنامه دانسته)

۲۰۸ : از . اصل || ۲۰۹ : از . فحم ، فتن || ۲۱۰ : کاروانی ؛ کاروان . فحم ، فتن || بدو : بدوی . لغت (بافت زهاب) ؛ || ۲۱۱ : پرد روحش : برد رخس . فتن || مغزش : چرخ . فتن || ۲۱۳ : براین : بدین . لفج - بدین . لفی || ۲۱۵ : زن را . اورا : لغت س ، فق - ویرا . فح ، فتن || چنین ؟ چنان . لفج ، لفی || ناشکیبا : کار بادا . فق || تفو (آخر بیت) : تفو . لفی

کسی کز ره دوست رو تافته	۲۱۶	ز پیکار دشمن دلش تافته
چو خورشیدت آید بیرج بزه		جهان را ز بیروی نماند مزه
نشسته بصد فکر بر خامه‌ای		گرفته در انگشت خوز خامه‌ای
کسی کو بمحشر بوز آوری	۲۱۹	ندارد بکس کینه وداوری
ز زر بر نهاده بسر مغفرتی		ز فولاد کرده بیر بکتری
بخیلی مکن جاودان یک بسی		بذین آرزو چون منم خوز رسی
☆ میلفنج دشمن که دشمن یکی	۲۲۲	فراوان و دوست ار هزار اندکی
بکردار نیکی همی کردمی		وز الفغه خود همی خوردمی
ز جور کسان دست کوتاه کنی		دژ آگاه را بر خود آ که کنی

۲۱۶ : / تافته / فم || ۲۱۷ : / مزه / لفج ، لفی (بی نام شاعر) ، فحم ، فش ؛
 / بزه / فحمپ ، فش || ۲۱۸ : / خامه / فم || ۲۱۹ : / آوری / فم ، فر ، فش || ۲۲۰ :
 / بکتر / فم ، فش || ۲۲۱ : / یک بسی / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فم ، فش || ۲۲۲ :
 / الفنج / لفج ، لفی ، لغت ، فحم (منسوب به لطیفی) ، فم (بی نام شاعر) ، فش (لطیفی) ؛ بقول
 نفیسی ۱۱۰۲ این بیست به رودکی نیز منسوب شده است || ۲۲۳ : / الفغه / لغت (فقط در
 ن) || ۲۲۴ : / دژ آگاه / لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) ، فحم ، فش

۲۱۷ خورشیدت : خورشید . لفی ، فحم (بلفظ «بزه») ، فحمپ ، فش || زیرون : بیرون .
 فحم (بلفظ «مزه») ، فحمپ ، فش || نماند : نماید . لفی || ۲۱۸ خامه‌ای . نفیسی ۱۲۳۹ : خامه .
 فم (هر دو جا) || ۲۲۱ بخیلی : بخیلی . لفی - بخیکی . فحم - بجنگی . فم ، فش || چون :
 خود . لغت نج - که . فم || ۲۲۲ میلفنج : میلفنج . لفج اصل - مالفنج . لغت ن || هزار
 اندکی : هزاران یکی . لفج ، لفی || ۲۲۴ جورجور : چیز چیز . لفج ، لفی

۲۲۵	بنایارسانی نگر ننگنوی	نیارم نکو گفت اگر نشنوی
✱	بداندیش دشمن بدو ویلجوی	که تاچون ربایدازاوجفت اوی
	جوان تاش پیری نیاید بروی	جوانی بی آمرغ تزدیک اوی
۲۲۸	نباید که خسرو بوز یاوه کوی	بدشمن دهد یاوه کوی آبروی
	زدیدار خیزد هزار آرزوی	زچشم است کویندرزدی کلوی
	نکوهش رسیدی بهر آهوپی	ستایش بد ازهر هنرهر سوئی

۲۲۵ : / غنود / لغت (ع فاقد) || ۲۲۶ : / ویل / لفج ، لفی ، لغت ، فحم ، فم (منسوب به رود کی) || ۲۲۷ : / آمرغ / لفج ، لفی ، لغت (فقط درن) ؛ فحم ، فش || ۲۲۸ : / یاوه ، یافه / فم ، فش || ۲۲۹ : / رزد / لفج ، لفی ، فحم ، فج ، فش ؛ / رزد / فم ، فر ، فش || ۲۳۰ : / نکوهش / لفج ، لفی

۲۲۵ نکو : چنین . لغت س || نشنوی : بشنوی . لغت س | ۲۲۶ بداندیش : نداندش . لفی - بداندیش و . فحم || بدو : شده . لفج ، لفی - بود . فم - پر از . فحم || ویلجوی : ویلجو . فم || رباید : ستاند . فم - ستانی . لغت || جفت اوی : جفت او . لفی - چیزاو . لغت ، فم || ۲۲۷ بی آمرغ : بی راغ . لفی - بامرغ . فش || ۲۲۸ یاوه کوی : یافه کوی . فش (هر دو جا) || ۲۲۹ هزار : همه . فم ، فش (بلغت درزده) || رزدی کلوی : رزدی خلق . لفج اصل ، لفی - رزد کلو . فش (بلغت درزده) - رزد کلو ، فم ، فر ، فش (بلغت درزده) || ۲۳۰ بد : بر . لفی - پر . لفج

اشعار پراکنده‌ای که در مآخذ
بدون نام‌نویسیده نقل شده
و گویا از ابیات آفرین‌نامه بوده است

۲۳۱ ☆ شکیبائی اندر همه کارها به از شوشه زر بخروارها
☆ شکیبائی اندر دل تنگ نه شکیبائی از کنج بسیار به

☆ بیاموز تا زنده‌ای روز و شب چنین گفت دانا که بگشاز لب
۲۳۴ ☆ نهاده زبن خود چنین آمدست که از مه بدانش گزین آمدست

☆ خرد چون ندانی بیاموزدت چو پشمرده کردی برافروزدت
☆ خرد بی‌میانجی و بی‌رهنمای بدانند که هست این جهان را خدای

۲۳۷ ☆ درم مایه و روح ، دانائی است درم گردد کن تا توانائی است
☆ چوپشت است مرمر در خواسته کرا خواسته کارش آراسته
☆ بیفزاید از خواسته هوش و رای تهی‌دست را دل نباشد بجای
۲۴۰ ☆ توانگر برز آفرین سال و ماه و درویش نفرین برز بی‌کنام

۲۳۲-۲۳۱ : تحفل ۹۸ ب ، تحفل ۶۵ (مهر ۵۱۰) || ۲۳۳-۲۳۴ : تحفل ۹۰ آ ،
تحفل ۴۷ (مهر ۵۰۹) || ۲۳۶-۲۳۵ : تحفل ۵۶ آ ، تحفل ۲ (مهر ۵۰۷) : فافد مصراع اول
بیت (۵۳۵) || ۲۴۰-۲۳۷ : تحفل ۸۹ آ ، تحفل ۴۶ (مهر ۵۰۹)

۲۳۱ به از : نه از . مهر || ۲۳۴ نهاده زبن : نهادن . تحفل || ۲۳۷ (مصراع اول) :
درم مایه ورنج و داناییست . تحفل - درم سایه و روح دانائی است : مهر

- ☆ بنام نیکو کر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
☆ چنین گفت خسرو که مردن بنام به از زنده دشمن بدو شاذ کام
- ☆ خردمند گوید خرد پادشاست که بر خاص و بر عام فرمان رواست ۲۴۳
☆ خرد را تن آدمی لشکر است همه شهوت و آرزو چاکر است
- ☆ گشاده شود کار چون سخت بست کذامین بلند است نابوده پست
☆ از اندوه شادی دهد آسمان فراخی ز تنگی بوز بی گمان ۲۴۶
- ☆ سگالش بیاید بهر کار جست سخن بی سگالش نیاید درست
☆ بکاری که تدبیر باید در اوی نشاید کزاف اندر او کرد روی
☆ خردمند باید که تدبیر خویش کند بادل خویش صد بار بیش ۲۴۹
- ☆ کرا آزمودیش و یار تو گشت منال از کنای که بروی گذشت
☆ بر آن کت گزین بوز مگزین دگر و کر نه بمانی پیاده از دوخر
- ☆ خردمند گوید که بر عدل و داد بوز پادشاهی و دین را نهاد ۲۵۲
☆ بهین کاری اندر جهان آن بوز که مانده کار یزدان بوز

۲۴۲-۲۴۱ : تحفل ۸۴ آ || ۲۴۳-۲۴۴ : تحفل ۵۵ ب || ۲۴۵-۲۴۶ : تحفل ۷۵ آ ،
تحفل ۳۱ (مهر ۵۰۸) || ۲۴۷-۲۴۹ : تحفل ۱۰۵ ب - ۱۰۶ آ || ۲۵۰-۲۵۱ : تحفل
۷۸ ب ، تحفل ۳۵ - ۳۶ (مهر ۵۰۹) || ۲۵۲ - ۲۵۳ : تحفل ۹۶ آ ، تحفل ۵۹
(مهر ۵۱۰)

۲۴۶ ز تنگی : ر تنگی . تحفل || ۲۵۰ و یار : یار . مهر || از کنای که بروی : از کنای
برو بر . مهر || ۲۵۱ (مصراع دوم) : پیاده بمانی بود از دوخر . مهر

☆ خردمند گوید که مرد خرد بهنگام خویش اندرون بنگرد
☆ ۲۵۵ کند نیکی افزون چو افزون شود وز آهوی بد پاك بیرون شود

☆ تو دانی که مردم که نیکی کند کند تا مکافات آن بر چند
☆ مکافاتها چند گونه بود یکی آن که کارز همان بدروز

☆ ۲۵۸ شنیدم که بر شاه قرخ بود که دستور پاکیزه پاسخ بود
☆ نیایش دستور نادان بکار دیران نادان ناستوار

☆ اگر رازخواهی که پنهان بود چنان کن که تدبیر باجان بود
☆ ۲۶۱ چو الماس کآهن ببرد همی سخن نیز دلرا بدرد همی
☆ زبان را بداریذ هرجای سست که تا رازتان کس نداند درست

☆ دو چشمست بفرزند روشن بود اگر چند فرزند دشمن بود
☆ ۲۶۴ ز پیش پسر مرگ خواهد پذیر تو دشمن شنیدی زجان دوست تر؟

۲۵۴ - ۲۵۵ : تحفل ۵۶ آ ، تحفظ ۲ (مهر ۵۰۷) || ۲۵۶ - ۲۵۷ : تحفل ۱۰۹ آ ،
تحفظ ۷۲ (مهر ۵۱۱) || ۲۵۸ - ۲۵۹ : تحفل ۱۰۰ آ ، تحفظ ۵۴ (مهر ۵۱۰) ||
۲۶۰ - ۲۶۲ : تحفل ۱۱۴ آ ، تحفظ ۷۷ (مهر ۵۱۱) || ۲۶۳ - ۲۶۴ : تحفل ۸۸ آ ،
تحفظ ۴۴ (مهر ۵۰۹)

۲۵۵ نیکی : تکیه . تحفل || پاك : بال . تحفل || ۲۵۶ که نیکی : نیکی . تحفل ||
۲۵۸ شاه : باز شاه . تحفل || ۲۶۰ تدبیر : پیوند . مهر || ۲۶۲ بداریذ هرجای سست :
بدارند سست . مهر || که تا رازتان : که رازتان . تحفل - که تا رازمان . مهر || ۲۶۴ :
خواهد : بخواهد . تحفل

- ☆ سخن کز دهان ناهمایون جهذ
☆ نگه دار از او خویشتن چون سزد
- ☆ کرا محنت سخت خواهد رسید
☆ کرا روز نیک آید و بخت نیک
- ☆ کسی کآورد راز خودرا پدید
☆ نهفتن سزد رازرا جاودان
- ☆ ابا دوست و دشمن نباید کشاد
☆ شمنرا نبینی چه گوید شمن؟
- ☆ ترا گرچه دانش بگردون رسد
☆ چه گفتند در داستان دراز
- ☆ کسی کو بدانش برز روز کار
☆ جهانرا بدانش توان یافتن
- ☆ هر آنکه که شد راستیت آشکار
☆ رهی کز خداوند شد بختیار
- ☆ چو ماریست کز خانه بیرون جهذ
☆ که نزدیک تر را سبکتر کرد
- ☆ بکمر سخن محنت آید پدید
☆ اگر بد کند آیدش سخت نیک
- ☆ ز کیتی بکامه نخواهد رسید
☆ بجان باز بایدش بستن بجان
- ☆ بفرزند موبد چنین کرد یاز
☆ مگو راز با نیک تن از انجمن
- ☆ ز دانای دیگر شنودن سزد
☆ نباشد کس از رهنمون بی نیاز
- ☆ نه او یافه ماند نه آموز کار
☆ بدانش توان رشتن و بافتن
- ☆ فراوان بوز مر ترا خواستار
☆ بر آیدش بی رنج بسیار کار

۲۶۵ - ۲۶۶ : تحفل ۷۳ آ ، تحفل ۲۸ (مهر ۵۰۸) || ۲۶۷ - ۲۶۸ : تحفل ۷۵ ب ،
تحفل ۳۲ (مهر ۵۰۹) || ۲۶۹ - ۲۷۲ : تحفل ۱۲۴ آ ، تحفل ۷۸ (مهر ۵۱۱) ||
۲۷۳ - ۲۷۴ : تحفل ۷۵ آ ، تحفل ۳۱ (مهر ۵۰۸) || ۲۷۵ - ۲۷۶ : تحفل ۶۲ آ ،
تحفل ۱۱ (مهر ۵۰۸) || ۲۷۷ - ۲۷۸ : تحفل ۱۰۴ آ ، تحفل ۶۳ (مهر ۵۱۰)

۲۶۷ کرا : اگر . تحفل || ۲۶۸ کرا روز : کر آرزو . تحفل || آید و : آید ز . تحفل ||
۲۶۹ خودرا : دلرا . مهر || ۲۷۲ شمنرا : صنمرا . مهر || ۲۷۵ یافه : باز . مهر || ۲۷۶
بافتن : نافتن . تحفل || ۲۷۷ فراوان : فروان . تحفل .

۲۷۹ ☆ تو دانی که بر در که شهر یار بوز خویشتن داشتن سخت کار
☆ دل از هیبت شاه خیره شود بذو چشم بیننده تیره شود

☆ شنیدم که چیزی بوز استوار که اورا نکهبان بوز بی شمار
۲۸۲ ☆ مگر راز کآنکاه پنهان بوز که اورا یکی تن نکهبان بوز

☆ سخن گر چه باشد کرانمایه تر فرومایه گردد ز کم پایه تر
☆ سخن کز دهان بزرگان روز چو نیکو بوز داستانی شود
۲۸۵ ☆ نکین بذخشی بر انگشتی ز کمتر بکمتر خرد مشتری
☆ وز انگشت شاهان سفالین نکین بذخشانی آید بچشم کهن

☆ شنیدم که دشمن بوز چون بلور چو گاه شکستن نیابی مشور
۲۸۸ ☆ پس آنکه چو خواهی که اش بشکنی

چنان کن که بر سنگ خارا زنی

۲۷۹-۲۸۰ : تحفل ۱۰۲ ب ، تحفل ۶۱ (مهر ۵۱۰) || ۲۸۱-۲۸۲ : تحفل ۱۱۴ آ ،
تحفل ۷۷ (مهر ۵۱۱) || ۲۸۳-۲۸۶ : تحفل ۷۱ آ - ب ، تحفل ۲۵ (مهر ۵۰۸) : در
تحفل بیت ۲۸۶ ظاهراً بقلط از بیت ۲۸۵ بوسیلهٔ بیتهای ببحر دیگری جدا شده است ||
۲۸۷-۲۸۸ : تحفل ۸۳ آ ، تحفل ۴۱ (مهر ۵۰۹)

۲۸۲ راز کآنکاه : راز بیشتر کآنکاه. تحفل || ۲۸۳ کم پایه تر : کم سایه تر . تحفل || ۲۸۴
کز : کر . تحفل || نیکو : نیکی . مهر || ۲۸۵ بذخشی : بذاخشی . تحفل || خرد : خرد
(با کسر اول) . تحفل || ۲۸۶ بذخشانی : بذاخشانی . تحفل || کهن : نکین . تحفل ||
۲۸۷ که : که . مهر || نیابی : نیابی . تحفل || ۲۸۸ که اش : که ترا . تحفل || سنگ خارا :
سنگی خارا . تحفل

- ☆ بدشت اندرون تشنه را خاك شور نماید چو آب این درفشنده هور
- ☆ اگر برشتابذ بدو آب جوی نیابد در او آب جوی آب جوی
- ☆ نه مشك است هرچ او سیاهی نموز سیاهی نماید همان نیز دوز ۲۹۱
- ☆ نه هرچ آید اندر دل ما گمان بر آن گونه گردش کند آسمان
- ☆ خرزمند گوید که تأیید وفر بدانش بمردم رسد نه بزر
- ☆ چو دانا شوز مرد بخشنده کف مر اورا رسد بر حقیقت شرف ۲۹۴
- ☆ رهی کز خداوند شد بی نیاز خداوندی وی نداری تو باز
- ☆ بجای مه است از میان مهان کسی کو بیوشد نیاز از جهان
- ☆ کند دشمن آهوی کوچک بزرک بخرکوش تو بر نهذ نام کرک ۲۹۷
- ☆ چو دشمن بگفتن تواند همی دروغی که با راست ماند همی
- ☆ چه چاره است با او بجز خامشی ستیهندگی باشد از بیهشی
- ☆ خرزمند داند که پاکی و شرم درستی و رازی و گفتار نرم ۳۰۰
- ☆ بوز خوی پاکان و خوی ملك چه اندر زمین و چه اندر فلک
- ☆ شتاب آورد زشت نیکو بچشم نه نیکو بوز پادشا زود خشم
- ☆ کرا کار با شاه بدخو بوز نه آزره و نه بخت نیکو بوز ۳۰۳

۲۸۹-۲۹۲ : تحفل ۱۱۵-آ، تحفل ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۲۹۳-۲۹۴ : تحفل ۶۰
 ب، تحفل ۹ (مهر ۵۰۷) || ۲۹۵-۲۹۶ : تحفل ۱۱۷-آ || ۲۹۷-۲۹۹ : تحفل ۸۳ ب ||
 ۳۰۰-۳۰۱ : تحفل ۵۵ ب || ۳۰۲-۳۰۳ : تحفل ۹۷-آ، تحفل ۶۴ (مهر ۵۱۰)

۲۸۹ خاك : اب تحفل || ۲۹۰ شتابذ : شتابی . تحفل || آب جوی (در مصراع اول) : اب
 جویی . تحفل || نیابد : نیابی . تحفل || آب جوی آب جوی . نفیسی ۱۲۵۱ (اصلاح) : آب
 چون آب جوی . مهر - آب چون آب جویی . تحفل || ۲۹۱ هرچ او : هر جو . تحفل - هر
 چه . مهر || ۲۹۲ هرچ : هرچه . تحفل || ۲۹۵ رهی : زهی . تحفل || ۳۰۲ پادشا : پادشاه .
 تحفل

☆ بتر مرد آن کو بخوی زنان برآید پس آنکه بماند چنان
 ☆ خردمند گوید که زن آن بتر که او مردخو باشد و مردفر
 ☆ ۳۰۶ بس است این شرف خوی پاکیزه را که ماند زن خوب دوشیزه را

☆ بنرمی بسی چیز کردن توان که بستم ندانی بکردن تو آن
 ☆ بنرمی برآرد بسی چیز مرد که آن برنیاید بجنک و نبرد

☆ ۳۰۹ یکی پند خوب آمد از هندوان بر آن خستوانند ناخستوان
 ☆ بکن نیکی آنکه بیفکن براه نماینده راه از این به مخواه
 ☆ بارزانیان ور نه ارزانیان درم چون ببخشی ندارد زیان

☆ ۳۱۲ برهنه بزی کآمزی در جهان نبذ با تو چیز آشکار و نهان
 ☆ چنان کآمزی همچنان بگذری خور و پوش افزون ترا بر سری
 ☆ خردمند گوید که هست این جهان یکی پول بر راه و ما همراهان

۳۰۶-۳۰۴ : تحفل ۱۱۱ آ، تحفط ۷۵ (مهر ۵۱۱ ؛ فقط بیت ۳۰۴ و بیت ۳۰۶) || ۳۰۷-

۳۰۸ : تحفل ۸۲ ب، تحفط ۴۱ (مهر ۵۰۹) || ۳۱۱-۳۰۹ : تحفل ۱۰۷ ب، تحفط ۷۰

(مهر ۵۱۰-۵۱۱) || ۳۱۲-۳۱۴ : تحفل ۱۱۴ ب، تحفط ۷۸ (مهر ۵۱۱)

۳۰۷ تو آن : توان . تحفل || ۳۰۸ آن (در تحفل این لغت در حاشیه اضافه شده است) ||

۳۰۹ بر آن خستوانند : که نیکان نمائند . مهر || نیکی آنکه : نیکی و آنکه . تحفل - نیک

و آنکه . مهر || ۳۱۱ بارزانیان ور نه : (تحفل فاقد این کلمه ها است) || ببخشی : ببخشش .

مهر || ۳۱۲ چیز آشکار : چیز آشکارا . تحفل - چند آشکار . مهر || ۳۱۳ همچنان : آنجان .

تحفل || پوش : پوشش . مهر || ۳۱۴ پول : جسر . تحفل

- ☆ نگهبان کنجی تو از دشمنان
☆ بدانش شود مرد پرهیزگار
☆ که دانش ز تنگی برون آورد
- ☆ چو یاقوت باید سخن بر زفان
☆ سخن تا نکوئی ترا زیر دست
- ☆ چو دردل ننگجذت راز کسان
☆ سخن کوزسی و دو دندان بجست
☆ نیاید دگر باره زی مردمان
- ☆ شنیدم که باشد زبان سخن
☆ سخن بفکنند منبر و دارا
- ☆ هر آن کینه کز دل بود خاسته
☆ کسی را که دارد نگه کارخویش
- دانش نگهبان تو جاوژان ۳۱۵
چنین گفت آن بخرد روزگار
چو بی‌راه کردی براهت برد
- سبک سنگ لیکن بهایش گران ۳۱۸
زبردست شد کز دهان تو جست
- کجا کنجذ اندر دل دیگران ؟
بسی و دو گوش و دل اندر نشست ۳۲۱
سخن کز دهن جست و تیر از کمان
- چو الماس بران و تیغ کهن
ز سوراخ بیرون کشد مارا ۳۲۴
- نبیندش هر کز کسی کاسته
بگو کار دشمن نگه دار بیش

۳۱۷-۳۱۵ : تحفل ۶۶آ، تحفظ ۱۸ (مهر ۵۰۸) || ۳۱۹-۳۱۸ : تحفل ۶۹آ، تحفظ ۲۲
(مهر ۵۰۸) || ۳۲۲-۳۲۰ : تحفل ۱۱۲آ، تحفظ ۷۶ (مهر ۵۱۱) || ۳۲۴-۳۲۳ : تحفل
۷۱ ب، تحفظ ۲۶ (مهر ۵۰۸) || ۳۲۶-۳۲۵ : تحفل ۸۲آ، تحفظ ۴۰ (مهر ۵۰۹)

۳۱۶ روزگار : هوشیار . مهر || ۳۱۷ برون : پناه . مهر || براهت برد : براه آوردن . مهر ||
۳۱۸ بر زفان : بی زفان . تحفل - بی زبان . مهر || ۳۲۱ بسی و دو : بسی درد و . تحفل ||
۳۲۲ مردمان : مردان . تحفل || ۳۲۵ نگه کار : نگه‌دار . تحفل || دشمن : خود را . تحفل

- ۳۲۷ ☆ شوز دوست از دوست آراسته
☆ همه چیز پیری پذیرد بدان
- ☆ خردمند کویدمن ازهر گروه
۳۳۰ ☆ خرد پادشاهی بوز مهربان
- ☆ نکوهیده باشد دروغ آزمای
☆ يك آهو که از يك دروغ آید
- ۳۳۳ ☆ دروغ آب و آزم کمتر کند
- ☆ نباید جهان بر تو ور پایدی
☆ چنین آمد و تو نخواهی چنین
- ۳۳۶ ☆ نگرزد بکام تو هرگز روش
- ☆ هر آن چیز کاند در جهان ناوری
☆ همه چیز تو هست چیز کسان
- ☆ چو با ایمنی مردم از خواسته
☆ مگر دوستی کآن بماند جوان
- ☆ خردمند را بیش دیدم شکوه
☆ بوز آرزو کر که واو چون شبان
- ☆ سوی بندگان و بسوی خدای
☆ بصد راست گفتن نپیرایدا
- ☆ و کر راست گوئی که باور کند؟
- ☆ از او هر بذی کآمدی شایدی
☆ بسنده نه ای با جهان آفرین
- ☆ روش دیگر و تو بدیگر منش
- ☆ چرا گوش داری که بیرون بری
☆ چو بیرون روی باز ایشان رسان

۳۲۷-۳۲۸ : تحفل ۷۸ آ، تحفظ ۳۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۲۹-۳۳۰ : تحفل ۵۶ آ، تحفظ ۲
(مهر ۵۰۷) || ۳۳۱-۳۳۳ : تحفل ۹۶ ب، تحفظ ۶۳ (مهر ۵۱۰) : فقط بیت ۳۳۱ و بیت
(۳۳۳) || ۳۳۴-۳۳۶ : تحفل ۱۱۵ ب، تحفظ ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۳۳۷-۳۳۸ : تحفل ۱۱۶
آ، تحفظ ۸۰ (مهر ۵۱۲)

۳۲۸ بدان : بدان . تحفل || بماند جوان : بود جاودان . مهر || ۳۳۰ آرزو کر که واو : در
رعه کر که را . مهر || ۳۳۱ دروغ آزمای : درغ آزمای . تحفل || ۳۳۳ آب : ارز . مهر ||
۳۳۴ نباید : بیاید . تحفل || ۳۳۸ تو هست : هستت ز . مهر || رسان : ز سان . مهر

- ☆ بوز پادشه مستحق تر کسی
☆ اگر عام دارن همی خواسته
☆ پس این شاه را به که دارن نگاه
☆ چو خبر و ندارن چو خواهند از او
- ☆ بهنگام بر نائی و کوز کی
☆ درختی که خردک بوز باغبان
☆ چو کردن کلان باز نتواندش
- ☆ چنان کرد یزدان تن آدمی
☆ بر آن پرورن کش همی پروری
- ☆ بدان کوش تا زوز دانا شوی
☆ نه دانا تر آن کس که والا تر است
☆ نبینی ز شاهان ابر تخت و گاه
☆ اگر چه بمانند دیر و دراز
- ☆ که دارن نکه چیز و دارن بسی
☆ بدان تا بوز کارش آراسته
☆ که بر عاقه بر چون شبان است شاه
☆ حق مردمان چون گزارن؟ بگو
- ☆ بدانش توان یافتن زیر کی
☆ بگرداند او را چو خواهد چنان
☆ که از کژی و خم بگرداندش
- ☆ که بردارن او سختی و خرمی
☆ بیاید بهر راه کش آوری
- ☆ چو دانا شوی زوز والا شوی
☆ که والا تر آن کس که دانا تر است
☆ ز داندگان باز جویند راه
☆ بدانا بوزشان همیشه نیاز

۳۳۹-۳۴۲: تحفل ۹۴ ب، تحفل ۵۷ (مهر ۵۱۰) || ۳۴۳-۳۴۵: تحفل ۸۸ ب - ۸۹ آ،
تحفل ۴۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۴۶-۳۴۷: تحفل ۸۹ ب، تحفل ۴۶ (مهر ۵۰۹) || ۳۴۸-
۳۵۱: تحفل ۶۲ ب، تحفل ۱۲ (مهر ۵۰۸)

۳۳۹ پادشه: پادشا. مهر || ۳۴۰ همی: بسی. مهر || ۳۴۱ بر چون: همجون. تحفل ||
۳۴۲ چو: چه. مهر || از او: از وی. مهر || بگو: نکو. تحفل || ۳۴۳ و: بر (که بعداً
کاتب حذف کرده و بجای آن «و» نوشته است). تحفل || ۳۴۴ خردک: خرد. تحفل || ۳۴۹
که والا تر آن کس که: که بالا ترست آنکه. مهر || ۳۵۰ ابر: که بر. مهر || جویند:
جویند. تحفل

- ☆ خرزمند گویند که بنیاد خوی ز شرم است و دانش نگهبان اوی
- ☆ نکو داستان آن که خسرو بزد کران بار بر جا بوز خوی بد
- ☆ بهشت آن کسی را که او نیک خوست که دانستن خیر مردم بدوست
- ☆ همه چیزها را پسندن خرد مگر ناخرزمندی و خوی بد
- ☆ بنیکی شون چشم روشن ترا زهر بد بوز نیک جوشن ترا
- ☆ در کامکاری بکنج اندر است ره کنج جستن برنج اندر است
- ☆ خرد بهتر از چشم و بینائی است نه بینائی افزون ز دانائی است؟
- ☆ بهین مردمان مردم نیک خوست بتر آن که خوی بد انباز اوست
- ☆ کسی که برهنه کند راز دوست روا باشد ار بر درانش پوست
- ☆ که مردوست را جاویدان پند دوست به از کوهر ار چند کوهر نکوست

۳۵۵-۳۵۲ : تحفل ۱۰۹-آ. ب ، تحفط ۷۲-۷۳ (مهر ۵۱۱) || ۳۵۶ : تحفل ۱۰۶ ب ،
 تحفط ۶۹ (مهر ۵۱۰) || ۳۵۷ : تحفط ۴۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۵۸ : تحفل ۵۶ ب ، تحفط ۳
 (مهر ۵۰۷) || ۳۵۹ : تحفل ۱۱۰، آ، تحفط ۷۴ (مهر ۵۱۱) || ۳۶۰ : تحفل ۱۱۱ ب ، تحفط
 ۷۵ (مهر ۵۱۱) || ۳۶۱ : تحفل ۷۸ ب ، تحفط ۳۵ (مهر ۵۰۹)

۳۵۳ : بار بر جا بوز : باد بر جاویر . مهر || ۳۵۵ : پسند : پسند . تحفل || ۳۵۶ : بنیکی :
 بنیکی . تحفل || ۳۵۸ : چشم و : چشم . مهر || ۳۶۰ : که : کو . مهر || باشد ار بر درانش :
 دار ویر دار از تنش . مهر

- ☆ کسی کو بنیکو سخن شاذ نیست بر او نیک و بد هر چه باشد یکیست
- ☆ ز گفتار و کردار وز خوی زشت کسی ندرود خوب چون زشت کشت ۳۶۳
- ☆ سخن گوی هر گفتنی را بگفت همه گفت دانا ز نادان نهفت
- ☆ سخن زهر و پیا زهر و گرم است و سرد
- ☆ سخن تلخ و شیرین و درمان و درد
- ☆ شکفتی نباشد که گردد ز درد سر سرو کوژ و گل سرخ زرد ۳۶۶
- ☆ ز دریا همیشه گوهر ناورند یکی روز باشد که سر ناورند
- ☆ بجز پیر سالار لشکر مباد جوان هم جوان گرچه بس اوستاد
- ☆ کسی کاندرا اندوه گیتی فتاد میندار گر شان بینیش شان ۳۶۹
- ☆ بتر دشمنی مرد را خوی بد کز او جان برنج آید و کالبد

۳۶۲ : تحفل ۶۹ آ ، تحفل ۲۲ (مهر ۵۰۸) || ۳۶۳ : تحفل ۱۱۰ آ ، تحفل ۷۳ (مهر ۵۱۱) || ۳۶۴ : تحفل ۶۸ ب ، تحفل ۲۱ (مهر ۵۰۸) || ۳۶۵ : تحفل ۷۱ ب ، تحفل ۲۶ (مهر ۵۰۸) || ۳۶۶ : تحفل ۷۷ آ ، تحفل ۳۴ (مهر ۵۰۹) || ۳۶۷ : تحفل ۹۷ آ ، تحفل ۶۴ (مهر ۵۱۰) || ۳۶۸ : قابوسنامه چاپ نفیسی س ۱۶۸ (فقط مصراع اول) ، چاپ لوی س ۱۳۱ || ۳۶۹ : تحفل ۱۱۵ آ ، تحفل ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۳۷۰ : تحفل ۱۱۱ آ ، تحفل ۷۴ (مهر ۵۱۱)

۳۶۲ بنیکو : بنیکی . مهر || ۳۶۳ وز : واز . مهر || ۳۶۸ (مصراع دوم) : جوان هم جوان است گرچه بس استاد . قابوسنامه چاپ لوی || ۳۶۹ کاندرا : کودر . مهر || (مصراع دوم) : میندار هر کز که شادیش باد . مهر

- ☆ دوجیزانده از دل بیرون برد رخ دوست و آواز مرد خرد
- ☆ ۳۷۲ بر هر سخن باز گویا رسد چنان کآب دریا بدریا رسد
- ☆ شجاع آن که دل را شکیبیا کند بآشفتن اندر مدارا کند
- ☆ بد اندر دل ار چند پنهان بود زیشانی مرد تابان بود
- ☆ ۳۷۵ هنرها ز بدبخت آهو بود ز بخت آوران زشت نیکو بود
- ☆ سخن کآن نه بر جای گویا شود مر آن پایگه را که جویا شود؟
- ☆ که پازهر زهر است کافزون شود چو ز اندازه خویش بیرون شود

۳۷۱ : تحفل ۷۸ آ ، تحفل ۳۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۷۲ : تحفل ۷۲ آ ، تحفل ۲۶ (مهر ۵۰۸) || ۳۷۳ : تحفل ۸۴ آ || ۳۷۴ : تحفل ۷۶ ب ، تحفل ۳۳ (مهر ۵۰۹) || ۳۷۵ : تحفل ۷۵ ب ، تحفل ۳۱ (مهر ۵۰۸) || ۳۷۶ : تحفل ۲۶ (مهر ۵۰۸) || ۳۷۷ : راحة الانسان نسخه کتابخانه ملی پاریس Supp. pers. 1325 ورق ۳۶ آ (بعد از بیت ذیل : «دل تو بهر کار هشیار باد که جویان [کذا ؛ ظ . چوان] شنیدم من از اوستاد» ؛ قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۴۷ ، چاپ لوی ص ۳۷)

۳۷۱ : انده از دل بیرون : از دل اندوه بیرون . مهر || ۳۷۲ : باز : بار . تحفل || ۳۷۴ : دل ارچند : دلت چند . مهر || زیشانی : ریشانی . تحفل || مرد تابان : آن بد نمایان . مهر || ۳۷۵ : بخت آوران : بخت اوان . تحفل || ۳۷۷ : کافزون : ارافزون . قابوسنامه چاپ لوی || شون (در مصراع دوم) : خوری . قابوسنامه چاپ لوی نسخه || چو ز : کز . قابوسنامه چاپ نفیسی - وز . قابوسنامه چاپ لوی

- ☆ چو پخته شون تلخ شیرین شون بدانش سخن کوهر آکین شون ۳۷۸
- ☆ ز دشمن بدینار و با زینهار برستن توان آزا نیست چار
- ☆ بنرمی چو کردن نهذ روز کار درشتی وسختی نیاید بکار
- ☆ نه دانش بون آهن آبدار که خشم دادن بناهوشیار ۳۸۱
- ☆ اگر پازشارا تو باشی پسر همی ترس از او گر بیایند سر
- ☆ چو دشمن ببند اوفتد کن تو زور که هرگز نگردد رها تا بگور
- ☆ اگر چند خوب است بر کف کهر چو اورا برشته کنی خوب تر ۳۸۴
- ☆ اگر علم را نیستی فضل بر بسختی نجستی خردمند خر
- ☆ چو روباه را کشت خواهی نکر نخوانی بنامش مگر شیر نر

۳۷۸ : تحفل ۶۴ آ ، تحفط ۱۴ (مهر ۵۰۸) || ۳۷۹ : تحفل ۱۱۵ ب ، تحفط ۷۹
 (مهر ۵۱۲) || ۳۸۰ : تحفل ۸۴ آ || ۳۸۱ : تحفل ۸۳ آ || ۳۸۲ : تحفل ۱۰۳
 آ ، تحفط ۶۱ (مهر ۵۱۰) || ۳۸۳ : تحفل ۸۵ ب || ۳۸۴ : تحفل ۸۷ ب ، تحفط ۴۴
 (مهر ۵۰۹) || ۳۸۵ : تحفل ۶۲ آ ، تحفط ۱۱ (مهر ۵۰۸) || ۳۸۶ : تحفل ۸۵ ب

۳۷۹ آ : و آ ز . مهر || ۳۸۲ پازشا : پادشه مهر || ۳۸۳ اوفتد کن . نفیسی ۱۲۴۷
 (ظ . اصلاح) : اوفتد بگز . تحفل || ۳۸۴ کنی کشی . مهر || ۳۸۵ بر : پر . تحفل
 نجستی : نخستی . مهر

۳۸۷ ☆ بوز دوست مرد دوست را چون سپر به از دوست مردم که باشد دگر

☆ چو زهری که آرد بتن در کداز خرد را بدان گونه بگذارد آرز

☆ یلان زخم پولاد و دست دراز ز سر هم پیولاد دارند باز

۳۹۰ ☆ سخن دان بگفت این سخن برفسوس که دستی که نتوان بریدن بیوس

☆ زاندازه برتر مبر دست خویش فزون از کلیمت مکن پای پیش

☆ چو از آشتی شادی آید بچنگ خردمند هرگز نکوشد بچنگ

۳۸۷ : تحفل ۷۸ آ ، تحفظ ۳۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۸۸ : تحفل ۱۱۷ ب ، تحفظ ۸۱ (مهر ۵۱۲) || ۳۸۹ : تحفل ۸۵ آ || ۳۹۰ : تحفل ۸۲ ب ، تحفظ ۴۰ (مهر ۵۰۹) || ۳۹۱ : تحفل ۹۷ ب ، تحفظ ۶۴ (مهر ۵۱۰) ؛ در تحفل بعد از این بیت بلا فاصله نوشته است : «عنصری کوید هر انکس که با باز شاهان بکین ستیزه کند مانند اندر زمین شعر چه آنکس که بیچد سر از شهر یار چه آنکس که او دیده خارذ بخار» ؛ بیت آخر در مهر ۵۱۰ بنام ابوشکور آمده است ، ولی ظاهراً این بیت هم جزء شعر عنصری است و کلمه « شعر » بین بیت دوم و بیت سوم بطلط نوشته شده است || ۳۹۲ : تحفل ۱۱۱ آ ، تحفظ ۷۴ (مهر ۵۱۱)

۳۸۸ در : بر . مهر || خرد را بدان : . . . زان . مهر || بگذارد : بگذارد . تحفل || ۳۸۹ یلان زخم : یلان حم . تحفل || پیولاد : پولاد . تحفل || ۳۹۰ (مصرع اول) : بگفتست دانای ایران بطوس . مهر || که دستی : ز دستی . مهر || ۳۹۱ پیش : خویش . تحفل

- ☆ شکیبائی و تنک مانده بدام به از ناشکیبا رسیدن بکام ۳۹۳
- ☆ جهان دیدگان را بنادیدگان نکردند یکسان پسندیدگان
- ☆ کشاینده رازهای نهان سرانجام رسوا شود در جهان
- ☆ مباد ایچ کس کو بگوید نهان ابازن که رسوا شود در جهان ۳۹۶
- ☆ بدی همچو آتش بوز در نهان که پیدا کند خویشتن ناکهان
- ☆ چنان رفت دارای گنج از جهان که درویش تر کس روز در نهان
- ☆ سخن کاندراوسوز نه جز زیان نباید که رانده شود بر زبان ۳۹۹
- ☆ هر آن دوست کز بهرسوز و زیان بوز دوست دشمن شود بی کمان
- ☆ بکاهد ز رنج تو هم رنج تو وز آسانی آسانی و گنج تو

۳۹۳ : تحفل ۷۴ ب . تحفل ۳۰ (مهر ۵۰۸) || ۳۹۴ : قابوسنامه چاپ نفیسی م ۱۳ ||
 ۳۹۵ : تحفل ۱۱۲ آ ، تحفل ۷۵ (مهر ۵۱۱) || ۳۹۶ : تحفل ۱۱۳ ب ، تحفل ۷۷
 (مهر ۵۱۱) || ۳۹۷ : تحفل ۱۰۷ ب ، تحفل ۷۰ (مهر ۵۱۰) || ۳۹۸ : تحفل ۸۲
 ب (مهر ۵۱۲) || ۳۹۹ : تحفل ۷۰ ب ، تحفل ۲۴ (مهر ۵۰۸) || ۴۰۰ : تحفل ۷۸
 ب || ۴۰۱ : تحفل ۸۸ ب ، تحفل ۴۵ (مهر ۵۰۹)

۳۹۳ تنک : نیک . تحفل || ناشکیبا : ناشکیبی . تحفل || ۳۹۶ ایچ کس کو : آنج آن
 کس . مهر || ابا : انا . تحفل || ۳۹۷ همچو : همچون . تحفل || نه : نه . تحفل || جز :
 جر . مهر || ۴۰۱ آسانی و : آسانی . مهر

۴۰۴ ☆ سز ز گر بُری بنده‌ای را کلو که آید خداوندیش آرزو

☆ شنیدم که آتش بوز پادشاه بنزدیک آتش که جوید پناه

☆ چنان کن که چون یافتی دستگاه بآمرزش اندر بیوشی گناه

۴۰۵ ☆ ز من راز خویش ار نداری نگاه نگه داشتن رازت از من مخواه

☆ برادر برادر بوز دوست به چو دشمن بوز بی‌رک و دوست به

☆ بتر روز کاران شمارم همه که بر کام دشمن گذارم همه

۴۰۸ ☆ بکثری و ناراستی که گرای جهان از پی راستی شد بیای

☆ ز نیکی همه نیکی آید بجای بنیکی دهد نیز نیکی خدای

☆ چه نیکی سخن گفت دانش‌فزای بدان کت نه کاراست کمتر گرای

۴۰۲ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱۰ ، چاپ لوی ص ۱۱ || ۴۰۳ : تحفل ۱۰۱ ب ، تحفل ۵۹ (مهر ۵۱۰) ؛ راحة الانسان نسخة کتابخانه ملی پاریس Supp. pers. 1325 ورق ۱۹ آ (بدون اینکه شاعر گفته باشد که این بیت را از شاعر دیگری گرفته است) || ۴۰۴ : تحفل ۱۰۶ ب || ۴۰۵ : تحفل ۱۱۲ ب ، تحفل ۷۶ (مهر ۵۱۱) || ۴۰۶ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱۰۰ || ۴۰۷ : تحفل ۸۴ ب || ۴۰۸ : تحفل ۱۰۳ ب ، تحفل ۶۲ (مهر ۵۱۰) || ۴۰۹ : تحفل ۱۰۷ آ ، تحفل ۶۹ (مهر ۵۱۰) ؛ فقط مصراع اول () || ۴۱۰ : تحفل ۷۶ ب ، تحفل ۳۳ (مهر ۵۰۹)

۴۰۳ که جوید : چه جوید . راحة الانسان || ۴۰۸ ناراستی : ناراستی . مهر || پی : پی . تحفل || ۴۰۹ همه نیکی : همه نیک . تحفل || بنیکی : بینکی . تحفل || ۴۱۰ نه کار : زکار . تحفل

- ☆ کر از جھل يك فعل خوب آیدی مر اورا ستاینده بستایدی ۴۱۱
- ☆ چو بر کار نابوذه انده بری بون تلخ تر هر چه خوشتر خوری
- ☆ جهان آب شور است چون بنگری فزون تشنه ای گر چه بیشش خوری
- ☆ چه دینار و چه سنگ زیر زمی هر آنکه کز او نایدت خرّمی ۴۱۴؛

۴۱۱ : تحفل ۶۷ آ ، تحفل ۱۹ (مهر ۵۰۸) || ۴۱۲ : تحفل ۷۳ ب || ۴۱۳ :
 تحفل ۱۱۵ آ ، تحفل ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۴۱۴ : تحفل ۱۱۷ آ ، تحفل ۸۰ (مهر ۵۱۲)
 ۴۱۱ آیدی : آمدی . تحفل || ۴۱۲ انده : اندوه . تحفل || ۴۱۳ گر چه : چند . مهر

(ضمیمه)

☆ کولی تو از قیاس که گر بر کشد کسی
يك كوزه آب از آن بهمان تیره میشود

☆ بردل مکن مساط گفتار هرلتنبر هرگز کجا پسندد افلاك جز ترا سر؟

☆ از چه توبه نکند خواجه که هر جا که بوز
قدحی می بخورد راست کند زود هراش

۴۱۷

☆ چنان بگریم گر دوست بار من ندهد
که خاره خون شود اندر شخ وزرنک ز کال

☆ با نعمت تمام بدرگاهت آمدم امروز با گرازی و خوبی همی روم (؟)

☆ ۴۲۰ بکاوید کالاش را سر بسر که داند که چه یافت زر و گوهر؟

☆ جوان بوزم وینبه فخمیذمی چو فخمیذه شد دانه بر چیدمی

۴۱۵ : منسوب به لبیبی (لفج، لفی، بلفت «کول»)، عنصری (لفت)، ابو شکور (فم، فش) ۴۱۶ : منسوب به شاکر بخاری (لفت، فش، بلفت «لتنبر»)، ابو شکور (فم، فر) ۴۱۷ : ر. ک. شهید بیت ۳۷ || ۴۱۸ : منسوب به منجیک (لفج، لفی، لفت، بلفت «زرنک»)، ابو شکور (فج، فش)، بی نام شاعر (فم) || ۴۱۹ : منسوب به «فاخر» یا «فاخری» (لفت بلفت «گراز»، فش بلفت «کوازه»)، ابو شکور (فم بلفت «گراز») || ۴۲۰ : منسوب به عنصری (لفج، لفت بلفت «کاو»)، ابو شکور (لفی) || ۴۲۱ : منسوب به طیان (لفت بلفت «فخمید»)، خجسته (فم، فر)، رودکی (نقیسی ۱۱۰۳ از روی فرهنگی که سروری مأخذ آن بوده است)، ابو شکور (نقیسی ۱۱۰۳؛ مأخذ؟)

ابوشعيب

(قصائد ، غزليات ، قطعات)

شاكر نعمت نبوذهم يا فتى تازمانه زذ مرا ناكاه كوشت
گر زآنكه پيراسته شهر در آنى پيراسته آراسته گردن زرخانت
دوزخى كيشى بهشتى روى وقد آهوچشمى حلقه زلفى لاله خد ۳
لب چنان كز خامه نقاش چين بر چكذ برسيم از شنكرف شد
گريپخشند حسن خود بر زنكيان ترك را بى شك ززنك آيد حسد
بينى او تاركى ابريشمين بسته بر تارى زابريشم عقد ۶
از فروسو كنچ واز برسو بهشت سوزنى سيمين ميان هر دو حد
...
سلسله جعدى بنفشه عارضى كش فريزدون افدر و پرويز جد

۱ : / كوشت ، كوس / لفيج ، لفت (ع فاقد) ، فم ، فش ، فق - دمل || ۲ : / پيراسته /
لفت (فقط در ن) - هزج || ۳-۷ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس) || ۸ : / افدر / لفت (فقط
در نج)

۲ پيراسته شهر در آنى . اصلاح دهخدا (لغتنامه) : پيراسته‌اى شهر وسراى . لفت || زرخانت .
اصلاح دهخدا (لغتنامه) : از جانت . لفت || ۳ كيشى : گيش . مف - كيتى . اته || روى و :
روى . اته || ۴ خامه : خانه . لاس || برچكذ بر سيم از : برچكذ از سيم بر . لا - بر جكر
از سيم بر . اته - بر زده برسيم از . عر - بر زده برمشك از . مف || شنكرف : شكرف .
لاس (اته) || ۵ ززنك : بزنگك . مف || ۶ او تاركى : آن تارك . عر ، لا - آن تارك .
اته || بسته بر تارى ز : بسته بر تازى ز . لاس - بسكه از تارى بر . عر ، مف || ۷ حد :
خد . لاع س | ۸ كش فريزدون : كت سياوش . فم

۹ اگر دیدنه بگردون بر کمارن ز سهمش پاره پاره گردن آور

ای عاشق دلسوز وز کام دل خون دور
می نال و همی چاو که معذوری معذور

جهان شده فرتوت چو پاغنده سر و کیس
کنون گشت سیه موی و بدیده شد جفاش

☆ شکفت نیست اگر کیخ چشم من سرخ است
بلی چو سرخ سرخ بوز اشک سرخ باشد کیخ ۱۲

دلمان چو آب بازی تنمان بهار بازی
از بیم چشم حاسد کشن کرده باز باهک

۹ : / آور / فج ، فم ، فر ، فش - هزج || ۱۰ : / چاو / لفج ، لفی ، لفت (س فاقد) ، فعل ؛
عر - هزج || ۱۱ : / پاغنده / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن) - هزج || ۱۲ : / کیخ /
لفج ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فحم ، فم (منسوب به ابویوسف هروی) ، فش - مجتث ||
۱۳ : / باهک ، پاهاک / لفج ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فحمپ ، فش - مضارع

۹ سهمش : بیمش . فج ، فش || ۱۰ دلسوز : مهجور . لفج ، لفی || چاو : جاو . لفی - خاو .
عر || ۱۱ جهان : جهانی . لفج || پاغنده سر و کیس : پاغنده سر کین . لفج - پاغنده سر کین .
لفی || گشت : کشته . لفی || سیه موی : سه موی . لفج اصل || بدیده شد : بدیده شده .
لفی - بدیده شده . لفج اصل - عروسی شد . لفت || ۱۲ اگر : کر از . لفج ، لفی || من
سرخ است : باشد سرخ . فم - بود احمر . دشیشه || بلی : یکی . لفج ، لفی || ۱۳ دلمان .
دل آن . فش || بازی : با می . لفج ، لفی ، فحن - پای . فش || تنمان : سمان . لفج اصل -
پیمان . لفی - تن چون : لفت ن ، فحن ، فش || چشم : خشم . لفج ، لفی || کرده باز
لغت ن : کنده باد . فحن ، فش

نوئی آراسته بی آرایش چه بکرباس و چه بخزّ یکون

در کارها بتا ستهیدن گرفته‌ای گشتم ز تو ستوه من از بس که بسته‌ی ۱۵

(مثنوی بیحر رمل)

افشرد خون دل از چشم او ریخته پالاون مژگان فرو

۱۴ : / یکون ، یکسون / لقیج ، لقی ، لفت (ع فاقد) فم ، فر ، فش - مضارع || ۱۵ : /
سته / لفت (فقط در ن) - مضارع || ۱۶ : / پالاون / فم ، فش

۱۴ نوئی آراسته بی آرایش - لفت (تصحیح قیاسی) : نو بی آرایش آراسته ، لقیج - نو بی
بآرایش آراسته ، لقی - تو بیاراسته بآرایش ، فم ، فر ، فش || بکرباس : بدیبا ، فم ، فر ،
فش || بخز یکون : بخز و یکون ، فم ، فر - بخرد یکون ، فش - بخز یکسون : لفت ||
۱۵ ز تو ستوه : ستوه از تو ، لفت

معروفی

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

بمکذ دائم والله بمکذ والله --- تو --- چون کپه مکذ رگه را

این دل مسکین من اسیر هوا شد
 ۳ جاذو کی بند کرد و حیلت بر ما
 حکم قضا بود و این قضا بدلم بر
 هر چه بگویم زمن نگر که نکیری
 بیش هزاران هزار گونه بلا شد
 بندش بر ما برفت و حیلله روا شد
 محکم از آن شد که یار یارقضا شد
 عقل جدا شد زمن که یارجذا شد

۶ بار خدا بعبدلی را چه بود کز پس پیران سر دیوانه شد ؟

خون سپید بارم بر دو رخان زردم
 آری سپید باشد خون دل مصعد

۱ : / کپه / لغت (ع فاقد) - رمل || ۲-۵ : مع ۱۰۵ - منسرح || ۶ : مع ۲۳۰ -

سریع ؟ || ۷ : یتیمه الدهر ثعالبی چاپ دمشق جلد ۳ ص ۱۶۴ - مضارع

۱ والله بمکذ والله : خواجه بمکذ . نفیسی ۱۲۹۷ (مأخذ ؟) || کونش : رانش . لغت ن ||
 کپه مکذ رگه را . لغت (تصحیح قیله) : کبه من کدا . لغت ن - کید مکذ مزد کرا .
 لغت ن || ۲ پیش : بیش . مع || ۳ جاذو کی : جادو که . مع نسخه || ۵ بگویم : بگفتم .
 مع نسخه || ۶ پیران . مع نسخه : پیران . مع - پیرانه . مع نسخه ||
 ۷ مصعد . نفیسی ۱۲۹۴ : معد . یتیمه الدهر چاپ دمشق

بسته حریر دارد و وشى معمدا از نقش و از نگار همه جوی و جویبار

آواز تو خوشتر بهمه روی نزدیک من ای لعبت فرخار ۹
ز آواز نماز بامدادین در گوش غمین مردم بیمار

همی ز آرزوی کیر خواجهر را که خوان

بجز زونج نباشد خورش بخوانش بر

ایستاده میان کرمابه همچو آسفده در میان تنور ۱۲

بیک پای لنگ و بیک دست شل بیک چشم کور و بیک چشم کاژ ۱۳

کافر نعمت بسان کافر دین است جهد کن وسعی و کافر نعمت کش ۱۳ آ

یاز ناری پذیرت را که مدام که پلنگمش چندی و که خنچک

۸ : / بسته ، پسته / لفج ، لفی ، لفت (ع و ن فاقد ؛ ترتیب دو مصراع مقلوب) - مضارع ||
۹-۱۰ : مع ۲۲۰ - هزج || ۱۱ : / زونج / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فجم - معجت ||
/ ۱۲ : / آسفده / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فجم ، فج ، فم ، فر ، فش - خفیف || ۱۳ :
/ کاژ / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فجم ، فم ، فر ، فش ، فق (باتغییرات ؛ جزء شاهنامه دانسته) -
مقارب || ۱۳ آ : تبقف ص ۴۶۷ ، تبقن ص ۵۶۸ - منسرح || ۱۴ : / خنچک / لفج ،
لفی ، لفت (ع و ن فاقد ؛ در ن بی نام شاعر) ، فش - خفیف

۸ و وشى : وشى . لفی - وسى . لفج اصل || معمدا : معمدا . لفت - بمعدا . لفی || جوی
و جویبار : خوب و چون بهار . لفج ، لفی || ۹ روی : روی . مع || ۱۰ نماز : نماند . مع ||
مردم . مع نسخه : مرد . مع || ۱۱ ز : از . لفج اصل ، لفی || که خوان : (در لفج اصل
ولفی نیست) - [کر خوان] . لفج || بخوانش : بخانش . لفی - بخاش . لفج اصل || ۱۲
ایستاده : استاده . لفی || همچو : چون . لفی || ۱۳ شل : لنگه . لفت ، فم || ۱۳ آ
جهد : جهدی . تبقن (وزن رباعی) || سعی و : سعی ر . تبقن نسخه || (مصراع دوم) : جهد
کن وسعی کن بکشتن کافر . تبقن نسخه || ۱۴ یاز ناری : یازت آور . لفج ، لفی ||
پلنگمش چندی : پلنگش جزی . لفج اصل - پلنگش جزی . لفی - تنکس چدی . لفت ن -
بتنگش بدی . فش

چو کلاژه همه دزدند و رباینده چو خان
شوم چون بوم و بذآغال چو دمنه همه سال ۱۵

من شست بیحر درفکندم ماهی برمید و برد شستم

دوست با قامت چون سرو بمن بر بگذشت
تازه کشتم چو گل و تازه شد آن مهر قدیم
و آن دو زلفین بر آن عارض او کوئی راست
بگل سوری بر غالیه بفشاند نسیم ۱۸

کشت بر کشت سیه جعد چو عین اندر عین ..
تاب بر تاب سیه زلف چو جیم اندر جیم
مردمان گویند کاین عشق سلیم است آری
بزبان عربی مار گزیده است سلیم
من همی خندم بجائی که حدیث تو کنند
و اندرون دل دردی که نه الله علیم ۲۱

...

۱۵ : / کلاژه / لفع ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فئس - رمل || ۱۶ : / شست /
لفع ، لفی ، لفت (فقط در س) - هزج || ۱۷-۲۱ : لا (فقط در ع) : ۱۷-۱۹ : مف - رمل

۱۵ چو کلاژه : همه کلاژه : لفی || دزدند : در کار : لفت ن || شوم : همه : لفع ، لفی ||
و بذآغال : بذآغال و : لفع ، لفی || ۱۶ بیحر در : لفی : بهجر در : لفت س - بدریا فرو :
لفع (قریب) || برد : بیرد : لفع (قریب) || ۱۸ (مصراع دوم) : بر کل خیرست (« خیری »
در اصل) از غالیه سرتاسر سیم : لا || ۱۹ بر کشت : بر کشته : مف || جعد چو : جعد تو :
مف || عین اندر عین : میم اندر میم : لاع || تاب بر : کشت بر : لا - کشت پر : مف ||
زلف چو : زلف تو : مف || ۲۱ بجائی : جائی : لاع

.....
 نيك پرسید مرا گفتا دوست
 غالیه دارد شوریده بماسوره سیم

 می بر ساعدش از ساتکنی سایه فکند
 گفتی از لاله پیشیزه‌استی بر ماهی شیم

 بخلد دل که من از فرقت تو یاز کنم
 چون جراحت که بدو باز خورد کرم ستیم ۲۴
 سیه چشم معشوق و آن ابروان
 ببردند جان و دلم هر دوان
 ای آنکه عاشقی بغم اندر غمی شده
 دامن بیا بدامن من غلج بر فکن
 همه کبر و لافی بدست نهی
 بنان کسان زنده‌ای سال و ماه ۲۷
 بدیدم من آن خانه محترم
 نه نخ دیدم آنجا و نه پیشگاه
 یکی زین دیدم فکنده در او
 نمذ پاره‌ای تر کمانی سیاه

۲۲: / شور / لغت (فقط در س) || ۲۳: ترج ۲۵۳ آ: / شیم / لفج، لفی، لغت (ع فافد)؛
 مف (این بیت را بین بیت‌های ۱۷ و ۱۸ جاداده) || ۲۴: / ستیم / فحن (منسوب به معروف) ||
 ۲۵: مع ۱۸۲ - متقارب؛ مطلع یا مثنوی؟ || ۲۶: / غلج، غلج / لفج، لفی، لغت (ع
 فافد)، فم، فر، فش - مضارع || ۲۷-۲۹: / پیشگاه / لفج، لفی؛ ۲۸: لغت (فقط در
 ن)، فم، فش - متقارب

۲۲ (مصراع اول): کذا در اصل || بما سورة نفیسی ۱۲۹۷ (اصلاح): بناسوده. لغت ||
 ۲۳ می بر: می بر آن. لغت - بر. لفج اصل، لفی - باده بر. مف || ساتکنی: جام همی.
 لغت س || گفتی: کوئی. مف || از لاله پیشیزه‌استی: از لاله پیشیزستی. لغت - آن لاله
 شیرستی. لغت ن - از لاله برشتی. لفی - از لا شیرستی. لفج اصل || بر ماهی: از ماهی.
 لفی || ۲۴ کنم: کنیم. فحن || خورد: خود. فحن || ۲۶ آنکه: آنکه. فر || غمی:
 غمین. فر || دامن بیا: با من بیا. فم، فر، فش || بدامن من: بدامن. لفج، لفی ||
 غلج بر فکن: غلج بر افکن. لفج - در فکن غلج. فم، فر، فش || ۲۸ من آن: یکی.
 فم، فش || ونه: ونی. فش

۳۰ بیاستو نبود خلق را مگر بدهان ترا --- بوذای --- بسان دروازه

☆ ز بالا فزون است ریشش رشی تنیده در او خانه صد دیوپای

همیشه کفش و پلش را کفیده بینم من بجای کفش و پلش دل کفیده بایستی

۳۳ ای آنکه مر عدورا صبری و حنظلی وی آنکه مر ولی را شهدی و شگری

آنجا که پیش بینی باید موفقی و آنجا که پیش دستی باید مظفری

نکر زسنگ چه مایه به است کوهر سرخ

ز خستواند چه مایه به است شوشتری

۳۶ از روز کی شنیدم سلطان شاعران کاندرجهان بکس مگرو جز بقاطمی

در جهان دینده ای از این جلبی کده ای بر مثال خرطومی

☆ ای ترک بحرمت مسلمانان کم بیش بوعده ها نبخسانی

۳۰ : / بیاستو / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فر ، فش - مجتث ۱۱ ۳۱ : / دیوپای /
لفج ، لفی ، فق (با تغییرات؛ جزء شاهنامه دانسته) - متقارب ۱۱ ۳۲ : / پل ، بل / لفج ،
لفی ، لفت (ع و ن فاقد) ، فم ، فش (مصراع دوم دست خورده) - مجتث ۱۱ ۳۳-۳۴ : لا (فقط
در ع؛ دردمدیج امیر رشید عبدالملك بن نوح بن نصر)، مف - مضارع ۱۱ ۳۵ : / خستوانه /
لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) - مجتث ۱۱ ۳۶ : لا جلد ۲ ص ۶ -
مضارع ۱۱ ۳۷ : / کده / لفت (ع و ن فاقد) - خفیف ۱۱ ۳۸ : / بخسان / لفج ، لفت (فقط
در س ، منسوب به عنصری) - هزج

۳۰ دروازه : دره . لفج اصل ، لفی ۱۱ ۳۲ پلش : پلش . لفی ۱۱ بینم من : می بینم . فم ۱۱ ۳۳
وی : ای . مف ۱۱ ۳۴ و آنجا : آنجا . مف ۱۱ ۳۷ از این جلبی . کذا در لفت - شاید از این
عجبی (تصحیح دهخدا) ۱۱ کده ای : کده ای . لفت

(مثنوی بیحر هزج مسدس مقصور)

ز پا اورنجن آن سرو نوشاز بگل در مانده پای سرو آزان ۳۹
 ز تو یارستن این کار دور است نه اندک دور بل بسیار دور است

(مثنوی بیحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف ؟)

☆ آن رفتن و آمدن کجا شد ؟ کاری بنوا یکی نوا شد

(مثنوی بیحر خفیف)

حاکم آمد یکی بغیض و شبشت ریشکی کننده و پلیدک وزشت ۴۲
 آن نگار پریرخ زیبان خوب گفتار و مهتر خوبان
 دست فالی که جود او کرده کرد از بحر و کان بر آورده

۳۹ : / پا اورنجن / فم ، فش ۱۱ ۴۰ : / یارستن / فم ، فر ، فش ۱۱ ۴۱ : / نوا / لغت (فقط درن ، منسوب به ازرقی) ، فم ، فش ؛ واژه نامه شمس فخری ، چاپ کیا ، تهران ۱۳۳۷ ، ص ۱۷ ۱۱ ۴۲ : / شبشت / لفج ، لغت (ع فاقد) ، فم ، فش ۱۱ ۴۳ : / زیبان / لغت (ع فاقد) ، فم ، فر ۱۱ ۴۴ : / دست فال ، دست لاف / فم ، فر ، فش

۴۰ دور بل : بلکه آن - فش ۱۱ ۴۱ کاری : کار . شمس فخری چاپ کیا ۱۱ یکی : چه بی . فم ، فش ، شمس فخری ۱۱ ۴۲ آمد : آید . فش ۱۱ بغیض : نقیض . فش ۱۱ ۴۳ گفتار : گفتار و . فر ۱۱ ۴۴ دست فالی : دست لافی ؛ فش ۱۱ کرده : کردست - فش ۱۱ آورده : آوردست . فش

(ضمیمه)

☆ ز کنبه چون بسعادت نهاد روی براه
 ۴۵ فلك سپرد بدو گنج و ملك و افسر و گاه

صانع (؟) بلخی

خان غم تو پست شده ویران باز خان طربت همیشه آبادان باز
همواره سر کار تو با نیکان باز تو میر شهید و دشمنان ماکان باز

بلعمی

درنده چو شیران دمنده چو ثعبان
درفشان چو خسبی درخشان چو آذر

چون برافروزی رخ از بازه کله سازی یله
دستهایم شیک کردن پایهایم شیشه

دقیقی

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

کی کردار بر اورنگ بزرگی بنشین
می گردان که جهان یاوه و گردان استا

☆ از آنکه مدح تو گویم درست گویم و راست

مرا بکار نیاید سریشم و کبدا

امیرا از برای مدحت تو شده عمر عزیزم زود ویدا ۳

ای خسرو مبارک یارا کجا بود جایی که باز باشد پریذخاغرا

تیرنو از کلات فروز آورد هزبر تیغ تو از فرات بر آرد نهنگرا

شفیع باش بر شه مرا بذین زلت چو مصطفی برداذار بر روشنرا ۶

۱ / کی / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) - رمل || ۲ : / کبد ، کبدا / لفج ، لفی ، لغت (ن فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش ؛ در دانش نامه قدرخان این بیت به رودکی منسوب است (ر . ک . رودکی وزمان او ، استالین آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۱۳) - معجت || ۳ : / ویدا / صحاح الفرس بقول فرهنگ نظام (ر . ک . برهان قاطع جلد ۴ ص ۲۲۹۷ ح ۲) ؛ مقایسه کنید بیت ۲۲۷ - هزج || ۴ : / ماغ / لفج ، لفی ، لغت (فقط در ن) ، فحم ، فش - مضارع || ۵ : / کلات / لفج ، لفی ، لغت ، فم ، فش ، فق - مضارع || ۶ : / بر روشنرا ، بر پروشان ، بر پروشان / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش - معجت

۱ یاوه : یافه . لغت ن || ۲ از آنکه : از زانده . لفی || تو گویم : نگویم . لفج ، لفی || وراست : راست . لفج || مرا : چرا . لفج ، لفی || ۴ پریذ : برند . لفی || ۵ فروذ : فرو . لفی || تیغ تو : تیغت . لفج اصل || نهنگرا : برون نهنگ . فش || ۶ بر روشنرا : بر روشنرا . لفی - بر پروشانرا . فم ، فش - بر پروشانرا . فحل ، فج ، فر

من جاه دوست دارم کآزاده زاده وم
آزادگان بجان نفروشدن جاهرا

گرچه تشتر را عطا باران بوز مر ترا در و کهر باشد عطا

۹ ایا شاهی که ملك تو قدیمی نیاکت برد پاك از اژهراکا

...

☆ خذنگش بیشه بر شیران قفص کرد کمندش دشت بر گوران خباکا

...

☆ چنان اندیشد اواز دشمن خویش چو باز تیز چنگال از کراکا

...

۱۲ که یارز داشت با او خویشتن راست؟ نباید بوز مردم را هزاکا

۷ : ترج ۲۴۷ - مضارع ۸ : / بشتر / فم (بی نام شاعر) ، فش ؛ / تشتر / فش - رمل ۱۱
۹ : / اژهراک ، اژدهاک / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فجم ، فم ، فش - هزج ۱۰ :
/ خباک / لفج ، لفی ، لفت (فقط در س) ، فجم ، فم ، فر ، فش ؛ منسوب به رود کی در لفت فرس
نسخه کیا (ر. ک. نفیسی در مجله دانشکده ادبیات تهران جلد ۶ دفتر ۳-۴ ص ۳۷) ۱۱ :
/ کراک / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فج (بی نام شاعر) ، فم ، فر (منسوب به شمس فخری) ،
فش ۱۲ : / هزاک ، هزاک / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فم ، فر ، فش ، فح

۸ گر : هر . فش (بلغت «تشتر») ۱۱ تشتر : بشتر . فم ، فش (بلغت «بشتر») ۱۱ باران بوز :
همان آبست . فش (بلغت «بشتر») ۱۱ (مصراع دوم) : مر تو از زر و کوهرست عطا . فش (بلغت
«بشتر») ۱۱ ۹ شاهی : شاهامنی . لفج ۱۱ قدیمی : قدیمست . لفت س ، فم ، فش ۱۱ نیاکت برد
پاك : نیاکت برد پاك . لفج ، لفت - نیابت برد تخت . لفت س - نیابت پرده تخت . فم - بناکت
پرده پاك . فجم - نه باکت پرده ناك . فش ۱۱ از اژهراکا : از اژهراک . لفج اصل - اژهراکا .
لفی ، فش - از اژدهاکا . لفت - اژدهاکا . فم ۱۰ خذنگش : زلککش . لفج ، لفی - کمندش .
نفیسی در مقاله مذکور ۱۱ قفص کرد : قفص شد . لفج ، لفی - کند تنگ . فم ، فر - کند
تنگ . فش ۱۱ کمندش : فیلکش . نفیسی در مقاله مذکور ۱۱ بر گوران : بر شیران . لفج
اصل - برگردان . نفیسی در مقاله مذکور ۱۱ خویش : خود . لفی ، فج ۱۱ چو : که . لفت
س ، فم ، فش ۱۱ چنگال : دندان . فش ۱۲ (مصراع اول) : بیاید داشت دایم خویش را
راست . فم ، فر ، فق ۱۱ هزاکا : هزاکا . فش

مکن ای روی نکو زشتی با عاشق خویش
کز نکورویمان زشتی نبود فرزاما

مهرگان آمد جشن ملک افریدونا آن کجا گاو نکو بوزش برمایونا

☆ خلقانش کرد جامه زنگاری این تند و تیز باز فروزینا ۱۵

ابو سعد آنکه از کیتی از او برگشته شد بدها
مظفر آنکه شمشیرش ببرد از دشمنان پروا

....

یکی صمصام فرعون کش عدو خواری چو اژدرها
که هرگز سیر نبود وی از مغز و از دل اعدا

....

۱۳ : / / فرزام / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فجم ، فج ، فم ، فر ، فش ، فق - رمل ۱۴ :
/ برمایون ، برمایون / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فجل ، فر ، فش ؛ مف - رمل ۱۵ :
/ باد فرودین / لغت (ع فاقد) ؛ در نح منسوب به دقیقی ؛ در س منسوب به یوسف عروضی) ، فم
(منسوب به یوسف عروضی) ، فش (ایضاً) - مصارع ۱۶ : / پروا / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ،
فجل ، فم - هزج ۱۷ : / اژدرها / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فج ، فم

۱۳ نکو : نیکو . فق ۱۱ عاشق خویش : عاشق . فق ۱۱ کز : کر . فر ۱۱ نکورویمان : نکورویی .
فم ، فر ، فق ۱۱ فرزاما : فرزای . فج ۱۴ نکو بوزش : بکو بوزش . لفج اصل - خوشش
بودی . مف ۱۱ برمایونا : برمایونا . لغت - نام برمایونا . لفی ۱۵ فروزینا : فروزینا . فم ،
فش ۱۶ از کیتی از او برگشته شد بدها : از کیتی بدو برگشته شد بدها . فجم ، فم - از
کیتی برو بر بسته شد دلها . لفج ، لفی - کیتی را مصون کرد از همه بدها . لغت س ۱۷
صمصام : همصام . لفی ۱۱ فرعون : اعدا . فج ، فم ۱۱ وی : او . فم

...

جمال کوهر آکینت چو زرین قبله ترسا
کهر بمیان زر اندر چنانچون زر بوز رخشا ۱۸

...

یکی حال از گذشته دی دگر از نامذه فردا
همی گویند پنداری که و خشورند یا کندا

...

دل برد و چون بدانست کم کرد ناشکیبا
بگریخت تا چنیم دیوانه کرد و شیدا
تأویل کرد دانا از مذهب نفوشا
از زردهشت کو بوز استاز پیش دارا ۲۱
باز آموذند و گفتند آن اتمان موشا
کایزذ بد آن نه موشا بر کوه طورسینا

...

۱۸ : / رخشا / لچ ، لفی ، لنت (ع فاقد ؛ س [یان ؟ ر . ک . نسخه بدلها] فاقد) ، فعل ،
فش || ۱۹ : / و خشور / لنت (فقط در فج) ، فم ، فش || ۲۰ : / شیدا / لفج ، لفی ، لنت
(ع و ن فاقد) - مضارع || ۲۱ : / نفوشا / لفج ، لفی ؛ ۲۱-۲۰ : / نفوشا / لنت (ع فاقد ؛
بیت ۲۲ فقط در س) ؛ از لحاظ معنی این دو بیت مناسب هم نیستند و بعید نیست که در قصیده
پشت سر هم جا نداشته باشند

۱۸ آکینت چو زرین : آکینست چون زی . لنت س [یان ؟] - آکینست چون زی . فعل ،
فش || زر : وزر . فعل || کهر بمیان زر اندر چنانچون : میان زر کهر اندر چنانکه . لنت س
[یان ؟] || زر بوز : کوکب . لنت س [یان ؟] ، فعل ، فش || ۱۹ نامذه : مانده . فش ||
کندا : کندا . لنت || ۲۰ برد و : برد . لنت || بدانست : ندانست . لنت س || کم : که کم .
لفج ، لفی || ۲۱ تأویل : تا میل . لنت (ظ . از روی ن) || دانا : با ما . لنت (ظ . از روی
ن) - موبذ . لفج ، لفی || از : کر . لفج - کر . لفی - آن . لنت (ظ . از روی ن) || کو
بوز : گوید . لنت س ، لفی - گفتست . لفج || استاز : اسناد . لفج || دارا : دانا . لنت س

...

شاذیت باز چندانك اندر جهان فراخا

تو با نشاط و راحت با رنج و درد اعدا

جز از ایزد توام خداوندی کتم از دل بتو بر افسستا ۲۴

...

تشتیر راز خوانمت شرك است او چو تو کی بون بگاه عطا؟

☆ ای از ستیهش تو همه مردمان بمست

دعوت صعب و منکر و معنیت خام و سست

می صافی بیار ای بت که صافیست جهان از ماه تا آنجا که ماهیست ۲۷
 چو از کاخ آمدی بیرون بصحرا کجا چشم افکنی دیبای رومیست
 بیا تا می خوریم و شاز باشیم که هنگام می و ایام شاذیست

۲۳ : / فراخا / لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) ، فحیمپ || ۲۴ : / افسستا / لغت ،
 فج ، فم ، فر ، فش - خفیف || ۲۵ : / بشتیر / لغت (فقط درس و رنج) ، فش || ۲۶ :
 / مست / لفج (منسوب به لبیبی) ، فجم ، فم (لبیبی) ، فش - مضارع || ۲۷ - ۲۹ :
 مف ، اته (سفینه ، هفت اقلیم) - هزج

۲۳ شاذیت : شاذیش . لفج ، لفی || چندانك : چندانکه . لفی : تو : او . لفج ،
 لفی || راحت : شاذی . لفج ، لفی - بشادی . فجم || رنج و درد : درد و رنج . فجم ||
 ۲۴ توام : تویی . لغت ن || جز از : جز ز . فم - چون جز . فر || کتم از دل
 بتو بر : زان کتم بر تو از دل . فم ، فر - زان کتم از تو بر دل . فش || ۲۵ تشتیر
 راز : بشتیر راز . لغت - بشتیر ، فش || شرك است : شاید « پرگست » (تصحیح دهخدا) ،
 ر . ك . برهان قاطع جلد ۱ س ۲۸۲ ح ۴) || او چو تو کی : چو تو کوبی . فش || ۲۶
 صعب و : صعب . فم || معنیت : دعوت . فجم ، فش || خام و : سخت . فم || ۲۸ رومیست :
 شاهیست . نفیسی ۱۲۷۸ (مأخذ ؟) || ۲۹ ایام شاذیست : روز مناهیست . نفیسی ۱۲۷۸
 (مأخذ ؟)

۳۰ خسرو روز چون حسام گرفت شاه شب راه انهزام گرفت
 ۳۰ آ ضوء خورشید چون پدید آمد ماه پس پرده ظلام گرفت
 ۳۰ ب از رخ آفتاب باز جهان سر بسر زینت تمام گرفت

دانی که دل من که فکندست بتاراج
 آن دو خط مشکین که پدید آمدش از عاج

ناسزا را مکن آیف که آبت بشود بسزاوار کن آیف که ارجت دارد

۳۳ چنانکه چشمه پدید آوردن کمانه ز سنگ
 دل تو از کف تو کان زر پدید آرد
 و آن حرفها خطای کتاب او کوئی حروف دفتر قسطا شد

☆ ای خسروی که نزد همه خسروان دهر
 بر نام و نامه تو نوا و فرسته شد

...

۳۶ ناهید چون عقاب ترا دید روز صید
 گفتا درست هاروت از بند رسته شد

۳۰-۳۰ ب : تا ه ص ۱۱۰ || ۳۱ : عر ، مف ؛ / تاراج / لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) ،
 فحم ، فش - هزج || ۳۲ : آیف / لفج ، فحمپ (غلط) - رمل || ۳۳ : / کمانه / لفج ،
 لغت (ع فاقد) ، فحل ، فج ، فر ، فش - مجتث || ۳۴ : / قسطا / لفج ، لفی - مضارع ||
 ۳۵ : / فرسته / لفج ، لغت (فقط درس ، منسوب به لبیبی) - مضارع || ۳۵ : / ناهید /
 لغت (ع فاقد) .

۳۱ آمدش : آیدش . فحم - آمده . عر ، مف || ۳۲ مکن : نکنی ، لفج اصل || کن :
 کنی . لفج اصل || ۳۳ ز سنگ : و سنگ . لفج اصل || آرد : آورد . فحمپ ، فج ||
 (مضارع دوم) : کف تو از دل کان زر پدید می آرد . فر || ۳۴ حرفها . لفج (۴) :
 حرفهای . لفج اصل ، لفی || ۳۵ شد : سوز . لفج || ۳۶ (مضارع دوم) : گفتا هاروت از
 بند رها شد . لغت س

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند سپید روز بپاکی رخان تو ماند
 عقیق را چو بسایند نیک سوزده گران که آبدار بوز با لبان تو ماند
 بیوستان ملوکان هزار کشتم بیش گل شکفته برخسارکان تو ماند ۳۹
 دوچشم آهو و دونر کس شکفته بیار درست و راست بدان چشمکان تو ماند
 کمان بابلیمان دیدم و طرازی تیر که برکشیده شوز بابروان تو ماند
 ترا بسروین بالا قیاس نتوان کرد که سرورا قد و بالا بدان تو ماند ۴۲

دفلست دشمن من و من شهد جان نواز

چون شهد طعم حنظل و خوره کجا بوز ؟

کمان مبر که مرا بی تو جای هال بوز

جز از تو دوست گرم خون من حلال بوز

ای امیر شاه زاده خسرو دانش پژوه ناپژوهیده سخن را طبع تدبیر آن بوز ۴۵

۳۷-۴۲ : مع ۱۱۹-۱۲۰ (و ر . ك . مع ۱۲۰ س ۱۳-۱۷) - مجتث || ۴۳ :
 / خوره / لغت (فقط درنج) - مضارع || ۴۴ : / هال / لفعج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فحم ،
 فم ، فتن - مجتث || ۴۵ : / پژوه / لفعج ، لفی - رمل

۳۷ شب : شبی . مع نسخه || (مصراع دوم) : سفید روز بپاکی بدان رخان تو ماند .
 مع نسخه || ۳۹ برخسارکان : بخوبی بسان . مع نسخه || ۴۱ برکشیده : برکشیده . مع ||
 ۴۲ ترا بسروین : تورا سروین . مع نسخه || ۴۳ کجا : بجا . لغت || ۴۴ جز از : بجز .
 لغت س || دوست گرم : دوستگرم . لفعج اصل - دوست کنم . لغت ن - دوست دکر . فم ||
 ۴۵ ناپژوهیده : با پژوهنده . لفی

یونان که بوز ماذر یونس ز بطن حوت
یاذی نکرد و کرد ز عصمت جهان بخون
تا تازه کرد یاذ اوائل بدین خویش
تا زنده کرد مذهب یونانیان بخون

۴۸ ☆ گویند صبر کن که ترا صبر برده‌د آری دهد ولیک بعمر دگر دهد
☆ من عمر خویشتن بصبوری گذاشتم عمر دگر بیاید تا صبر بر دهد

بجز بر آن صنم عاشقی فسوس آید
که جز بر آن رخ او عاشقی کیوس آید

۵۱ چرخ گردان نهاده دارد گوش تا ملک مر و را چه فرماید
زحل از هیبتش نمیداند که فلک را چگونه پیماید

...

۵۴ صورت خشم از زهیت خویش ذره‌ای را بخاک بنماید
خاک دریا شوز بسوزن آب بفسرن آفتاب و بشجاید

...

۶۷-۴۶ / یونان / لغت (فقط در نج) - مضارع | ۴۸-۴۹ : عر ، مف ، اته (آتشکده ؛ در لب لباب منسوب به کسائی) - مضارع || ۵۰ : / کیوس ، کبوس / لفج . لفی ، لغت (ع فاقد) فحم ، فم - مجتث || ۵۱-۵۲ : لا (در مدیح امیر رضی ابوالقاسم نوح منصور نوح نصر؛ فقط در ع) ، عر - خفیف || ۵۳-۵۴ : / شجد / لغت (ع و س فاقد) ، فج ، فم ، فر (فقط بیت ۵۳) ، فث ؛ عر

۴۸ بعمر دگر : بعمری دگر . عر - بخون جگر . آتشکده (بعضی نسخه های کتابخانه ملی پاریس) || ۴۹ خویشتن : خویش را . عر ، آتشکده ، اته || ۵۰ عمر : عمری . عر || کیوس : کبوس . لفج | ۵۳ بخاک : بدهر . فج ، فم ، عر || ۵۴ آفتاب و : نار و برق . فج

کیست کش وصل تو ندارد سوز	کیست کش فرقت تو نگزاید ؟
☆ تیز هوش تا نیازماید بخت	بچنین جایگاه نگراید
قر وافرنگ بتو گیرد دین	منبر از خطبه تو آراید ۵۷
مثل این جای و این مکان شدید	کس ندید دست و کس نخواهد دید
من اینجا دیر ماندم خوار گشتم	عزیز از ماندن دائم شون خوار
چو آب اندر شمر بسیار هاند	زهومت گیرد از آرام بسیار ۶۰
از آن کردار کو مردم رباید	عقاب تیز برباید خشنسار
☆ بزلف کژ و لیکن بقدر و بالا راست	بتن درست ولیکن بچشمکان بیمار

۵۵ : / کزای / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد : در نج بی نام شاعر) || ۵۶ : / کرای / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد : در نج منسوب به رودکی) ، فم || ۵۷ : / افرنگ / لغت (ع و ن فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع اول) ، فش - رمل || ۵۸ : تا هـ ص ۶۵۰ - خفیف || ۵۹ - ۶۰ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف ، اته (بهارستان جامی) ؛ / شمر / لغت (ع و س فاقد ؛ بیت ۵۷ از روی لا [پس فقط بیت ۵۸ در ن]) - هزج || ۶۱ : / خشنسار ، خشینار / لغت ، فش || ۶۲ : ترج ۲۶۷ آ (منسوب به رودکی) ، حدائق ۳۸ (دقیقی) ، مع ۲۸۲ (بی نام شاعر) - مجتث

۵۵ کش : کز . لغت ن || ۵۶ تا نیازماید ؛ با نیاز مایه . لفی || ۶۰ زهومت گیرد : عفونت گیرد . اته - شود طعمش بد . مف || ۶۱ از : کز . فش || خشنسار : خشینار . فش || ۶۲ ولیکن : مزلکن . مع || بالا : قامت . حدائق ، مع || چشمکان . ترج اصل ، مع ، حدائق : چشمکان . ترج چاپ آتش

۶۳ خمار دارند و همواره با کیار بوز بسا سرا که جدا کرد در زمانه خمار

چگونه بیند اعدای او قرار کنون زمانه چون شتری شذهیون و ایشان خار

اگر سر آرد بار آن سنان اونه شکفت هر آینه چو همه خون خورن سر آرد بار

۶۶ مثال طبع مثال یکی شکافه زن است که روز دارند بر چوب بر کشیده چهار

مدیح تا ببر من رسید عریان بوز از فر روزینت من یافت طیلسان و ازار

ز آن مرگب که کالبد از نور لیکن او را روان و جان از نار
 ۶۹ ز آن ستاره که مغربش دهن است مشرق او را همیشه بر رخسار

روستائی زمین چو کرد شیار گشت عاجز که بوز بس ناهار
 برد حالی زنش ز خانه بدوش کرده ای چند و کاسه ای دو سیار

۶۳ : / کیار / لغت (فقط در ن) || ۶۴ : / هیون / لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) || ۶۵ :
 مع ۳۴۶ (تقلید يك پیت رود کی) || ۶۶ : / شکافه / لغت (فقط در نج) || ۶۷ : ترج
 ۲۸۷ ب || ۶۸-۶۹ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف - خفیف || ۷۰-۷۱ : / سیار / لغت
 (فقط در نج)

۶۴ اعدای او : اعدا . لفج اصل || شتری : شیر . لفی || هیون و : هیون . لفج || ایشان
 خار . لغت (تصحیح قیاسی) : ایشان خاز . لفج ، لفی - انسان خوار . لغت نج || ۶۵ اگر
 سر : اگر بر . مع نسخه || نه شکفت : نشکفت . مع || ۶۸ ز آن : آن . مف

فتنه شدم بر آن صنم کش بر خاصه بدان دو نر کس دلکش بر ۷۲
جاذو نباشد از تو بتنبیل سوارتر عفريت کرده کارو تو زو کرده کارتر

خجسته مهرگان آمد سوی شاه جهان آمد
بباید داد داد او بکام دل بهر چت کر

...

بر افروز آذری ایدون که تیغش بگذرد از بون
فروغش از بر گردون کند اجرام را اخگر ۷۵

...

سیاوش است پنداری میان شهر و کوی اندر
فریدون است پنداری بزیر درع و خون اندر

پری چهره بتی عیار و دلبر نگاری سرو قد و ماه منظر
سیه چشمی که تا رویش بدیدم سرشکم خون شدست و بر مشجر ۷۸
اگر نه دل همی خواهی سپردن بدان مژگان زهر آلودش منکر
و اگر نه بر بلا خواهی گذشتن بر آتش بگذر و بر درش مکذر

۷۲: / کش / لغت (ع و ن فاقد) - مضارع || ۷۳: / کرده کار، کردکار / لغت (فقط درن)، فم، فش - مضارع || ۷۴: / کر، کر / لغت (ع و ن فاقد)، فش - هزج ||
۷۵: / فروغ / لفج، لفی، لغت (فقط درنج) || ۷۶: / خوی / لفج، لفی، لغت (ع فاقد)، فم، فر (ترتیب دو مصراع مقلوب) || ۷۷-۸۷: مو، مف - هزج

۷۳ کرده کار. لغت، فم: کردکار. فش (هر دو جا؛ در ذیل لغت «کردکار» || ۷۲ داد او: دار اودا. فش || ۷۵ بون: بون. لفج - مون، لفی || ۷۶ سیاوش: سیاوش. لفج، لغت - سیاوش. فم، فر || کوی: کو. فر || بزیر: میان. لفج، لفی، فم. فر || خوی اندر: خوی. لفی - خواندر. فر || ۷۷ عیار و: عیار. مو || قد و: قد. موی || خواهی: خواهد. مو || ۷۹ زهر آلودش. موی: زهر آلودش. موم - زهر آلود. مف || منکر: بنکر. موی || ۸۰ گذشتن: کریستن. مو

- ۸۱ بسان آتش تیز است عشقش چنان چون دو رخس هم رنگ آذر
 بسان سرو سیمین است قدش ولیکن بر سرش ماه منور
 فریش آن روی دیبا رنگ چینی که رشك آرز بر او گلبرگ تر بر
 ۸۴ فریش آن لب که تا ایذر نیامد ز خلد آئین بوسه نامد ایذر
 از آن شگر لبان است اینکه دائم گدازانم چو اندر آب شگر
 بچهره یوسف دیگر ولیکن بهجرائش منم یعقوب دیگر
 ۸۷ از آن لاغر میان است اینکه عشقم چنین فری شدست و صبر لاغر
 اگر بتگر چنو پیکر نگارذ مریزاد آن خجسته دست بتگر
 وگر آزر چنو دانست کردن دروژ از جان من بر جان آزر
 ۹۰ صنوبر دیدم وهرگز ندیدم درخت سیم کش بد سر معصفر
 چنان کز چشم او ترسم نترسید جهوز خیبری از تیغ حیدر
 چنان کان چشم او کردست با من نکرد آن نامور حیدر بخیر
 ۹۳ چنان بر من کند آن جور و بیداد نکردند آل بوسفیان بشیر
 چنان چون من بر او کریم نگرید ابر شبیر زهرا روز محشر

۸۸-۸۹ : مو : ترج ۲۴۶ آ ، حدائق ۲۱ || ۹۰-۹۴ : مو

۸۱ بسان : میان . مو || دو رخس ، دوزخس . مف || آذر : آزر . مو || ۸۲ سیمین : سهی . موم || ۸۳ رشك : رنگ . موم || تر بر : بر بر . موم ، مف- بر بر (با دو فتحه) . موی || ۸۵-۸۷ . کذا در مو و مف : ظاهراً ترتیب دو بیت ۸۵ و ۸۶ بدست کاتبان مقلوب شده است || ۸۷ فری : فریه . مو || ۸۸ چنو : چو تو . ترج ، موم - چنان . حدائق || پیکر : بترا . مو || ۸۹ چنو : چو تو . ترج ، موم || من : ما . ترج || بر جان : بر کور . مو || ۹۰ بد : بر . مو || ۹۱ نترسید : ترسد . موی - ترسد . موم || ۹۳ جور و : جور . مو || بشیر : بشیر . مو

- مرا کویذ ز چندین شعر شاهان
کم از شعری که سوی ما فرستی
مگر خود شعر بر من بر نریذ؟
ایا نایاک وار این خواریم بس
چرا ننویسیم باری مدیحی
کدام است آنکه کوئی روی گیتی
بمن ده تا بدارم یاذکاری
بحلقه زلفک خویشش ببندم
چو نام آن نگار آمد بگوشم
فراقش صورتی شد پیشم اندر
بترسیدم که ناگاهان کنارم
چو از من بکسلد کی بینمش باز؟
فرو باریذ ابر از دیدگانم
همی بگریستم تاز آب چشمم
چو روی یار من شد دهر کوئی
- ز چندین عاشقانه شعر دلبر
نهام اندر خور گفتار وز در؟ ۹۶
مگر خود نیستم ای دوست درخور؟
بذین اندر نیارم سر بچنبر
زمیر نامدار آن شاه مهتر؟ ۹۹
بیفروزد به بوسعد مظفر؟
پیرده چشم بنویسم بعنبر
چو تعویذی فرو آویزم از بر ۱۰۲
فرو باریذم از چشم آب احمر
خیالی دیدمش مکروه و منکر
تهی گرداند از بستان عبهر ۱۰۵
کی آید این گذشته رنج را بر؟
بر آن خورشید کش بالا صنوبر
چو روی یار من شد روی کشور ۱۰۸
همی عارض بشوید بآب کوثر

۹۵ : مو ، مف || ۹۶-۱۰۰ : مو || ۱۰۱-۱۰۳ : مو ، مف || ۱۰۴-۱۰۶ : مو || ۱۰۷-۱۱۳ : مو ، مف

۹۵ ز چندین : و چندین . مو || ۹۶ اندر خور : اندر خور و . مو || وز در . نفیسی ۱۲۸۱ : ورزر . مو || ۹۸ نایاک وار : نایاک وار . موی - نایاک دارا . موم || این خواریم : انجارم . موی - بیچاریم . موم || ۹۹ ننویسیم . نفیسی ۱۲۸۱ : بنویسیم . مو || مدیحی : نام یحی . موم || زمیر . صفا تاریخ جلد ۲ ص ۲۱۹ : زامیر . نفیسی ۱۲۸۱ - امیر . مو || ۱۰۱ یاذکاری : یادکارت . مو || پرده : مژه . موی || ۱۰۳ چو : چه . مو || نام . کذا در مو و مف : شاید نامه ؟ || ۱۰۴ صورتی شد : شد صورتی . موی || ۱۰۵ بترسیدم : بترسیدم . موم || عبهر : ابهر . موم || ۱۰۶ چو : چه . مو || رنج . نفیسی ۱۲۸۱ : رنک . مو || ۱۰۹ شد دهر : کشته است . مو .

- بکردار درفش کاویانی
 ۱۱۱ پیوشیده لباس فرودینی
 کل اندر بوستانان بشکفیده
 تو کوئی هر یکی حور بهشتیست
 ۱۱۴ بصد گونه نگار آراسته باغ
 بکاخ میر ما ماند بخوبی
 سحر گاهان که باز نرم جنبد
 ۱۱۷ تو پنداری که از گردون ستاره
 نگار اندر نگار ولون در لون
 بزیر دیبه سبز اندر آنک
 ۱۲۰ یکی چون حقه ای از زر خفچه است
 بنفشه زیر وز بر شاخ سومن
 بشادروان شهرآزاد ماند
 ۱۲۳ درخت سرو تازه شام و شبگیر
 درفش میر بوسعد است کوئی
- بنقش وشی و کوفی سراسر
 بیفکنده لباس ماه آذر
 بسان گلبنان باغ بربر
 بدست هر يك از یاقوت مجمر
 بنقش وشی و نقش مسیر
 گشاده بر همه آزادگان در
 بجنباند درخت سرخ و اصفر
 همی باریده بر دیبای اخضر
 هزاران در شده پیکر پیکر
 ترنج سبز وزرد از باز بنگر
 یکی چون بیضه ای بینی و غنبر
 چو بر دیبای زنگاری مزبر
 که اسکندر بر او بارید کوهر
 که ماه از بر همی تابد بر او بر
 فروزان از سرش بر تاج کوهر

۱۱۵-۱۱۶ : مو || ۱۱۸-۱۱۶ : مو ، مف || ۱۱۹-۱۲۰ : لا (فقط در ع) ، ع . مف ||

۱۲۱-۱۲۲ : مو (بجای ۱۱۹-۱۲۰ در مف ؛ ممکن است این دوبیت الحاق کاتبان باشد چونکه

لفت «کوهر» بیت ۱۲۴ قافیه شده است) || ۱۲۳-۱۲۴ : مو ، مف

۱۱۱ فرودینی : فرودینی . موی || ۱۱۲ گلبنان : گلستان . موم || بربر . کذا در مو : پر بر

مف || ۱۱۳ بهشتیست : بهشتست : مو || ۱۱۶ نرم جنبد : نرم جنبید . موم || ۱۱۷ تو پنداری

که از : نثاری کان ز . مو || باریده . بارید . مو || ۱۱۸ در : در . موی || ۱۱۹ آنک :

اینک . مف || سبز و : سبز . لاع || ۱۲۰ حقه ای از زر خفچه است : حقه زر از حقیقت . لا -

غنچه از زر حقیقت . عر || ۱۲۱ وز بر : و زیر . مو || چو : چه . مو || مزبر . کذا در موم :

مزبر . کذا . در موی || ۱۲۳ شام و : شاخ . مو || بوسعد : ابو سعد . مف || از سرش : آذرش .

مو || کوهر : قیصر . موی

☆ گر او رفتی بجای حیدر کرد
☆ نش آهن درع بایستی نه دلدل
برزم شاه کردان عمرو عنتر
نه سرپایانش بایستی نه مغفر ۱۲۶

...

بکیتی ز آب و آتش نیزتر نیست
دو جان اند و دو سلطان ستمگر

...

ترا سیمرخ و تیر کز نباید
نه رخس جازو و زال فسونگر

...

☆ عدورا بهره از تو غل و پاوند
ولی را بهره از تو تاج و پرکر ۱۲۹

...

بر آب کرم در ماندست پایم
چو در زفرین در انکشت ازهر

...

یکی زردشت وارم آرزو هست
که پیشت زندرا بر خوانم از بر

۱۲۵-۱۲۶ : / سرپایان / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد : در س فقط بیت ۱۲۶ ، منسوب به زینبی) ، فحم ، (مصراع اول بیت ۱۲۵ با مصراع اول بیت ۱۲۶ عوض شده) ، فم (فقط بیت ۱۲۶ : بی نام شاعر) ، فر . (ایضاً) ، فش (ترتیب مضارعها مثل فحم) || ۱۲۷-۱۲۸ : مع ۲۱۵ || ۱۲۹ : / پرکر / لغت (س فاقد) ، فج ، فر ، فش (منسوب به اسدی) || ۱۳۰ : نس ۲۷۰ || ۱۳۱ : / زنده / لفج ، لفی ، فحم ، فش

۱۲۵ رفتی . فش : زفتی . نسخه های دیگر || حیدر . فش . حیدری . نسخه های دیگر || کردان : کرد آن . لغت || ۱۲۶ نش آهن : نه ز آهن . لفج ، لفی ، فحم ، فم ، فش - نه جوشن . فر || سرپایانش : سرپایانش . لفی || ۱۲۷ جان : خان . مع نسخه || ۱۲۹ بهره از تو غل : از تو بهره غل . فش - از تو حصه غل . فج ، فر || پاوند : پابند . فج ، فر || بهره از تو تاج : از تو بهره تاج . لغت ن ، فج ، فر ، فش || ۱۳۱ پیشت : پیشش . فحم ، فش

۱۳۲ خروشان و کفک افکنان و سلیحش همه ماردی گشته و خنکش اشقر

...

کنون کننده و سوخته خانه‌هاشان همه باز برده بقابوت و زنبیر

....

چو بیچاره گشتند و فریاد جستند بر ایشان ببخشون یزدان کرگر

۱۳۵ همی نو بهار آید و تیر ماه جهان گاه برنا بوز گاه زر

چگونه بلائی که پیوند او نجوئی بذ است و بجوئی بتر

....

شبی پیش کردم چگونه شبی؟ همی از شب داج تاریک تر

....

۱۳۸ درنگی که گفتم که پروین همی نخواهد شد از تارکم زاستر

....

کرا روز کی گفته باشد مدیح امام فنون سخن در بدر

دقیقی مدیح آوردن نزد او چو خرما بوز برده سوی هجر

۱۳۲ : / ماردی / لفق ، لفی ، فج ، فم ، فن ، فش - متقارب ۱۳۳ : / زنبیر / لغت (ع و س فاقد) || ۱۳۴ : / کرگر ، کرکر / لغت (س فاقد) ، فم ، فش || ۱۳۵ : / زر / لغت (س فاقد) ، فم ، فش - متقارب ۱۳۶-۱۳۸ : مع ۲۱۴ || ۱۳۹ : لا جلد ۲ ص ۶ ، انه رود کی س ۶۷۵ (لاس ، هفت اقلیم سفینه)

۱۳۲ گشتند و گشتند . فم || ببخشون : ببخشید . فش || یزدان : دادار . فم || کرگر : کرگر . فم ، فش ، || ۱۳۵ همی : همان . فم ، فش || تیرماه : تیره ماه . فم || برنا بوز : برنا شود . فم - بر نو شود . فش || ۱۳۶ او (۴) : نو . مع || بجوئی : بوجهی . مع نسخه || درنگی که : درنگی کی . مع - دو رنگی کی . مع نسخه || نخواهد : بخوهد . مع نسخه || ۱۳۸ زاستر : راستر . مع || ۱۳۹ سخن در بدر : سخن ور بود . لاع - سخن در بود . لاس - سخن در بزر : تذکره میخانه نسخه موزه بریتانیائی Or. 3537 ورق ۵۱ ب - سخنور بود . انه || بوز برده سوی هجر : بسوی هجیور بود . هفت اقلیم (انه) - کسی سوی مره برد . انه

کیوس وار بگیرد همی بچشم آلوس

بسان فرخ شهبای امیر روز غدیر ۱۴۱

ای فخر آل اردشیر ای مملکت را ناکزیر

ای همچنان چون جان وتن آثار و افعالت هزیر

تو آن ابری که ناساید شب و روز ز باریدن چنان چون از کمان تیر

نباری بر کف زرخواه جز زر چنان چون بر سر بدخواه جز بیر ۱۴۴

ای شمن آهسته باش ز آن بت بدخو

کآن بت فرهخته نیست هست نوآموز

میدان حربگاست و خون عدوت آب

تیر اسیر غم و شنه اسبان سماع خوش

۱۴۱: چشم آلوس / لفیج، لفی، لغت (فقط درنج) - مجتث || ۱۴۲: / هزیر / لغت (ع فاقد)، فم، فر (فقط مضارع دوم)، فش - رجز || ۱۴۳ - ۱۴۴: / بیر، تیر / لغت (فقط درن)، فج، فم (فقط بیت ۱۴۴)، فر، فش - هزج || ۱۴۵: / فرهخت، فرهخته / لفیج، لفی، لغت (ع فاقد) - منسرح || ۱۴۶: / شنه / لفیج، لفی - مضارع

۱۴۱ کیوس وار بگیرد. لغت: کیوس ترا بگیرند. لفی - کیوس ترا بگیرند. لفیج - شاید «کیوس وارنگرد» (اقبال در لغت) || بسان: بسان. لغت || شهبای (۴): شه با. لفی - شهبای. لغت || ۱۴۲ ای مملکت: وی مملکت. فش || ای همچنان: آبی چنان. فش || تن: دل. فش || ۱۴۳ باریدن: بازیدن. فش || ۱۴۴ نباری: بیازی. فش || بر: در. مف || زرخواه: دلخواه. مف || جزیر: جزیر: فر - چون بیر. فش || ۱۴۵ متن از روی لغت ن: در لفیج، لفی، لغت س: ای دل من (ای دل زو. لغت س) بهر حدیث میازار کان بت فرهخته نیست (فرهخته نی که. لغت س) نو آموزست || ۱۴۶ حربگاست و: حربگاهست. لفیج اصل - حربگاهست. لفی - شاید «بزمگاست» (ر. ک. حاشیه در قسمت ترجمه فرانسه) || عدوت آب: لفی: عدوات. لفیج اصل || شنه: شیه. لفیج اصل - شینه. لفی

۱۴۷ ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش
وی کرده جود کف ترا پاسبان خویش
تقدیر کوش امر تو دارد ز آسمان
دینار قسد کف تو دارد ز کان خویش

صحرای بی نبات پر از خشکی کوئی که سوخته است بابر نچك

۱۵۰ بفر و هیبت شمشیر تو قرار گرفت
زمانه‌ای که پر آشوب بود و پالایال

☆ سپاهی که نوروز گرد آورید همه میست کردش ز نا که شجام

بخیزد یکی تند کرد از میان که روی اندر آن کرد گردن نقام

۱۴۷-۱۴۸: لا (در مدیح امیر ابوسعید محمد مظفر محتاج چغانی؛ فقط در ع)، عر، مف؛ دیوان معزی چاپ اقبال ص ۴۲۱ (فقط مصراع اول بیت ۱۳۷؛ تضمین)، نفیسی ۱۲۶۶ (تضمین ادیب صابر ترمذی؛ فقط مصراع اول بیت ۱۴۷) - مضارع ۱۴۹: / ابر نچك / لغت (فقط در نج) - مضارع ۱۵۰: / پالایال / لفج، لفی، لغت (س فاقد)، فج، فم، فر، فش - مجت؛ در لغت از روی نسخه نج بعد از این بیت بلافاصله يك بیت دیگر وجود دارد؛ ولی آن بیت از یکی از قصیده‌های عنصری انتخاب شده است (ر. ک. لغتنامه دهخدا بلغت «پالایال» و دیوان عنصری چاپ ی. قریب ص ۹۵) ۱۵۱: / شجام / لفج، لفی، لغت (ع و س فاقد)، فج، فش، فق (با تفسیرات؛ جزء شاهنامه دانسته) - متقارب ۱۵۲: / نقام، نقام / لفج، لفی، لغت (ع فاقد)، فجم، فم فش

۱۴۷ خویش (در مصراع اول): ملك. لا، مف ۱۱ کف: دست. مف ۱۱ ۱۵۰ تو: او. فش ۱۱
بوز و: بود. فج، فم، فر، فش ۱۱ پالایال: بالابال. لفی ۱۱ ۱۵۱ همه: همی. لغت ن ۱۱
زنا که: بنا که. فج، فش ۱۱ ۱۵۲ تند کرد: کردند. لفی - کردند. لفج اصل ۱۱ نقام:
نقام. لفج، لفی، لغت

که من چفته شدم جانا و چون چوکان فروخفتم

گرم بدروز خواهی کرد بهتر رو که من رفتم ۱۵۳

بکاستم خرد و عاشقی فزون کردم خسیس گشتم و نفس شریف دون کردم

فخن باغ بین ز ابر وزنم کشته چون عارض بتان خرم

هزار زاره کنم نشنوند زاری من بغلوت اندر نزدیک خویش زاره کنم ۱۵۶

کر نه خاتوله خواهی آوردن آن چه حيله است و تنبل و دستان ۱۵۶ آ

ملك آن یازگار آل دارا ملك آن قطب دور آل سامان

اگر بیند بگاه کیمش ابلیس ز بیم تیغ او بپذیرد ایمان

بدم لشکرش ناهید و هرمز بمیش لشکرش بهرام و کیوان ۱۵۹

...

مه و خورشید با برجیس و بهرام زحل با تیر و زهره بر گرزمان

همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزد مر ترا دازست فرمان

۱۵۳ : / چفته / لغت (فقط در س) - هزج || ۱۵۴ : شرح قصیده ابوالهیثم ص ۲۸ - مجتث ||

۱۵۵ : / فخن / لغت (فقط در نج) - خفیف || ۱۵۶ : / زاره / لغت (فقط در نج) -

مجتث || ۱۵۶ آ : / خاتوله / فج (بی نام شاعر) ، فش (ایضاً) ، نفیسی ۱۲۸۴ (دقیقی ؛

مأخذ ؟) - خفیف || ۱۵۷-۱۵۹ : لا (در مدیح امیر سعید سدید بو صالح منصور نصر

[کذا] احمد السامانی ؛ فقط در ع) ، عر ، مف ؛ ۱۵۹ : / هرمز / لفج ، لفی ، لغت -

هزج || ۱۶۰-۱۶۱ : / کر زمان / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد ؛ در ن فقط بیت ۱۶۰ ؛ در

س فقط مصراع دوم بیت ۱۶۰ و مصراع اول بیت ۱۶۱) ، فحم ، فج ، فم ، فر (فقط بیت

۱۶۰) ، فش

۱۵۳ که من . لغت (نصحیح قیاسی) : من . اصل || ۱۵۶ آ کر نه . نفیسی : کر نو . فج ،

فش || آن چه حيله . نفیسی : این چه مکر . فج ، فش || ۱۵۷ دارا : دارای . مف ||

۱۵۹ بدم : بدید . لغت نج - بیای . لا - بنای . عر - قفای . مف | بمیش لشکرش : به پیش

رایتش . مف || بهرام : مریخ . لا || ۱۶۰ برجیس و بهرام : برجیس و آسمان . لفج اصل -

بهرام و برجیس . فش || ۱۶۱ بر : با . فحم ، فش || رانند : دارند . فج ، فش

۱۶۲ ای منظره و کاخ بر آورده بخورشید تا گنبد گردان بکشیده سر ایوان

کردم روان و دل را بر جان او نگهبان
همواره گردش اندر گردان بوند و کاوان

ز بس که آتش فتنه بدل بر افروزی سیاه روی و غلیظی چو فکر آتشدان

...

۱۶۵ ☆ دلت همانا زنگار معصیت دارد بآب توبه خالص بشویش از عصیان

اکنون فکنده بینی از ترك تا یمن يك چندگاه زیر پی آهوان سمن

موج کریمی بر آمد از لب دریا ریگ همه لاله گشت از سر تا بون

۱۶۸ ☆ ای خریدار من ترا بدو چیز بتن و جان و مهر دانه ربون

حسودت در ید بهرام فیرون نظر زی تو ز برجیس فرارون

۱۶۲ : / ایوان / لغت (فقط در س) - هزج || ۱۶۳ : / کاو / لغت (فقط در ن) - مضارع ||

۱۶۴ : / فکر / فج ، فم ، فر ، فش - معجث || ۱۶۵ : / همانا / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقد) :

منسوب به خسروانی | ۱۶۶ : مف ؛ / ترك / لفج ، لفی ، فم ، فش - مضارع || ۱۶۷ :

/ بون / لفج ، لفی ، لغت (فقط در نج) ، فج ، فم ، فر ، فش - منسرح || ۱۶۸ : / ربون

/ لفج (منسوب به رودکی) ، لفی (ایضاً) ، فم ، فر ، فش - تخفیف || ۱۶۹ : / فرارون

/ لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) ، فحل ، فش ، فق ؛ / فیرون / فحم ، فش - هزج

۱۶۳ کاوان : کاوان . لغت || ۱۶۵ بشویش : بشورش . لفی || ۱۶۷ آمد : آید . لفی ||

ریگ : ز آنکه . لفی || ۱۶۹ در ید : در بد از . لفج ، لفی - آید از . فش || زی : با .

لفج ، لفی

حفره زند تا زمین بیارد آهون حور بهشتی گرش ببیند بی شک

...

۱۷۱ کرد ضمیر اندر آورش چو برهون ☆ آنچه بعلم تو اندر است گر آنرا

ز آن تلخ مئی گزین که گرداند نیروش روان تلخ را شیرین
وز طلعت او هوا چنان گردد کز خون تذرو سینه شاهین

...

۱۷۴ و آن شاغر تیره چشم روشن بین استاذ شهید زنده بایستی
ز الفاظ خوش و معانی رنگین تا شاه مرا مدیح گفتندی

...

پیداست مر آفرینم از نفرین اکنون که ترا تکلفی گویم

۱۷۷ هین آمد ای نکار می آور هین از کوهسار دوش برنگ می

نکه کن آب و یخ در آبکینه فروزان هر سه همچون شمع روشن
کدازیده دو تا يك تا فسرده بيك لون این سه گوهر بین ملون

۱۷۰ : / آهون / لفعج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فم ؛ عر - منسرح || ۱۷۱ : / برهون / لفعج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ؛ در س منسوب به «زیبی» [کذا] || ۱۷۲-۱۷۳ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف - هزج || ۱۷۴-۱۷۵ : مف ؛ دیوان معزی چاپ اقبال س ۵۹۱-۵۹۲ (تضمین) || ۱۷۶ : / نفرین / لفت (فقط در س) || ۱۷۷ : / هین / لفعج ، لفی ، لفت (ع فاقد) - مضارع || ۱۷۸-۱۷۹ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف - هزج

۱۷۰ زند : کذ . لفعج ، لفی || (مصراع دوم) ؛ خواهد اندر من سارد لاهون . عر || بیارد : بسازد . لفت (ظ . از روی س) || ۱۷۱ بعلم تو : بعلم . لفی || ۱۷۲ مئی : می . لا ، عر || ۱۷۳ وز : از . مف || چنان گردد : چنان . لاع || ۱۷۵ (مصراع دوم) : معنیش درست و لفظها شیرین . دیوان معزی || ۱۷۷ آور : آورد . لفعج ، لفی || ۱۷۹ کدازیده : کدازنده . لاع - کدازنده . عر

۱۷۹ آ درویش تو بینم امروز زان که مباد دشمن من

۱۸۰ کشته پلوك باره بسان سراپچه بانك سريچه خاسته اندر سرای او

تو مرکوئی بشعر و من بازم از باز کجا سبق برز مرکو ؟

آنکه گردون را بدیوان بر نهاد و کار بست
و آن کجا بوزش خجسته مهر آهرمن گراه

۱۸۳ ای جای جای کاسته بیخوبی باز از تو جای جای فزایسته

ای حسن تو روز و شب فزایسته

بینم آخر روزی بکام دل خود را گهی ایارده خوانم شها گهی خرده

۱۸۶ ای سر آزادگان و تاج بزرگان شمع جهان و چراغ دوده و نوده

۱۷۹ آ : در جنگی از نسخ خطی فارسی کتابخانه India Office در لندن ش ۲۴۱۵ ورق ۲۹۵ آ - بحر ۹ || ۱۸۰ : / پلوك / لغت (فقط در نج) - مضارع || ۱۸۱ : / مرکو / لغت (فقط در نج) - هزج || ۱۸۲ : / گراه / لفج ، لفی - رمل || ۱۸۳ : / فراسته / لفج - مضارع || ۱۸۴ : / فراسته / لغت (فقط در ن) - هزج || ۱۸۵ : / خرده / لفج ، لفی ، فحم ، فنج ، فم ، فر ، فش ؛ / ایارده / فش - مجتث || ۱۸۶ : / نوده / لغت (فقط در ن) ، فم ، فر ، فش - منسرح

۱۷۹ آ : کذا در اصل || ۱۸۲ کار : بهر لفی || و آن : آن . لفی || آهرمن : اهرمن . لفی || ۱۸۳ بیخوبی . لفج (۹) : بخوبی . لفج اصل || فراسته : لفج || ۱۸۴ فزایسته : فراسته . لغت || بینم : بینم . لفج اصل ، لفی || ایارده : ایازده . لفج اصل ، لفی || خرده : خورده . لفج اصل ، لفی || ۱۸۶ دوده و : دوده . فش || نوده : نوده . لغت ، فم ، فر ، فش

بتی که غمزہ اش سندان کند گذارہ
دلم بمزگان کردست پارہ پارہ

لباس جاہ نو بازا ہمیشہ زدولت پوز واز اقبال تارہ

✽ برفت یار ورہی ماند در بیابانی

۱۸۹ کہ حدّ او نشناسد بجہد جازوی مای

کاشکی اندر جہان شب نیستی	تا مرا ہجران آن لب نیستی
زخم عقرب نیستی بر جان من	گر ورا زلف معقرب نیستی
ور نبودی کوکبش در زیر لب	مؤنسم تا روز کوکب نیستی
ور مرگب نیستی از نیکوئی	جانم از عشقش مرگب نیستی
ور مرا بی یار باید زیستن	زندگانی کاش یا رب نیستی

۱۸۷ : / غمزہ / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) - مجتث || ۱۸۸ : / تارہ / لفت (فقط در نج ؛
بی نام شاعر) ، فم - ہزج || ۱۸۹ : / مای / فم ، فر ، فش (منسوب بد «استاد رافعی») -
مجتث || ۱۹۰-۱۹۴ : لا (فقط در ع) ، عر ، اتہ (مخزن) - رمل

۱۸۷ کہ : کر . لفج || سندان : ز سندان . لفی - از سندان . لفت || گذارہ : گذارہ .
لفی || ۱۸۸ جاہ نو بازا ہمیشہ : عمر اورا باد دایم . فم || ۱۸۹ یار : بار . فش || او : آن .
فم ، فر

۱۹۵	بر افکند ای صنم ابر بهشتی	زمین را خلعت اردیبهشتی
	بهشت عدن را کلزار ماند	درخت آراسته حور بهشتی
	چنان گردد جهان هزمان که کوئی	پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
۱۹۸	جهان طاووس گونه گشت دیدار	بجائی نرمی وجائی درشتی
	زمین بر سان خون آلود دینا	هوا بر سان نیل اندوز مشی
	بذات ماند که کوئی از می و مشک	مثال دوست بر صحرا نبشتی
۲۰۱	ز گل بوی کلاب آید از آن سان	که پنداری گل اندر گل سرشتی
	بطعم نوش کشته چشمه آب	برنگ دیند آهوی دشتی
	بتی باید کنون خورشید چهره	مهی کو دارد از خورشید پشتی
۲۰۴	بتی رخسار او هم رنگ یا قوت	مشی بر گونه جامه کنشتی

۱۹۵-۲۰۶ : این قطعه معروف در تذکره های بسیار مذکور است ، ولی عدد و ترتیب بیتها در مأخذها اختلاف دارد ؛ ما این بیتها را اینطور ترتیب دادیم که هم با مأخذها تقریباً مطابق وهم از لحاظ معنی مناسب باشد || ۱۹۵ : مع ۱۸۰ : عر ، مف ، اته (ندرت ، آتشکده ، سفینه ، هفت اقلیم) - هزج || ۱۹۶ : اته (ندرت) || ۲۹۷ : عر ، مف ، اته (سفینه ، هفت اقلیم) || ۱۹۸ : عر ، مف ، اته (سفینه ، هفت اقلیم) || ۱۹۹ : مع ۱۸۰ : عر ، مف || ۲۰۰ : عر ، مف ، اته (آتشکده ، سفینه ، هفت اقلیم) || ۲۰۱ : عر ، مف ، اته (آتشکده ، سفینه ، هفت اقلیم) || ۲۰۲ : مع ۱۸۰ || ۲۰۳ : نفیسی ۱۲۷۷ (مأخذ ۴) || ۲۰۴ : عر ، مف

۱۹۵ بر افکند : در افکند . مف ، آتشکده (اته) || زمین : جهان . اته || ۱۹۷ هزمان : هر نان . اته || کوئی : در دشت . عر ، مف || ۱۹۸ کشت دیدار . هفت اقلیم (اته) : کشت بنگر . اته - کشت کوئی . عر ، مف || ۱۹۹ خون آلود : خون آلوده . مف || نیل اندوز : خون آلود . عر - مشک اندوده . مف || مشی : وشتی . مف || ۲۰۰ مشک : جنک . عر || نبشتی : نشستی . سفینه (اته) || ۲۰۱ از آن سان : بدانسان . مف ، آتشکده (اته) - بر ایشان . عر || ۲۰۴ مشی : مهی ، عر

دقیقی چار خصلت بر گزیدست بکیتی در ز خویها وزشتی
لب بیجازه رنگ و ناله چنگ می چون رنگ و کیش زرد هشتی

من بر آنم که تو داری خبر از راز فلک

نه. بر آنم که تو ز راز رهی بیخبری ۲۰۷
تا ز گفتار جدا باشد پیوسته نگار

تا ز دیدار بری باشد همواره پری
نیکخواه تو ز گفتار بدی باز جدا

بد سگال تو ز دیدار بهی باز بری

☆ شیر گوزن و گرم را نشکزد چونان که تو اعدا را بشکری ۲۱۰

خدا یگانا بامس بشهر بیگانه فزون از این نتوانم نشست دستوری

خنک آن کس که که بزم بتو باز خورد

وای آن کس که که رزم بدو باز خوری ۲۱۱

ای زین خوب زینی یا تخت بهمنی ای باره همایون شبیدیز یا رشی

۲۰۶-۲۰۵ : عر ، مف ، اته (مخزن ، ندرت ، حدیقه ، آتشکده ، سفینه ، هفت اقلیم) ؛
/ رنگ / لغت (فقط در ن) || ۲۰۷-۲۰۹ : عر ، مف - رمل || ۲۱۰ : / گوزن / لفعج ، لفی ،
لغت (فقط در ن ؛ منسوب به فرخی) - سریع || ۲۱۱ : / بامس ، پامس / لفعج ، لفی ، لغت
(ع فاقد) ، فحمپ ، فم ، فر ، فتن - مجتث || ۲۱۱. آ : عر - رمل || ۲۱۲ : / رش / لغت
(ع فاقد) - مضارع

۲۰۵ بکیتی : بعالم . ندرت (اته) || در ز خویها : از همه خوبی . عر ، مف ، اته || ۲۰۶
لب : لبی . هفت اقلیم (اته) || بیجازه : یاقوت . عر ، مف ، اته || چون رنگ : خون رنگ .
اته || کیش : دین . مف ، اته || ۲۰۷ رهی بیخبری : فلک باز رهی . عر || ۲۱۰ شکرد :
بشکرد . لفعج ، لفی || چونان که : چو بانک . لفی || اعدا را : اعدای ترا . لفعج اصل ، لفی ||
بشکری : بشکند . لفی || ۲۱۱ خدا یگانا : خدا یگانه . لفعج ، فتن - جدازکانا . لفی || بامس :
پامس . لغت ، فحن

- ۲۱۳ خورشید تیغ تیز ترا آب میدهد مریخ نوک نیزه تو سان زند همی
- دریغا میر بو نصرا دریغا که بس شادی ندیدی از جهانی
ولیکن راز مردان جهان دار چو کل باشند کوته زندگانی
- ۲۱۶ بهرامی هنگامی که بخشم افتی بر گاه اورمزد در افشانی
- ز دو چیز گیرند مر مملکت را یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملک بر نبشته دگر آهن آب دازه یمانی
- ۲۱۹ کرا بویه وصلت ملک خیزد یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخن گوی ودستی گشاده دلی همش کینه همش مهربانی
- ۲۲۲ دو چیز است کورا ببند اندر آرد که مملکت شکاریست کورا نکیرد
بشمشیر باید گرفتن مر اورا عقاب پرنده نه شیر زیانی
- کرا بخت و شمشیر و دینار باشد یکی تیغ هندی دگر زر کانی
خرق باید آنجا وجود و شجاعت بدینار بستنش پای ار توانی
- ۲۲۵ و بالا وتن تهم و پشت کیانی فلك مملکت کی دهد رایگانی ؟

۲۱۳ : / شان ، سان / لفعج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فم ، فش ، فق - مضارع ||
۲۱۴-۲۱۵ : تبقف م ۳۷۷ ، تبقن م ۴۵۵ - هزج || ۲۱۶ : / اورمزد / لفت (ع فاقد) -
مضارع || ۲۱۷-۲۲۵ : تبقف م ۳۸۶ ، تبقن م ۴۶۷-۴۶۸ ، مف ؛ ۲۲۴ : / نهم / لفعج ،
لغت (ع و س فاقد) - متقارب

۲۱۳ مریخ نوک نیزه تو : مریخ نیزه ات بر . لفعج - مریخ نوک خشت تو بر . فحل ،
فش - هر بامداد تیغ تو بر . لفی || سان : شان . لفعج ، لفی ، فحن || زند همی : همی کند .
فق || ۲۱۵ راز : زاد . تبقن نسخه || چو کل : چنین . تبقن || ۲۱۷ گیرند : کردند .
تبقن || پرنیانی : ارغوانی . مف || ۲۱۸ نبشته : نوشته . تبقن || ۲۱۹ خیزد : باشد . تبقن ||
۲۲۱ نه : و . تبقف || ۲۲۲ دگر زر : یکی زر . تبقن نسخه || ۲۲۴ بخت : تخت . مف -
بخت . لفعج اصل || و بالا وتن تهم و : و بالا تن نیزه . تبق (کذا در تمام نسخه ها) - نیایدش
تن سرو . مف || پشت : نسبت . لفعج ، لغت

آ ۲۲۵	ور بوذ پایدار باشد ؟ نی	ملك بى ملكدار باشد ؟ نی
ب ۲۲۵	محکم [و] استوار باشد ؟ نی	بى شهنشہ بناء ملك جهان
ج ۲۲۵	کار او بر قرار باشد ؟ نی	خطہای را کہ بى خداوند است
د ۲۲۵	چون شه وشهریار باشد ؟ نی	شہر را هیچ حامی وحارس

بجای هر بهی پاداش نیکی بجای هر بذی پاذافراهی

امیرا جان شیرین برفشانم اگر ویدا شوز پیکار ...

(رباعیات)

چشم تو که فتنه در جهان خیزد از او
 ۲۲۸ لعل تو که آب خضر میریزد از او
 کردند تن مرا چنان خوار که باز
 می آید وگردد و خاک میبیزد از او

ترسم کآن وهم تیزخیزت روزی
 وهم همه هندوان بسوزد بسخون

۲۲۵-آ ۲۲۵ د: تا هـ ص ۳۶۶ || ۲۲۶ : / پاذافراه ، بادافراه ، باد افراه / لفعج ، لفی ، لفت
 (عفافد) ، فعل ، فم ، فش ، فق (بی نام شاعر) - هزج || ۲۲۷ : / ویدا / لفت ؛ مقایسه کنید
 بیت ۳-هزج || ۲۲۸-۲۲۹ : نفیسی ۱۲۷۹ (در سفینه‌ها) || ۲۳۰ : / سخون / لفعج ، لفی

۲۲۶ بهی : بدی . لفی || بذی : بهی . لفی || پاذافراهی : بد بادافراه . لفت || ۲۲۷ پیکار ... :
 پیکار [عمرم] . لفت متن : یکبارگی عمر . لفت س - شاید «یکبار عمرم» || ۲۳۰ تیزخیزت :
 تیزخیرت . لفی || وهم همه : وهم . لفی

(مثنوی بیحر رمل)

۲۳۱ کردش اندر خبک دهقان کوسفند و آمد از سوی کلانه دل نثرند

(مثنوی بیحر قریب)

بر خوان وی اندر میان خانه هم نان تنک بوذ وهم ونانه

(مثنوی بیحر خفیف)

خویشتن پاک دار وبی پرخاش رو باغالش اندرون مخراش

۲۳۱ : / خبک / لغت (فقط در نج) || ۲۳۲ : / ونانه / لغت (فقط در نج) || ۲۳۳ : /

آغالش / فم ، فر ؛ عر (دو مصراع پیش و پس شده)

(مثنوی بیحر متقارب)

- ۲۳۴ جهان دادرا سرفرازا کوا
 بیخشای بر جان غمخوار ما
 ز گفتار و کردار ما در گذر
 خدیوا شها سرورا پهلوا
 بنیکی بر افروز رخسار ما
 که این است راه شه داذگر
- ۲۳۷ کرایذون که سنگ است یا آهن است
 بیک حمله اش پست و ویران کنم
 و یا جای شیران و آهرمن است
 چراگاه کرگان و شیران کنم
- ۲۴۰ از این خیره کش تند دیوانه ایست
 بهیج آفریده همی نگروند
 بهستی خود بر دلش شیفتست
 سخن در جهان آفرین می روند
 مبادا [که] سربیند از رای تو
 و یا بگذرد ز آرزوهای تو
 بماتم بنزدیک تو شرمسار
 ز کردار آن پور ناترسکار
- ۲۴۳ ز برای لشکر بجنبید دشت
 خروشید و نالید ز رینه خم
 ز هامون سوی دز بیامد سپاه
 رخ روز روشن شب تیره گشت
 بر آمد ز دز ناله کاو دم
 شد از کرد خورشید تابان سیاه
 سپه میمنه میسره بر کشید
 چنان شد که کس روی هامون ندید

۲۳۶-۲۳۴ : تا هـ ص ۲۴۲ || ۲۳۸-۲۳۷ : تا هـ ص ۴۰۸ || ۲۴۳-۲۳۹ : تا هـ ص
 ۳۹۶-۳۹۵ || ۲۴۷-۲۴۴ : تا هـ ص ۶۰ : بیتهای ۲۴۶-۲۴۵ با شاهنامه ص ۱۶۱۶ بیتهای
 ۲۱۱۲-۲۱۱۱ و بیت ۲۴۷ با شاهنامه ص ۱۶۱۷ بیت ۲۱۲۶ شامت دارند

۲۴۱ جوانی و : جوان . تا هـ چاپ - جوانی . تا هـ اصل || ۲۴۳ ناترسکار : تا توس کار .
 تا هـ || ۲۴۴ ز برای : ز بری . تا هـ

نبودش کسی در جهان هم نبرد
توانائی و افسر و تخت داشت ۲۴۹
چه درنده شیر و چه غرنده ببر
نیارست با او نبرد آزمون
در آب از نهیبش نهان شد نهنگ ۲۵۲
جهاندار بود و خردمند و راز
ز فیلان جنگی و مردان مرد
بلندی و فیروزی و بخت داشت
ننومند کرک و توانا هزبر
هم آورد خود در جهانش نبود
بر آن سان که در کوه غران پلنگ
خداوند دین و خداوند دان

در این کار ترس گزندت مباد
بکام تو باذا همه کار تو ۲۵۵
بلائی ز چرخ بلندت مباد
خدا باز دایم نگهدار تو

دگر روز چون شاه چرخ کبود
جهان زینت روشنی باز یافت ۲۵۸
شب تیره چون تیر یزان بجست
بر آمد شد روز تیغی بدست
ز کهسار سر بر زن و رخ نمود
سپاه حبش رخ ز رومی بتافت

ایا داذگر داور بی نیاز
جهان آفریننده یزدان توئی ۲۶۱
بتو روشنی دیدۀ روز را
ز تو چرخ گردنده بالا و هست
توانائی و دانش هوشمند
کلید در فتح و نصح سپاه ۲۶۴
خداوند جان بخش بنده نواز
خداوند دین و دل و جان توئی
همان شمع ماه شبافروز را
بفرمان تو جمله بالا و پست
تو بخشی نه اختر نه چرخ بلند
توداری نه لشکر نه کشور نه شاه

۲۴۸-۲۵۳ : تا هـ س ۳۹۰ || ۲۵۴-۲۵۵ : تا هـ س ۲۳۹ || ۲۵۷-۲۵۸ : تا هـ س ۷۵ || ۲۶۳-۲۵۹ : تا هـ س ۷۰۷

۲۵۴ ترس : ترس و تا هـ || ۲۶۳ توانائی : توانای . تا هـ || دانش : دانش و . تا هـ

- چو کیتی همی بگذرد بیگمان همان به که باشی در او شاذمان
جهان را بخوبی و نازش گذار که این است بر خوردن از روز کار
- ۲۶۷ بیزدان داور خداوند جان که چرخ آفرید وزمین و زمان
 بعرش و سروش و بجان نبی بطاعات عثمان و علم علی
 برضوان و حور و بخرم بهشت بذات رسولان نیکو سرشت
- ۲۷۰ بتیر و کمان و بتیغ و سنان یکی جنگ کردند با هم چنان
 کز آوردشان چرخ ناپایدار بخود بر پیچید و بگریست زار
 ز بس کوشش و کینه و شور و جنگ بدربا فتاد آتش اندر نهنگ
۲۷۳ ز بس موج خون خاک پیدا نماند کسی را امیدی بفردا نماند
- بهر کار از راستی یاذ کن برو تا توانی همه داد کن
 دو کار است بیداد و ناراستی که در کار مرد آوردن کاستی
 بکیتی هر آنکو بر آراست کار شد از راستکاری ز بند رستگار
 گر اמיד تو رستکاری بود در آن کوش تا راستکاری بود
- زخون گشته روی زمین لعل گون سواران فتاده ز زین سرنگون
 در دشت و مرد و سلاح نبرد ۲۷۹ نهان گشته در خاک و در خون و کرد

۲۶۶-۲۶۵ : تا ه ص ۳۰۵ || ۲۶۷-۲۶۶ : تا ه ص ۶۷۶ || ۲۷۰-۲۷۳ : تا ه ص ۴۱۱ ||
۲۷۴-۲۷۷ : تا ه ص ۳۲۰ || ۲۷۸-۲۷۹ : تا ه ص ۵۰۸

۲۷۰ بتیغ و سنان : بتیغ و سنا . تا ه چاپ - تیغ و سنان . تا ه اصل || ۲۷۱ ناپایدار :
 ناپایدار . تا ه || ۲۷۹ دشت و : دشت . تا ه

بر آورد سر تا بچرخ برین	ز بالاش پیدا نبودی زمین
بر او مرغ پرّنده راه نی	برش بازرا هم گذرگاه نی
بیندم کمر پیش درگاه او	شوم از دل وجان نکوخواه او
بیاشم فراوان کوهر بر سرش	نیاز و نماز آورم بر درش
ز درگاه مهتر سپاه از پگاه	خروشیدن کوس بر شد بماه
بفرمان مهتر سپه بر نشست	بکوپال هر يك بر آورده دست
تو گفتی مگر رستخیز آمدست	و یا خود جهان در گریز آمدست
ز کرد سواران دشت نبرد	جهان قیر کون شد فلک لاجورد
درخشید تیغ و خروشید کوس	قضا در فسانه قدر در فسوس
بذینسان چو شد لشکر آراسته	دم کوس کین گشت بر خاسته
بنالید کوس اندر آوردگاه	بیچید مهر و بلرزد ماه
درفش درفشنده بالا گرفت	سر نیزه اوج نریا گرفت
ز بس کرد گیتی همه تار شد	دو لشکر گرازان به پیکار شد
ز پر خاش اسب وز پیکار مرد	نهان شد جهان سربس زیر کرد
درخشنده از کرد برّنده تیغ	چو در تیره شب برق در زیر میغ
نخستین دو لشکر بشیر و کمان	همی جنگ کردند با هم دمان

۲۸۰-۲۸۱: تا ۷۶۰ || ۲۸۲-۲۸۳: تا ۴۸۳-۴۸۴ || ۲۸۴-۲۸۸: تا ۴۷۶ || ۲۸۹-۲۹۹: تا ۳۲۶-۳۲۷

۲۸۵: نخست: نشت. تا ۲۹۲: گرازان: کرانان. تا چاپ: کرانان. تا اصل: || ۲۹۴: تیغ: تیر. تا

نبرد آموزدند و کین توختند	چپ و راست بر یکدگر دوختند
کمان دلیران و پیکان تیز	بجائی رسانید کار ستیز
که بردشت کین جای بوذن نمائد	بر آن رزم چیزی فروذن نمائد
زخون موج ز آن گونه بالا گرفت	که در دامنش طاس مینا گرفت
بفر کیانی و فرمان دهی	بکیتی ستانی و شاهنشهی
بمان شاذمان و بزی خوشمنش	که بی توش باذا تن بد کنش
چو گشتاسب را داذ لهراسب تخت	فروذ آمد از تخت و بر بست رخت
شب آمد جهان دیو دیدار گشت	در ودشت و هامون همه قار گشت
بیزدان که هرگز نبیند بهشت	کسی کو ندارن ره زردهشت
که خورشید تیغ از میان بر کشید	شب تیره گشت از جهان ناپدید
درشتی دل شاه و نرمی دلش	ندانی هویدا کند حاصلش

۳۰۱-۳۰۰ : تا ۵۵۲ || ۳۰۲ : رخت / لفع ، لفی ، لغت (ع فاقد) ؛ شاهنامه ص ۱۴۹۶ بیت ۹۴ || ۳۰۳ : تا ۳۰۰ ص ۳۰۴ : نفیسی ۱۲۷۴ (مأخذ ؟) || ۳۰۵ : تا ۲۶۸ || ۳۰۶ : / هویدا / لفع (منسوب به عنصری) ، لفی (ایضاً) ، لغت (ع فاقد) ؛ منسوب به عنصری ؛ در ن منسوب به دقیقی] ، فحم (عنصری)

۲۹۶ یکدگر : یکدیگر . اصل || ۲۹۷ دلیران و : دلیران . تا ۲۹۹ دامنش : دامن . تا ۲۹۸ بوذن : بودند . اصل || فروذن : فرودن . تا ۳۰۱ بمان شاذمان و : بما شادمان . تا ۳۰۶ ندانی : بدانی . لغت س || کنی : کند . لفع ، لفی

بپایان شد این روزگار صیام برون جست این دیو طبعی ز دام
 گرایذون که من خشم و کین آورم بلند آسمان بر زمین آورم
 ۳۰۹ تو گفتی که از خون گردنکشان همی غرق خواهد شدن آسمان
 چنین جنگ و کین خواستن در جهان نکردست کس از کهان و مهان
 بتندی چنان است بالای او که با آسمان است پهنای او
 ۳۱۲ چنان تند بد برج و باروی او که پرنده را ره بند سوی او
 چو بینائی دیده بی رنج راه رسیدی بهر جا که کردی نگاه
 سپهرا ز بد ویژه او داشتی برزم اندرون نیزه او کاشتی

۳۱۵ دو سه بار بر يك درم جار سم

۳۰۷ : شرح قصیده ابو الهیثم ص ۳۱ || ۳۰۸ : تا ه ص ۵۸۳ || ۳۰۹ : تا ه ص ۶۸ ||
 ۳۱۰ : تا ه ص ۲۰۴ || ۳۱۱ : تا ه ص ۴۷۸ || ۳۱۲ : تا ه ص ۴۴۰ || ۳۱۳ : عر ||
 ۳۱۴ : / ویژه / لغت (فقط در س) : شاهنامه ص ۱۵۰۷ بیت ۱۹۶ || ۳۱۵ : عر (فقط
 يك مصراع)

۳۱۰ : کس : کسی . تا ه || ۳۱۲ : پرنده : بر رنده . تا ه || ۳۱۳ : دیده : دیده . عر ||
 ۳۱۴ : سپهرا ز بد : جهان از بدان . شاهنامه || کاشتی : داشتی . شاهنامه || ۳۱۵ : کذا
 در عر

(ضمیمه)

- ☆ بر خیز وبر افروز هلا قبله زردشت
 بنشین وبر افکن شکم قائم بر پشت
 ☆ بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار
 ناچار کند روی سوی قبله زردشت
 ☆ من سرد نیایم که مرا ز آتش هجران
 ۳۱۸ آتشکده گشتست دل و دیده چو چرخشت
 ☆ گر دست بدل بر نهم از سوختن دل
 انگشت شود بی شك در دست من انگشت
 ☆ ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه
 خواهم که بنفشه چمن از باغ تو يك مشت
 ☆ آن کس که ترا کشت ترا کشت و مرا زاد
 ۳۲۱ و آن کس که ترا زاد ترا زاد و مرا کشت
 ☆ تو آن شب رنگ تازی را بمیدان چون بر انگیزی
 عدورا زود بنوردی بدان تیغ بلاکستر

...

- ☆ باندك روزگار ای شه دو چیزم داد بخت تو
 یکی لفظی خرد رتبت دوم طبعی سخن گستر

۳۱۶-۳۲۱: منسوب به عسجدی (مف)، دقیقی (در سفینه‌ها: نفیسی ۱۲۷۴-۱۲۷۵)؛

۳۱۶-۳۱۹: منسوب به سنائی (دیوان سنائی، چاپ مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۰ ش، ص ۷۷۰) ||

۳۲۲-۳۲۳: از ابیات ازرقی (دیوان ازرقی، چاپ نفیسی، تهران ۱۳۳۶ ش، ص ۱۹۱۰،

بیت ۲۴۰ و بیت ۲۵۱)؛ منسوب به دقیقی در مع ص ۲۱۵، بغلط

- ۳۲۴ ☆ در باغ گل فرستد هر نیمشب عبیر وز شاخ عنعلیب بسازد همی صغیر
 ☆ رخسار آن نگار بگل برستم کند و آن روی را نماز برد ماه مستنیر
 ☆ ای آفتاب چهره بتزاد سروقد کز زلف مشک باری وز نوک غمزه تیر
 ۳۲۷ ☆ بنگاشته چنین نبود بر بتان چین تمثال روی یوسف یعقوب بر حریر
 ☆ از برک لاله دولب داری فرازوی يك مشت حلقه زره از مشک واز عبیر
 ☆ کوئی که آزارپی زهره نگار کرد سیمینش عارضین و براو کیسوان چوقیر
 ۳۳۰ ☆ کوئی کمند رستم گشت آن کمند زلف کز بوستان گرفته گل سرخ را اسیر
 ☆ کوئی خدایش از می چون لعل آفرید یادایگانش داذه زیاقوت سرخ شیر

☆ ای خواجه گر بزرگی و اشغال نی ترا
 بر گیر جاختوك و برو می درو حشیش

☆ آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد
 زیرا لقب گران نبود بر دل فغاك ۳۳۳

☆ ای همچو پك پلید و چنو دیده ها برون
 مانند آن کسی که مر اورا کنی خبك
 ☆ تا کی همی در آئی و کردم همی دوی
 حقا که کمتری و فزا کن تری ز يك

۳۲۴-۳۳۱ : منسوب به منجيك (مف) ، دقیقی (در سفینه ای : نفیسی ۱۲۷۹) || ۳۳۲ :
 ر . ك . شهید بیت ۴۲ || ۳۳۳ : منسوب به منجيك (لفج ، افی ، لغت ، بلغت «فغاك» ، دقیقی
 (فج ، فم ، فش) || ۳۳۴-۳۳۵ : در فرهنگها بلغت «بك ، پك» ؛ منسوب به لبیبی (فحل) ،
 فش ؛ در لفج بیت ۳۳۴ منسوب به لبیبی و بیت ۳۳۵ منسوب به خسروانی ؛ در لفی بیت ۳۳۴
 منسوب به لبیبی و بیت ۳۳۵ منسوب به خسروی) ، دقیقی (لغت ن ؛ فقط بیت ۳۳۴) ، «سیمجور»
 (لغت س) ، رودکی (فش)

☆ ز بس بر سختن زرش بجای مادحان هزمان

ز ناره بکسلد کپان ز شاهین بکسلد پله ۳۳۶

☆ ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری دم زن زمانکی وبر آسای و کم گری
 ☆ این روز و شب گریستن زار بهر چیست نه چون منی غریب و غم عشق بر سری
 ☆ دردا جدا بماندم و در غم عشق یار من زین توانگرم که مباد این توانگری ۳۳۹
 ☆ یاری گریذم از همه خلقان پری نژاد زان شذز پیش چشم من امروز چون پری
 ☆ لشکر برفت و آن بت لشکر شکن برفت هرگز مباد کس که دهد دل بلشکری

☆ جهاننا همانا فسوسی و بازی که بر کس نیائی وبا کس نسازی ۳۴۲
 ☆ یکی را نعیمی یکی را جحیمی یکی را نشیبی یکی را فرازی
 ☆ چرا زیر کاند بس تنگ روزی ؟ چرا ابلهان راست بس بی نیازی ؟
 ☆ چرا عمر طاووس و در آج کوتاه ؟ چرا مار و کرکس زید در درازی ؟ ۳۴۵
 ☆ صد و اند ساله یکی مرد غرچه چرا شصت و سه زیست این مرد غازی ؟
 ☆ اگر نه همه کار تو باژ گونه چرا آن که ناکس تر او را نوازی ؟

۳۳۶ : از ابیات فرخی (دیوان فرخی ، چاپ عبد الرسولی ، تهران ۱۳۱۱ ش ، ص ۳۵۲ ،
 س ۲) ، منسوب به فرخی (لفج) ، دقیقی (لفت ن) | ۳۴۱-۳۳۷ : از ابیات فرخی (دیوان
 فرخی ، چاپ عبد الرسولی ، ص ۳۸۲) ؛ منسوب به دقیقی (لا ، عر ، اته) ؛ عر گوید که
 باسم عمید کمالی (کذا) هم نوشته اند || ۳۴۷-۳۴۲ : ر . ک . مصعبی بیتهای ۱۱،۷،۲-۱۴

میسری

دانشنامه

(مثنوی بیحر هزج ؛ منتخبات)

[ستایش خدا]

- | | | |
|----------------------------------|--------------------------------|------|
| بنام پاك داذار جهان است | که بخشایا ودانای نهان است | ۱ ب |
| خدای بر شده هفت آسمان است | خداوند زمین و آن زمان است | |
| ز اندیشه مر اورا دو [رد] انم | ره دانستش چونین توانم | ۳ |
| هر آن چیزی که یزدان آفریدست | از آن خوز کرد کار خوز بدیدست | |
| نه اندر جای و نه جای و نه بر جای | نه بر جائی کز او می جای بر پای | |
| روا ناید که هرگز جای گیرد | و یا خوز جای را هرگز پذیرد | ۶ |
| نیازش کر سوی جا اوفتازی | که کم بذ جای چون او ایستازی | |
| پس آنکه کر بذی جائی بکارش | همیشه همچنو بایست یارش | |
| که تا او بوز بی دستور بودست | ز مانستن بچیزی دور بودست | ۹ |
| همه کوهر هر آنچ او جایگیر است | و کوهر خواندش نادل پذیر است | |
| وجوهر آن بوز کوچای رنگ است | سیک باشد همی گر نه بستک است | |
| نه خوب آید همی کر تنش خوانم | زبان را بر چنین گفتار رانم | ۱۲ آ |
| نه تن باشد که پهنائی ندارد | ابا آن ژرف و بالائی ندارد | |
| کجا تو پاره هارا کرد کردی | فراز يك دگرشان باز بردی | |
| اگر بالا و پهنه کردش آید | بذآنکه کر تنش خوانی بشاید | ۱۵ |
| یکی تنها که نه خفته نه بیدار | یکی نادید [ن]ی از چشم و دیدار | |

۷ نیازش : بنارش . اصل || چون او : چون . اصل || ۸ همچنو : همچونو . اصل || ۱۰
 هر آنچ او : هر آنچه او . اصل || ۱۳ پهنائی : تنهایی . اصل || ژرف و بالائی : ژرف بالای .
 اصل || ۱۴ پاره ها : بارها . اصل

- چرا بینید آن کو آفرینید
اگر بوزی روا کش کس بدیدی
نشایستی که هرگز يك زمان نیز
که هر چش دیدنی داند و خوانند
بدانکه کش بینی کر بکوشی
ترا زو باز دارنده چهار است
یکی آن کو بزیر پرده باشد
دگر دارد پس سرت ایستادن
مگر کز کالبد این دو بیاید
سیم چیزی که دور آید زدیدن
چهارم آنکه بر چشم نشیند
همه تن هرچه او دور است و نزدیک
نخواند تن خدایش را خردمند
خدائی رازدان و رازدار است
مر او را کر کسی انباز بوزی
اگر انباز چون زو راز یابد
خدای ما بزرگ و کامکار است
ابی همتا و بی یار است و دستور
همیشه او بد این دیگر همه نو
همین چیزی کجا بینی سپهر است
ستاره باز بنکر زود بندیش
- نکار و چون نگارنده نبینید؟
و کر دیدار کس زی اورسیدی
بچشم هیچ کس بوزی نهان نیز
و یا خون دیدنش هرگز تواند
خودم می آن بگویم کر نیوشی
که چشم دیدن او را نیارست
ببرده قنش پنهان کرده باشد
نیارد چشم تو زی وی فتادن
کر او را کالبد خوانی نشاید
بزو دیدار نتواند رسیدن
وتا چشم تو سوی او نبیند
مر او را تن بزرگ است ارنه باریک
که همچون ما بوز هرچ او نموند
ابی دستور و بی انباز و یار است
مگر کش زو بچیزی راز بوزی
بدانش راز او را باز یابد
نشانش بر یکانی بر هزار است
همیشه زینچنین گفتارها دور
نشانش کر بخواهی نیک بشنو
که جای گردش ماه است و مهر است
نوی را زو نشان آید ترا پیش

ب ۲

۱۷ آفرینید: آفریند. اصل || نبینید: نه بیند. اصل || ۲۱ بدانکه کش. کذا در
اصل: شاید بدان که اش || خودم: خودم. اصل || ۲۵ کز: کر. اصل || بیاید
بیاید. اصل || ۲۶ سیم: سیوم. اصل || ۲۹ نخواند: بخواند. اصل || ۳۳ خدای.
خدایی. اصل || ۳۷ بندیش: بدیش. اصل

- ۳۹ ویا گاهی بهم که دور باشند بر این سان سال و مه رنجور باشند
که گری یکدیگر هردو فرازند ویا نه يك ز دیگر دور بازند
- ۴۲ که دوری کم شون نزدیکی آید بهم دوری و نزدیکی نشاید
که هر چیزی که گاهی هست و که نیست نوی را بیشتر زینش کوه نیست
- ۴۵ دو چیز است این که گردون زور هانیست ز دوری یا ز نزدیکی جدا نیست
چو پیدا شد که این هر دو بوز نو هم این گردون نو آید زون بگرو
- ۴۸ جدا بوزن يك از دیگر نیاریم جدا نائی تو از من یا من از تو
چنین بوزیم و چونین بوز باید که از ناکام هر دو جفت و یاریم
- ۵۱ چه آن کش در بیابان جای تنهاست چه آن کش زیر قعر ژرف دریاست
چه او زیر زمین اندر نهان است چه اندروای زیر آسمان است
- ۵۴ خدای دادگر هم داد فرمای بدوزخ کرد مر بیداد را جای
بوز پاداش از آورده تو و پادافراة نیز از کرده تو
- ۵۷ سزای صد هزاران آفرین است که او یزدان کیهان آفرین است
همه نور از پی بخشایش آید سخن را نام او آرایش آید

۳ ب

۳۹ سال و مه : سال و . اصل || ۴۱ هر نشان است : نشانت . اصل || ۴۵ یا ز : باز .
اصل || ۵۱ تنهاست : تنهاست . اصل || ۵۵ پادافراة : بادافراة . اصل || نیز از : نیز
اصل

[ستایش پیغمبر و آل او]

درویش بر محمد صد هزاران پس آنکه بر همه فرخنده یاران
 درویش بر علی هرچ آن نکوتر و بر جفت وی آن پاکیزه دختر
 پس آنکه بر حسین و بر حسن بر فرزندان ایشان تن بتن بر ۶۰

[در دانش]

ستون هر چه از دانش چهار است دوز آن همواره مردم را بکار است
 نخستین زو ستاره کش بدانی همه آئینهای او بخوانی
 ۶۳ بدانی سر بسر رفتار او را ز نیکی و بدی کردار او را
 دگر دانش ترا گویم کدام است مر او را هندسه زی روم نام است
 شمردن کر نه پیمودنش بنیاد جهان از دانش او هست آباد
 چه چاه است و چه بالای بلند است برون آرد پیمودن که چندان است ۶۶
 سیم دانش پزشکی دانش تن که تن را داشتن بهتر ز جوشن
 چهارم دانش دین خدائی کز او یابد تن از دوزخ رهائی
 ستاره کر ندانی زو کزیر است و کر چه دانش خوب و هزیر است ۶۹
 جهان پیمودن ار چه سوزمند است هم آن کس کش نداند بی گزند است
 پزشکی را و دین را کر ندانی زبان است این جهانی و آن جهانی
 یکی تن را ز بیماری سپوزد دگر جان را بدانش بر فروزد ۷۲
 پزشکی دانشش تن را پناه است و دین دانستنش جان را سپاه است
 و گرچه دین زهر دانش گزیدست که جان را رستن از بزها پدید است
 هم او را از پزشکی نیست چاره نماند با درستی کس هماره ۷۵
 کسی کش درد و بیماری گزاید بسوی دانش دین کی گزاید ؟

آ ۴

۵۹. هرچ آن : هر چه آن . اصل || ۶۲ آئینها : آئینها . اصل (کذا) || ۶۷ سیم :
 سیوم . اصل || ۷۲ سپوزد : بسوزد . اصل || ۷۳ دانشش : دانش . اصل || ۷۶ گزاید :
 گزاید . اصل || کی : که . اصل

همه سرمایه او تن درستی زیان از درد و بیماری و سستی
 ۷۸ تنی باید درست و راست کردار نه با ریش و نه با درد و نه بیمار
 که دین ایزدی بتواند آموخت بدانش جان خون بتواند افروخت
 [در تألیف کتاب]

- ۸۱ چو بر پیوستنش بر دل نهادم فراوان رایها بر دل گشادم
 که چون گویمش من تا دیر ماند و هر کس دانش او را بداند ؟
 بگویم تازی ار نه پارسی نغز ز هر در من بگویم مایه و مغز ؟ ۴ ب
 ۸۴ و پس گفتم زمین ماست ایرانم که بیش از مردمانش پارسی دان
 و گر تازی کنم نیکو نباشد که هر کس را از او نیرو نباشد
 دری گویمش تا هر کس بداند و هر کس بر زبانش بر براند
 کنون پیر خردمندش بخواند همه راه پزشکی زو بداند
 ۸۷ ز روی دانش این را کار بندد همی خواند از او هر چش پسندد
 و بر نا خواندش مر خرمی را کر او شاذان شود جان غمی را
 چو از پیری بسوی او رسد رنج سوی خویش از پزشکی یابد او گنج
 ۹۰ مگر این نامه را با سوژ بسیار همانند بر زبان بر رفته هموار
 سوی پیر وجوان بر گفته ماند همیشه بر زفان بر رفته ماند
 بدان این نامه را کوتاه کردم که هر کس را سوی او راه کردم
 ۹۳ که گر بسیار بوذی سیر ماندی که بر خواندش مردم دیر ماندی
 چو از پیوستنش پردخته گشتم بدرهای پزشکی بر گذشتم
 من این گفتار را اندام دادم و دانش نامه اول نام دادم
 ۹۶ من این را گفتم اندر ماه شوالی ... بشصت و سیصد و هفت آمده سال

۸۰ پیوستنش : پیوستنش . اصل | ۸۵ بر زبانش بر : بر زبانش پر . اصل | ۸۸ خواندش :

خواندش . اصل | ۹۰ مگر : و کر . اصل | ۹۴ پیوستنش : پیوستنش . اصل | ۹۵

دانش نامه : دانش نام . اصل

[ستایش شاه]

- آ ۵ فراوان با دلم اندیشه کردم خردمندی و دانش پیشه کردم
 که بگزینم شهی دانا و بیزار که هست این خوب دانش را خریدار
 بند این جز سیه سالار ایران کز او آباد شد ایران بیران ۹۹
 بدو مر شاهیان را عزّ و کام است ببینی ناصر دولتش نام است
 بده گونه فروزی بر شهان بر چنو باید نگهبان بر جهان بر
 نخستینش خرد کو هست مایه دوم دانش کز او یابند پایه ۱۰۲
 سیم نیکی چهارم چرب گوئی و پنجم دان ششم نیک خوئی
 وهفتم مردی وهشتم سواری نهم رازی دهم هم بردباری
 از این هر يك شدست او داستانی میان رازمردان چون نشانی ۱۰۵
 از این هر ده هنر پیدا کنم من یکایک خوب پس بنمایم من
 خردمندی همیشه جوشن او بدو دارن روان روشن او
 بدو دارن جهان روز و شبان راست نه چون کارمه دارن شبان راست ؟ ۱۰۸
 بدو از ناشنوده گشته آگاه تواند برد سوی نابذه راه
 بدو نادیده را چون دیده بیند چنان چون پیش چشم دیده بیند
 فرون باید خرد آن را که فرمان که درد مهتری را زوست درمان ۱۱۱
 سپهبدرا خرد مهتر سپاه است وبهتر گنج و افزون تر پناه است
 اگر مرد از خرد یابد همی گاه شه ما بر جهان شاید شهنشاه
 نکو گفتست نوشروان بخوانش که مردم و بون ارزش بدانش ۱۱۴
 علی نیز این بتازی باز راند که مردم را بها چندان که داند

ب ۵

۹۹ سیه سالار : سیه سالار . اصل || ۱۰۳ سیم : سیوم . اصل || چرب گوئی : چرب گوئی .
 اصل || ۱۰۴ مردی و : مردی . اصل || ۱۰۵ رازمردان : زاد مردان . اصل || ۱۰۶
 پیدا : پیدا . اصل || ۱۰۷ بدو دارن : بدو دارد . اصل || شاید « بدو پایذ » ؟ || ۱۰۸ روزو :
 رووزو . اصل

- کسی کورا بهایش است و ارزش
بهای مرد اگر با دانش آید ۱۱۷
- همه نیکی کنند نیکی سگالد
ز بس نیکی که بر دل بر گمارد
- شنودستم که گر نیکی بجیحو
بنیکی یابد این هر دو جهان مرد ۱۲۰
- شهان را گر به آید نیک خواهی
نوازنده زبان چرب کویش ۱۲۳
- مر اورا هر کجا آزان مرد است
سخن بران تراز شمشیر تیز است
- زبان تیز با آن پرسش گرم ۱۲۶
زبان چرب با گفتار شیرین
- ز گفتار نکو دشمن نیاید
بر این بر داستان موبد نکو گفت ۱۲۹
- اگر نانت نباشد کندمین روی
گر آن کو چرب گوید شاه زیبذ
- چگونه پیشه دارد ؟ نیک خوئی ۱۳۲
دل و کوشش بدان کس داذ خواهد
- همه کردار و فرمانش بداذ است
ز شاه کامران بیدان ناید ۱۳۵
- که بیدازی نشان ناتوانیست
همیشه داذرا بنشسته باشد
- بکار دانش افزون کرد برزش
که زرین بهای شاه باید
- ز نیکی بر پشیمانی که نالذ ؟
گناه آیدش هر مردی که دارد
- بیندازی بیاید زو بیرون
کسی دیدی که بر نیکی زیان کرد ؟
- جهان را اوست شایسته بشاهی
کز او چون موم کشته سنگ و رویش
- بگفتار نکو چون بنده کردست
که با شمشیر مردان هم ستیز است
- دل آزاد مردان را کند نرم
ز دل آزادگان را بر کند کین ۱۳۶
- وز او با دوست نزدیکی فراید
که بنشست او بخوان بر با کوی زفت
- سخن باری بخوان بر کندمین کوی
کلاه شاه ما بر ماه زیبذ
- ابا آن نیک خوئی نیک گوئی
که نزدیک وی آید داذ خواهد
- تو گوئی داذرا یزدانش داذست
و گر بیدازی آید زو نشاید
- نشاید ز آن کسی کش کامرانست
درش بر مردمان نایسته باشد

۱۳۸ سرشتش خوی نیک وسازگاری ابا یاران همیشه نیک یاری
 شه مارا هنرها بی شمار است گرش پیدا کنی بسیار کار است
 [در ترکیب مردم]

کنون این نامه را آغاز کردم در کار پزشکی باز کردم
 نخستین باب در ترکیب مردم از آن هرچ آن گزیده یاد کردم ۱۴۱
 خدای غیب و آن آشکارا ز نطفه آفریدست این نگارا
 بلطفش کرد صورت را پیرکار در او موجود هر طبعی بمقدار
 در او بسته دویست و چل و شش لخت بقدرت استخوان بر یکدگر سخت ۱۴۴
 بر او بر گوشت بینی گستریده پی ورکها بدو اندر تنیده
 ورکها سیصد و شصت است بی شک خردمندش همه دانسته يك يك
 غذا را جسم زین رکها ستاند بنیروی عصب رفتن تواند ۱۴۷
 عظامش گوشت را بر جا بدارد همه قوت بیکدیگر سپارد
 جگر همچون سپه سالار باشد غذا را معده چون انبار باشد
 دلش میر تن است و معدن جان و مغزش چون وزیری عقل بازان ۱۵۰
 سرش چون خادمی باشد بخدمت نیاساید و تن زو در سلامت
 سپزش چون یکی زندانی دان که جای تنگ بروی گشته زندان
 نبینی طبع وی زین چار بیرون گش زرد و سیاه و بلغم و خون ۱۵۳
 همه خشکی و گرمی طبع این زرد سیه را طبع هم خشک است و هم سرد
 ز خون جز تری و گرمی نیاید ز بلغم تری و سردی فزاید
 یکی را زین همه گر زلت آید بجسم مردم اندر علت آید ۱۵۶
 چنان کین طبع گردد باد باروی همی گردد سوی علت نهذ روی

۶ پ

۷ آ

۱۴۲ آشکارا : کامکارا . اصل || ۱۴۴ چل : جل . اصل || ۱۵۰ معدن : معده . اصل ||

۱۵۲ زندانی : زندانی . اصل || ۱۵۷ گردد باد باروی . کذا در اصل : ؟

- ۱۵۹ جگر جای کش زرد است جمله از او آرن بمعده درد جمله
سپرزش مسکن طبع سیاه است و دردش را همه بر کله راه است
سرش هم جای بلغم اندر این دل فسادش در دماغ و در مفاصل
همه سلطان خون با خطررا بر گها در مضرت مر جگررا
۱۶۲ وقوت در تن مردم چهار است همه بر جای خون در باقرار است
یکی را جاذبه خوانند آن است طعام از وی بمعده تازیان است
دگررا ماسکه گفتند مارا که با دارن بمعده چیزهارا
۱۶۵ سیم را هاضمه خوانند آنرا که بگوارید سنگ واستخوان را
چهارم مبرزه خوانند ازیرا که بگوارن برون آرن غذی را
و طبع جاذبه جمله ز صفرا و آن ماسیکه جمله ز سودا
۱۶۸ و طبع هاضمه نرم است و گرم است و آن مبرزه سرد است و نرم است
ز زهره جاذبه نیرو ستاند و جذب چیزها می زو تواند
و نیرو ماسکه را از طحال است بنیروی طحالش این فعال است
۱۷۱ جگر نیرو دهد زی هاضمه زون بدان قوت طعام از معده پالود
و قوت مبرزه را از عضل شوون عصب با این عضل هر دو یکی بون
بر این اشکال باشد روزگارا پدید است اندر او طبع چهارا

[پند و نصیحت]

- ۱۷۴ تو یا شاگرد تا دانا نگردی بهر نیک و بدی بینا نگردی ۲۱
بنشناسی کم و بیشی علت بهر دردی ندانی کرد حیل

۱۵۸ جمله : جمله . اصل || ۱۶۰ (مصراع اول) . کذا در اصل || ۱۶۳ تازیان است :
تازاناست . اصل || ۱۶۵ سیم : سیوم . اصل || ۱۶۶ غذی را : غدیرا . اصل || ۱۷۰ طحال
است : طخالست . اصل || طحالش : طخالش . اصل || ۱۷۱ پالود : بالود . اصل || ۱۷۲
شوون : بود . اصل || ۱۷۴ تا دانا : تا دا . اصل

۱۷۷	ندانی بی گمان حرکت وشهوت بسی نامه بر استاذان نخوانی	۱۷۷	وطبع دردمندان نبض وقوت وداروها همه يك يك ندانی
۱۸۰	نداری هر چه میبینی همه یاد ز يك دارو بدیگر در گذازد	۱۸۰	وبسیاری نکردی کرد استاذ نبینی کو بپیشت دارو سازد
۱۸۳	نگردی نزد استاذان ستوده از او بسیار عیب آید ابر تو	۱۸۳	نگردد بر تو بسیار آزموده نباید کردنت ترکیب دارو
۱۸۶	ودانا مردمان را نیز دیدی وتدبیر نکو وبردباری	۱۸۶	کزاین دانش که گفتم بررسیدی نصیحت بایدت با هوشیاری
۱۸۹	که تا بر حکم جان حاکم بشاید وطب نامه بسی اندر نوشتی	۱۸۹	ودور از طبع وطبعی راست باید که با تدبیر ورای و علم گشتی
۱۹۲	نصیحت کن مر اورا رنج بر دار مگر یابی ز درد وی نشانی	۱۹۲	پس آنکه کر بپیش آیدت بیمار بر بیمار بنشین تو زمانی
۱۹۵	بيك هفته چه کرد وتاش چون خورد نکه کن نيك اندر رنگ رویش	۱۹۵	پیرسش از غذاها پیش از آن درد نشان دردها جمله بجویش
	ز طبعش بررس واز ضعف وشهوت نشانش خود در او اندر پدید است		ز نبضش بررس واز بول وقوت کر اورا درد از پری رسیدست
	وکر بینی بگو تا رک کشاید بباید بست اسهالش بحیلت		مر اورا داروی اسهال باید کر استفراغش آوردست علت
	نگر بر بیهذه حکمی نرانی نگردد ز احتما بد حال يك کس		هر آن علت که اصلش می ندانی مر اورا احتما فرمای خود بس
	ز داروها بجمله احتما به		نباشد هیچ دارو ز احتما به

۱۷۹ نبینی : نبی . اصل || ۱۸۲ کز این : کرین . اصل || ۱۸۴ (مصراع اول) . کذا
در اصل || ۱۸۶ رنج : درنج . اصل || ۱۹۱ پری : یری . اصل || ۱۹۲ نبینی : نبی .
اصل

- ۱۹۸ که خود بیمار را ز آن احتما درد بر او غلبه بسی کمتر توان کرد
و آن کس را که او خود تن درست است هنوز اندر تنش علت نرستست
مر او را احتما از درد مندان موافق تر بود بشیوش برهان
نیارد احتما او را بستنی و باقی دارد او را تن درستی
-
- ۲۰۱ کسی کو پیش تا استاذ گردد بجان خویش بر ناشاذ گردد آ ۲۷
از این نامه کسی را دارو سازد ز يك دارو بدیگر در گذازد
گر از داروش کس را غم فزاید درستی را بیماری نماید
۲۰۴ من از مزد و بزه بیزار گشتم ز خواب جهل من بیدار گشتم
من او را خصم کردم روز محشر ز جورش داد خواهم پیش داور
گناه من پیش ز آن کین يك گناه من بیهوده بگردن بر بخوام
۲۰۷ گرم یزدان بفرماید جزا را نبیند جز ز من کس مافرا را
الهی بر تن من بر بیخشای ز دل زنگار بیراهیم بزدای
مرا توفیق ده تا بر زبانم بجز از راستی چیزی نرانم
۲۱۰ بگفتیم آنچه ما را سوزمند است و نا گفته شد آن کروی گزند است
کنون از موی سر تا ناخن پای بگویم درد با دارو بيك جای

[در صرع]

- ۲۱۳ گر از بلغم کسی مصروع گردد که دندان بر لبانش بر بیندند آ ۳۲
علاجش زود معده پاک کردن یکی شربت ز قاقایا بخوردن
و گر نه حب یاره باید او را مگر از قاقایا به شاید او را

۱۹۷ درد: کرد. اصل || ۲۰۵ کردم: کردم. اصل || ۲۰۶ بخوام: نخواهم. اصل ||
۲۰۷ مافرا را: گذا در اصل || ۲۰۸ بیراهیم: می راهیم. اصل || ۲۱۰ نا گفته: یا گفته.
اصل || ۲۱۱ درد با: درد را. اصل

- گر از سودا بوز لختی فتمون بیارذ از تنش سودا بیرون
 و کر معجون صرع آری بوز به که وی مصروع را خود زین همه به ۲۱۶
 سداب تررا دایم بهر حال بینبویانش ودر بینی همی مال
 و کر نه غالیه کر مشک و عنبر بینبی باز کن اندای بر سر
 کر از خون باشد این صافن کشایش و کر نه کو حجامت کن ز پایش ۲۱۹
 ضمادی از نبیذ و علك و سنبل ز علك رومی واز لختکی گل
 بیامیز و بمعده بر طلی کن ز شیر و تره ها کو احتما کن

[معجون الصرع]

- ۳۲ ب از این معجون دیگر گو همی خور که این مصروع را نیک است و در خور ۲۲۲
 ز غاریقون و وج و زنجبیل آر سطو خود دوس باید نیز بسیار
 و سنبل جوی و پلپل لختکی خواه و این با انگبین جوید بر او راه
 بکوب و بانگبین اندر بیامیز شود معجون خوش نه تلخ و نه تیز ۲۲۵
 از او هر بامدازی گو همی خور بوزن يك درم کر نیز کمتر

[در خناق]

- ۵۵ ب کسی کورا کلو بر هم بیند چنان کآبی فرو رفتن ننگنجد
 نه آواز از کلو وی بر آید خیورا خود فرو بردن بیارذ ۲۲۸
 خناق است اندر این غفلت نباید که غفلت کردنش علت فزاید
 کر از خون باشد و یابی نشانش دو چشمش سرخ باشد با رخانش
 ز اول کو رک قیفال بکشای کلاب و سر که آنکه بر سر اندای ۲۳۱

۲۱۵ لختی : بختی . اصل || ۲۱۷ بینبویانش : بینبویانش . اصل || ۲۲۱ بیامیز : بیامیز .
 اصل || تره ها : ترها . اصل || ۲۲۴ پلپل : بلبل . اصل || جوید بر او : جوید برد .
 اصل || ۲۲۸ وی بر آید . کذا در اصل : شاید « خود بر آرد » یا در مصراع دوم « فرو
 بردن نشاید »

ز آب توت اورا غرغره ساز	و نوشاذر بدو در نیز بگذاز	
گر از کشنیز تر آبی برون آر	بآبش غرغره فرمای بسیار	
طبیعت نرم دارش بآب آلو	بمغز لکور و خرماى هندو	۲۳۴
و گرنه شیشه‌ای بر کردنش نه	کلو از هم برانگیزد شون به	
پس آنکه لختکی کشکاب باید	بکشکابش کلو از هم بر آید	
و گرنه تخم حرمل در کلو دم	ز تخم ترب این دردش شون کم	۲۳۷
گر از بلغم بوز وی را نشان است	لعابش از دهن دایم روان است	آ ۵۶
علاجش غرغره باید بخردل	بآب انگوین هر روز ز اول	
ز هر لونی کش این علت بیاب	ز نوشاذر نگر تو بر نقابی	۲۴۰
چه از خون و چه از صفرا چه بلغم	ز نوشاذر نگر در حلق وی دم	

[خانمه کتاب]

من این نامه بکام دل بگفتم	بسی علم اندر این نامه نهفتم	۱۶۱ ب
نشان دردهای گونه گونه	بگفتم من ترا چون و چگونه	۲۴۳
علاج دردمندان نیز گفتم	بهر دردی علاجی چند جستم	
ونام دارو و هم طبع دارو	در این نامه بگفتستیم هر دو	آ ۱۶۲
زمطبوخ و حبوب و قرص و معجون	گوارشهای پاک و نیک موزون	۲۴۶
لعوق از چند گونه با طریفل	شراب از چند گونه با سفرجل	
طلی و شافه‌های تیز و مرهم	ضماد و سرمه‌های نیک محکم	
سقوط از چند گونه چند روغن	سفوف از چند گونه چند سوزن	۲۴۹

۲۳۳ آبی : آبی . اصل || ۲۳۴ بمغز : بمغز . اصل || لکور . کذا در اصل || ۲۳۹ زازل :
 راول : اصل || ۲۴۷ طریفل (۲) : طریفل . اصل || سفرجل : سفرجل . اصل || ۲۴۸
 شافه‌های : شافه‌های . اصل || سرمه‌های : سرمه‌های . اصل || ۲۴۹ سقوط : سقوط . اصل

ز یاره چند گونه چند تریاك	سموم از چند گونه گفتهام پاك
سرشته چند گونه چند پخته	غذای دردمندان نیز گفته
نماند اندر جهان از دارو و درد	ز تر و خشك نیز از گرم و از سرد ۲۵۲
كه نه در نامه‌ام در یاد کردم	بسی دلهای غمگین شاذ کردم
ولیکن مرگ را چاره ندانم	بجای مرگ بیچاره بمانم
طیب ار مرگ را چاره توانیذ	نخستین خویشتن را زو رهانیذ ۲۵۵
بدارو گر کسی از مرگ رستی	همه کیتی مگر دارو پرستی
حكیمان جهان هرگز نمردی	نه پاکیزه تن اندر خاك بردی
نه بقراط حكیم ونه فلاطون	نکردی مرگ بر اهرن شبیخون ۲۵۸
نمردی ارسطاطاليس وهرمس	نه بقراطيس دانای مهندس
نمردی نیز جالینوس فاضل	نكشتی دانش او پاك زایل
نمردی محمد زکری رازی	نکردی مرگ با او هیچ بازی ۲۶۱
وگر پیغامبران را وحی و تنزیل	رهانیذی ز مرگ ونیز جبریل
نمردی آدم ونوح وسلیمان	نكشتندی بزیر خاك پنهان
نه ابراهیم پیغامبر نه موسی	نكشتی مرگ هرگز کرد عیسی ۲۶۴
محمد خاتم پیغمبران بود	وهم نور زمین و آسمان بود
خداوند این جهان و آن جهان را	زمین را کستریذ و آسمان را
وهرچ اندر زمین و آسمان است	وهرچ اندر میان دو جهان است ۲۶۷
همه از بهر اویش آفریدست	من اوزرا دوستی را بر گزیدست
چو پیغمبر بهین مردمان مرد	همه کیتی بمرده باید اشمرد
گر از کس مرگ هرگز باز کشتی	مگر از مصطفی اندر گذشتی ۲۷۰
ندارد سوز نزد مرگ دانش	ونه بسیار عقل و آزمایش

۲۵۰ پاك : ناك . اصل || ۲۵۴ بیچاره : بیچاره . اصل || ۲۶۱ هیچ : هیچ . اصل || ۲۶۷

هرچ اندر : هر چه اندر . اصل (هر دو جا) || ۲۶۹ بهین : بهین . اصل

نه ملك و نه سپاه و خیل بسیار	نه مال و گنج خانه پر ز دینار	
نه دهقانی نه مردی نه سواری	نه تندی نه بزی نه بردباری	۲۷۳
بدان کز مرگ مارا نیست چاره	ونه از مرگ کس یابد کناره	
دلت بر مرگ بر نه یا خرمنند	بدرد و دردمندی باش خرسند	آ ۱۶۳
کز از دارو کسی بهتر نکردن	ودرد از داروت کمتر نکردن	۲۷۶
منه زین بر طبیبان تو بهانه	مگیر از سوی دارو تو کرانه	
بهر جائی طبیبان را نکه دار	مر ایشان را تو هرگز بر میازار	
مگر زایزد نباشد امر و فرمان	که بهتر کردن از داروی ایشان	۲۷۹
که با تدبیر تو تقدیر جبار	ن سازن به نکردن هیچ بیمار	
نه هر دردی ز دارو کشت بهتر	نه دارو هر کسی را هست درخور	
که درد مرگ باشد هیچ دارو	ندارن سوز با این دانش او	۲۸۲
که مرگ آید ندارن سوز تریاک	بوقت مرگ چه تریاک و چه خاک	
شکسته پای و درد سال فرسوز	ندارن مومیائی نزد او سوز	
خبر گفتست پیغمبر در این دو	بمرگ و هم بپیری نیست دارو	۲۸۵
و باشد دردهای آسمانی	که بی شک در علاج او بمانی	
مگر کس را بی اندازه گناه است	که نزدش دردها را بیش راه است	
و گر نه لعنتی زی او رسیدست	که ز آن لعنت مگر این درد دیدست	۲۸۸
و گر نه بر کسی بیدان کردست	ز بیدادیش کس اندوه خوردست	
دعا کردست بر وی زی خداوند	که یارب تو چنین بیدان میسند	آ ۱۶۳
خداوند این دغای او شنیدست	از اینش درد و بیماری رسیدست	۲۹۱

۲۷۵ بدرد و : بدرد . اصل || ۲۸۲ هیچ : هیچ . اصل || ۲۸۵ پیری : پیری . اصل ||

۲۸۷ بی : بی . اصل || بیش : بیش . اصل || ۲۸۸ لعنتی : بغیثی . اصل || لعنت : بغیث .

اصل || ۲۸۹ بیدادیش : بیدادیش . اصل

- ندارد سوز وی را هیچ درمان
مگر کاین را دعا و صدقه باید
به از صدقه نباشد هیچ درمان
الهی دردها را پاک یک سان
مکن مارا نیازومند دارو
بینجامید دانش نامه من
بسال سیصد و هفتاد بوزیم
خدای آسمان را شکر بسیار
درویش صد هزاران بر پیمبر
ابر بوبکر و عمر نیز و عثمان
ابر حیدر که باشد او چهارم
من از دویست و دو سه بر گذشتم
در این مدت بسی زحمت کشیدم
بسی نامه نبشستم بدستم
کنون آن نعمت دیرینه کم شد
مگر این نامه من دیر ماند
مارا یاز آوز ز ایزد بخواهد
هر آن کز نامه من شاد گردد
بر او واجب که مارا یاز دارد
- ۲۹۴ مگر کایزد فرستد امر و فرمان
که در دش بی گمان صدقه زدايد
که با ایزد به آید عهد و پیمان
بجمله از مسلمانان بگردان
نیاز ما همیشه باز زی تو
بر آمد زو مراد و کامه من
کز این نامه همی پردخته شویم
که مارا بهره داذ از عقل و گفتار
خداوند لوا و تاج و منبر
که کردش او بما بر جمع قرآن
که هست این دوستیشان یاز گارم
و دیوان جوانی بر نوشتم
جهان از چند گونه نیز دیدم
بسی نعمت ز هر گونه بدستم
نه دیر این دستگاه و آب کم شد
پس از من تا کسی این را بخواند
ز درد و محنت ورنجم بگاهد
نباید کاین بر او چون باز گردد
روان ما زمانی شاد دارد
- ۲۹۴
۳۰۰
۳۰۳
۳۰۶
۳۰۹

۲۹۲ هیچ : هیچ . اصل || کایزد : کیرد . اصل || ۲۹۳ کاین را : این کس را . اصل ||
 ۲۹۴ هیچ : هیچ . اصل || ۲۹۵ الی : الی . اصل || ۲۹۹ عقل و : عقل . اصل ||
 ۳۰۱ عمر : ظاهراً دسر ، در اصل || (مصراع اول بیت ۳۰۱) : از کاغذ و مرکب معلوم
 میشود که در اینجا متنی نوشته شده بود که بعداً محو شده و متن حاضر بجای آن نوشته شده
 است || ۳۰۵ بدستم : بدستم . اصل || ۳۰۶ کم شد : کم شد . اصل || ۳۱۰ شاد دارد :
 شاد گردد . اصل

نیاز آرد بگوید از دل پاک که یارب میسری بذ بوز و ناپاک
 ۳۱۲ الهی رحم تو بیش از گناهش من او را آمدم پیشت بخواهش
 بیمارزی گناهش را برحمت بر او بر گستران جاوید نعمت
 پذیر با ماذر و با دوزمانش بیمارز و همه اهل زمانش
 ۳۱۵ و نیز آنرا که این نامه بخواند دعائی زی نویسنده رساند
 بطب اندر از این به من ندیدم ازیرا گفتن این برگزیدم

فهرستها

رموزی که در فهرستها بکار رفته است :

ابوشکور بلخی	اش
ابوشعیب هروی	اشب
ابوالعباس عباسی و بنجانی	اعم
ابوالهینم کرکائی	اهک
حاشیه	ح
دقیقی	دق
شهید	ش
صفحه	ص
فرالای	فرا
محمد بن وصیف	مبو
مصعبی	مص
معروفی	معر
میسری	میس

فهرست ۱ نامهای کسان

- | | |
|--|--|
| <p>ابوالعباس (خواجه) : اع ۳۳
 ابوالعباس (عباسی) ربنجی : ص ۶۴-۷۷
 ابوالعباس زوزنی : اع ۶۳ ح
 ابوالعباس سوزنی (کذا) : ر . ک . سوزنی
 «ابوالعباس عنبر» : اع ۴۰ ح
 ابوالعباس مروزی : اع ۶۰ ح
 ابو عبدالله : ر . ک . ببدلی
 ابو عبدالله محمد بن احمد جهانی (ظ . جیهانی) :
 ش ۲۲-۲۳ ح
 ابوالعلاء ششتری : اع ۶۸-۶۹ ح
 ابوالمؤید : اع ۵۶ ح
 ابوالهیثم کرکائی : ص ۵۲-۶۳
 ابویوسف هروی : اشب ۱۲ ح
 اردشیر - آل اردشیر : دق ۱۴۲
 ارسطاطالیس : میس ۲۵۹
 ازرقی : معر ۴۱ ح ، دق ۳۲۲-۳۲۳ ح
 ازهر : دق ۱۳۰
 اسدی : دق ۱۲۹ ح
 اسکندر : ش ۱۰۳ ، دق ۱۲۲
 افریذون : ر . ک . فریذون
 افلاطون - فلاطون : میس ۲۵۸
 انوشیروان - نوشروان : میس ۱۴</p> | <p style="text-align: center;">الف</p> <p>آدم : محمد بن مخلد ، ۱ میس ۲۶۳
 آذر : مص ۶ ، دق ۴۲۹، ۸۹
 آهرمن : ر . ک . آهرمن
 ابراهیم : میس ۲۶۴
 ابلیس : دق ۱۵۸
 ابوبکر - بوبکر : میس ۳۰۱
 ابوالحرب - بلحرب : اع ۶۶
 ابوالحسن - بوالحسن : اع ۵۷
 ابوالحسین خارجی : ص ۵۱
 ابوحفص - ابی حفص : مبو ۸
 ابوسعید (محمد بن) مظفر (چغانی) : دق ۱۶ ،
 ۱۰۰، ۱۲۴؛ ابوسعید (ظ . ابوسعید) : ...
 دق ۱۴۷-۱۴۸ ح
 ابوسعید ابوالخیر : ش ۹۹-۱۰۰ ح
 ابوسعید محمد بن مظفر : ر . ک . ابوسعید
 ابوسلیک کرکائی : ص ۲۱-۲۲
 ابوسفیان - آل بوسفیان : دق ۹۳
 ابوشعیب هروی : ص ۱۲۹-۱۳۱
 ابوشکور بلخی : ص ۷۸-۱۲۸ ؛ ش ۳۷ ح ،
 ۱۰۵ ح ، ۱۰۶ ح</p> |
|--|--|

جیهانی : ر. ک. ابو عبدالله محمد

ح

حسن : میس ۶۰

حسین : میس ۶۰

حکاک : فرا ۳۴ ح ، اش ۵۷ ح

حنظله بادغیسی : ص ۱۲

حوا : محمد بن مخلد ۱

حیدر : دق ۱۲۵، ۹۲، ۹۱، میس ۳۰۲ : ر. ک.

علی

خ

خجسته : اش ۴۲۱ ح

خضر : دق ۲۲۸

خسرو : اش ۱۴۶، ۱۹۵، ۲۲۸، ۲۴۲، ۳۴۲،

۳۵۳، دق ۴، ۳۵، ۳۰، ۴۵ : خسروان :

مسعودی ۳، دق ۳۴

خسروانی : دق ۱۶۵ ح ، ۳۳۵ ح

خسروی : اش ۵۹ ح ، دق ۳۳۵ ح

خیام : ش ۱۰۱-۱۰۲ ح

د

دارا : دق ۱۵۷، ۲۱

دقیقی : ش ۱۴۱-۱۷۷ : مصر ۲-۱۴ ح ، ش

۴۲ ح ، دق ۲۰۵، ۱۴۰

دمنه : مصر ۱۵

ذ

ذوالفقار : ش ۸۹

ر

رافع : مبو ۸

اورمزد - اورمزدی : ش ۷

اهرمن : ش ۹۱ : آهرمن : ش ۷، دق ۱۸۲،

۲۳۷

اهرن : میس ۲۵۸

ایاس : مبو ۲۳

ب

برمایون : فرا ۲۱، دق ۱۴

بسام کورد : ص ۱۶

بعبدلی : مصر ۶

بقراط : میس ۲۵۸

بقراطیس : میس ۲۵۹

بگزین ملک : اعم ۹

بلعرب : ر. ک. ابوالحرب

بوبکر : ر. ک. ابوبکر

بوسعد : ر. ک. ابوسعد

بوسفیان : ر. ک. ابوسفیان

به افزای : اش ۱۸۸

بهرامی : ش ۲۹ ح

بهمن : دق ۲۱۲

پ

پرویز : اش ۸

پیروزی : ر. ک. فیروز مشرقی

پیغمبر : ر. ک. محمد

ت

تشت : دق ۲۵، ۸

ج

جالینوس : میس ۲۶۰

جامی : دق ۵۹-۶۰ ح

- رافعی : دق ۱۸۹ ح
 رخس : دق ۱۲۸ : رش : دق ۲۱۲
 رستم : دق ۳۳۰
 رش : ر . ك . رخس
 رضوان : دق ۲۶۹
 رودکی : ابوسلیك ۹ ح ، ش ۳۷، ۱۵، ۱۴ ح ،
 ۵۵ ح ، فرا ۲ ح ، ۹ ح ، اع ۳۹ ح ،
 ۴۰ ح ، اش ۵۲ ح ، ۶۲-۶۳ ح ، ۷۹ ح ،
 ۱۵۲ ح ، ۲۲۶ ح ، ۴۲۱ ح ، معر
 ۳۶ ، دق ۵۶ ح ، ۶۲ ح ، ۶۵ ح ، ۱۳۹ ،
 ۱۶۸ ح ، ۳۳۴-۳۳۵ ح
- ش
- شاکر بخاری : ابوسلیك ۹ ح ، اش ۴۱۶ ح
 شیر : دق ۹۳
 شبذیز : دق ۲۱۲
 شبیر : دق ۹۴
 شمس فخری : فرا ۲ ح ، اش ۲۳ ح ، دق
 ۱۱ ج : فخری : فرا ۲۶ ح
 شهرة آفاق : ش ۷۶ ح
 شهید بلخی : ص ۲۳-۳۹ : اش ۴۱۷ ح ، دق
 ۱۷۴، ۳۳۲ ح
 شهید - «میر شهید» : صانع بلخی ۲
 شبیر : دق ۹۳ ح
- ص
- صابر ترمذی (ادیب) : دق ۱۴۷-۱۴۸ ح
 صانع (۲) بلخی : ص ۱۳۹
- ع
- «عباس» : اع ۲۷ ح
 عبدالملك بن نوح سامانی : معر ۳۳-۳۴ ح
 عثمان : دق ۲۶۸ ، میس ۳۰۱
 «عر نامی» : ابوسلیك ۹ ح
 عسجدی : فیروز ۵-۶ ح ، اش ۵۲ ح ، دق
 ۳۲۱-۳۱۶ ح
- زوال : دق ۱۲۸
 «زبیبی» : دق ۱۷۱ ح : ر . ك . زبیبی
 زردشت : دق ۳۱۶ ، ۳۱۷ : زردشت وار : دق
 ۱۳۱
 زردشت : دق ۲۱ ، ۲۳۵ : زردشتی : دق
 ۳۰۴
 زنبیل : مبو ۳
 زهرا : دق ۹۴
 زبیبی : اش ۱۷-۱۸ ح ، دق ۱۲۵-۱۲۶ ح :
 ر . ك . «زبیبی»
- ژ
- زواغار : اع ۳۰
- س
- سامان - آل سامان : دق ۱۵۷
 سلیمان : اش ۱۲۷ ، میس ۲۶۳
 سروش : دق ۲۶۸

- عطار : ش ۱۰۴-۱۰۳ ح
 علی : ش ۸۹ ، دق ۲۶۹ ، میس ۵۹ ، ۱۱۵ ؛
 ر . ك . حیدر
 عمار : مبو ۵ ، بسام ۲ ، محمد بن مخلد ۳
 عمر : میس ۳۰۱
 عمرو (بن لیث صفاری) : مبو ۱۷، ۱۳
 عمرو عنتر : دق ۱۲۵
 عنصری : فرا ۱۰ ح ، اعم ۷ ح ، اش ۱۲۰ ح ،
 ۱۳۵ ح ، ۱۸۱ ح ، ۲۰۵ ح ، ۴۱۵ ح ،
 ۴۲۰ ح ، معمر ۳۸ ح ، دق ۱۵۰ ح ، ۳۰۶ ح
 عیسی : اعم ۴۴ ، میس ۲۶۴
 ط
 طیان : اش ۴۲۱ ح
 ف
 فاخر ، فاخری : اش ۴۱۹ ح
 فخری : ر . ك . شمس فخری
 فراالوی : ص ۴۰-۴۶
 فرخی : فرا ۴ ح ، ۹ ح ، اش ۱۸۷ ح ، دق
 ۲۱۰ ح ، ۳۳۶ ح ، ۳۴۱-۳۳۷ ح
 فردوسی : اش ۱۴۶ ح ، ۱۷۴ ح ، ۱۹۹ ح
 فریذون : اش ۸ ، دق ۷۶ ؛ افریذون : دق
 ۱۴
 فغفور : اش ۵۶
 فلاطون : ر . ك . افلاطون
 فیروز مشرقی : ص ۱۹-۲۰ ؛ مشرقی : فیروز
 ۸ ح ؛ پیروزی : فیروز ۹ ح
 ق
 قارون : اش ۷۴
 قسطا : دق ۳۴
 ك
 كاویانی (درفش) : دق ۱۱۰
 کسائی : اش ۵۸ ح ، دق ۴۸-۴۹ ح
 کی : دق ۱ ؛ کیانی : دق ۲۲۴ ، ۳۰۰
 کیومرث : مسعودی ۱
 ك
 كشتاسب : دق ۳۰۲
 ل
 لبیبی : اش ۴۱۵ ح ، دق ۲۶ ح ، ۳۵ ح ،
 ۳۳۴-۳۳۵ ح
 لطیفی : اش ۱۴۲ ح ، ۲۲۲ ح ،
 «لمعانی عباسی» : اعم ۳۸ ح
 لهراسپ : دق ۳۰۲
 لیث بن علی (صفاری) : مبو ۱۳-۲۳ ح
 م
 ماکان : ابوالحسن شارجی ۱ ، صانع بلخی ۲
 محمد (پیغمبر) : میس ۲۶۵، ۵۸ ؛ مصطفی : میس
 ۲۷۰ ؛ پیغمبر : محمد بن مخلد ۲ ، میس
 ۲۶۹، ۲۸۵، ۳۰۰ ؛ ر.ك. نبی
 محمد بن زکریای رازی - محمد زکری رازی :
 میس ۲۶۱
 محمد بن مخلد : ص ۱۷
 محمد بن وصیف : ص ۱۳-۱۵
 محمود وراق : ص ۱۸
 مرادی : ص ۵۰

- مرس : اعم ۷۴
 نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی : اعم ۱ ح ،
 «مرغزی» : فرا ۳۴ ح
 «مریدان» : اش ۱۱۹
 مسعودی : روزی : ص ۴۷
 «مسکوره» : اش ۷۹ ح
 «مشتقی» : فیروز ۵-۶ ح
 مشرقی : ر . ک . فیروز مشرقی
 مصطفی : ر . ک . محمد (بیغمبر)
 مصعبی : ص ۴۸-۴۹ : دق ۳۴۷-۳۴۲ ح
 معروفی : ص ۱۳۲-۱۳۸
 معزی : اش ۱۹۰ ح ، مرس ۴۵ ح ، دق ۱۴۷-
 ۱۴۸ ح ، ۱۷۴-۱۷۵ ح
 منجیک : ش ۵۵ ح ، ۹۳ ح ، اش ۴۱۸ ح ، دق
 ۳۲۴-۳۳۱ ح ، ۳۳۳ ح
 منصور (بن نوح) بن نصر سامانی : دق ۱۵۷-
 ۱۵۹ ح
 موسی : میس ۲۶۴ : ر . ک . موشا
 موشا . دق ۲۲ . ر . ک . موسی
 مولوی : ش ۴۴ ح
 میسری (حکیم) : ص ۱۷۸-۱۹۴ : میس ۳۱۱
 ن
 ناصر الدوله - ناصر دولت : میس ۱۰۰
 نبی : دق ۲۶۸ ر . ک . محمد
- نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی : اعم ۱ ح ،
 ۱۸-۲۲ ح : نصر بن اسماعیل (ظ . بن
 احمد بن اسماعیل) : ش ۲۰-۲۱
 نصیر (خواجه) : اعم ۴۶
 نوح (بیغمبر) : میو ۶ ، میس ۲۶۳
 نوح بن نصر سامانی - نوح بن منصور (ظ . بن
 نصر) : اعم ۱۸-۲۲ ح : نوح : اش ۱۲۳
 نوح بن منصور سامانی : دق ۵۱ ح : ر . ک .
 نوح بن نصر
 نوشروان : ر . ک . انوشیروان
 ه
 هاروت : دق ۴۵
 هارون : اش ۱۸۲
 هرمس : میس ۲۵۹
 هند بنت عتبه : ش ۸۹
 ی
 یاجوج : ش ۴
 یعقوب (بیغمبر) : دق ۳۲۷، ۸۶
 یعقوب بن لیث صفاری : میو ۲۳، ۱۶، ۲ . بسام
 ۱-۵ ح ! محمد بن مخلد ۳
 یوسف (بیغمبر) : دق ۳۲۷، ۸۶
 یوسف عروسی : دق ۱۵ ح
 یونان : دق ۴۶
 یونس : دق ۴۶

فهرست ۲

نامهای اماکن واقوام

۱

آکار: مبو ۶
اهواز: اهک ۲۷
ایران: میس ۸۳، ۹۹

ب

بابلیان: دق ۴۱
بخارا: اعم ۵۹
بذخشان - بذخشانی: اش ۲۸۶
بذخشی: اش ۲۸۵
بربر: دق ۱۱۲
برزین: اش ۱۹
بغداد (۹): اعم ۱
بلخ: اش ۱۰۹

پ

پارسی (زبان): اهک ۲۶، میس ۸۲
پنجهیر: اش ۱۵۵

ت

تازی (زبان): میس ۸۲، ۸۴، ۱۱۵
تبت: مصر ۵، اهک ۲۷
ترخان - ترخانی: اعم ۷۱
ترك: مبو ۱۴، اشب ۵، مصر ۳۸، دق ۱۶۶

ج

جده: مبو ۲۳

چ

چین: مبو ۱۴، دق ۳۲۷؛ چیتی: دق ۸۳

ح

حبش: دق ۲۵۷
حجاز: مصر ۵

خ

خرجک: فرا ۳۱
خلخیان: اعم ۸
خیبر: دق ۹۲؛ خیبری: دق ۹۱

د

درغان - درغانی: اعم ۷۰
دری (زبان): میس ۸۵

ر

ربنجن: اعم ۷۴
روم: مبو ۱۴، اش ۸۸، میس ۶۴
رومی: دق ۲۸، ۲۵۷، میس ۲۲۰

ز

زنک: مبو ۱۴، اشب ۵؛ زنکیان: اشب ۵

س

سینوح (۹): اعم ۲

ش	شاوغر : اعم ۵ شوشتر- شوشتری: معر ۳۵ شهرآزاد : دق ۱۲۲	س	کاس (۹) : مبو ۱۴ کنجه : معر ۴۵
ع	عجم : بسام ۴ عدن : دق ۱۹۶ عرب : بسام ۴ عمان : فرا ۲۳	ل	لثام (۹) : مبو ۳
ط	طراز- طرازی: معر ۹ ، دق ۴۱ طعام : مبو ۶ طورسینا: دق ۲۲ طوس : ش ۱۰۱	م	مای : دق ۱۸۹ مرسمنده : اعم ۶۴ مرو : اعم ۶۶ مکه : بسام ۴
ف	فرات : دق ۵ فرغانه : اعم ۱۴	ن	نشابور: اعم ۶۶ نوشاذ: معر ۳۹
ق	قمار- قماری: معر ۵	ه	هجر : دق ۱۴۰ هند : مبو ۱۴ ؛ هندوان : اش ۳۰۹ دق ۲۳۰ هندی : دق ۲۲۲
ك	كدن : اعم ۵۷ کرد : ش ۹۶ كوفه- كوفی: دق ۱۱۰	ی	یمان : ر . ك . یمن یمن : دق ۱۶۶ ؛ یمان : معر ۵ یمانی : دق ۲۱۸ یونانیان : دق ۴۷

فهرست ۳

نامهای ستارگان و ماهها و جشنها

الف

تیرماه : دق ۱۳۵

آذر : دق ۱۱۱

آفتاب : ش ۶۷، ۶۵؛ ر. ك. خورشید، هور، شمس، مهر

ث

ثریا : ش ۱۹، دق ۲۹۱؛ ر. ك. پرن، پروین

خ

اردیبهشت - اردیبهشتی : دق ۱۹۵

اورمزد : اش ۱۳۳، ۱۳۲، ۲۵؛ دق ۲۱۶؛ روز

اورمزد : اش ۲۷؛ ر. ك. هرمز، مشتری، برجیس

خسبی : بلعی ۱

خورشید : فیروز ۶، اهك ۷۲، اش ۲۱۷، ۲۵

دق ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۳، ۲۱۳؛ ر. ك. هور، آفتاب، شمس، مهر

ب

د

برجیس : دق ۱۶۹، ۱۶۰؛ ر. ك. اوزمزد، هرمز، مشتری

دی : اع ۵۶

مشتري

ز

بزه : اش ۲۱۷

بنات نعش : فیروز ۸

زحل : اهك ۷۱، اع ۲۲، دق ۵۲، ۱۶۰؛ ر. ك. کیوان

زهره : ش ۶۵، دق ۳۲۹، ۱۶۰؛ ر. ك. ناهید

بهرام : اش ۱۳۳، ۲۵، دق ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹

۲۱۶؛ ر. ك. مریخ

بهمن - بهمنی : دق ۳۳۷

س

سنه : اع ۱

سرطان : اهك ۷۲

پرن : فیروز ۶؛ ر. ك. پروین، ثریا

پروین : فیروز ۸، دق ۱۳۸؛ ر. ك. پرن، ثریا

ش

شیر : اهك ۷۲، اش ۷۶

شمس : اهك ۳۷، ۳۸؛ ر. ك. آفتاب، خورشید، هور، مهر

ت

تخم بهار : اهك ۷۱

تیر : اش ۲۵، دق ۱۶۰ (ماه) : اش ۲۹

غ

غدير - روز غدیر (۲) : دق ۱۴۱

ق

قمر : اھك ۳۷؛ ر. ك. ماه ، مھتاب

ك

كانون : اعم ۴

كيوان : اش ۱۳۲، ۲۵؛ دق ۱۵۹؛ ر. ك. زحل

م

ماه : ش ۶۵ ، اھك ۷۲، ۳۸ ، اش ۲۵ ، دق

۱۲۳ ، ميس ۳۶ ؛ مه : اھك ۳۹ ، اش

۲۳۶ ، دق ۱۶۰ ؛ ر. ك. ، مھتاب ، قمر

مريخ : دق ۲۱۳ ؛ ر. ك. بهرام

مشتری : اعم ۲۲ ؛ ر. ك. اومزد ، هرمز ،

برجيس

مه : ر. ك. ماه

مھتاب : فيروز ۶؛ ر. ك. ، ماه ، قمر

مهر : ميس ۳۶؛ ر. ك. آفتاب ، خورشيد ،

هور ، شمس

مهرگان : دق ۷۴، ۱۴

ن

ناھيد : اش ۲۵ ، دق ۱۵۹، ۳۶؛ ر. ك. زهره

نوروز : دق ۱۵۱

ه

هرمز : دق ۱۵۹؛ ر. ك. اومزد ، برجيس ،

مشتری

هور : اش ۲۸۹ ؛ ر. ك. خورشيد ، آفتاب ،

شمس ، مهر

فهرست ۴ نامهای کتب

(نامهای مأخذ متن در این فهرست ثبت نشده است)

آفرین نامه : ص ۹۱-۱۲۷؛ نامه آفرین : اش.	شاهنامه : ش ۵۷، ح ۹۳، ح ۱۰۸، ح ۱۰۶
ایارده : دق ۱۸۵	۱۱۰، ح ۱۳۲، ح ۱۳۹، ح ۱۵۶، ح ۱۷۴، ح ۱۷۷، ح ۱۸۰، ح ۱۸۲
خرده : دق ۱۸۵	۲۰۲، ح ۲۱۰، ح ۲۱۵، ح ۳۱۴، ح ۳۰۲، ح ۳۱
دلستان دراز : اش ۲۷۴	(قرآن) : مبو ۱۲، ۴، اهک ۴۶
دانش نامه : ص ۱۷۸-۱۹۴؛ میس ۲۹۷، ۹۵	
زند : دق ۱۳۱	

فہرست ۵

لغات واصطلاحات

آور : اشب ۹ : آوری : اش ۲۱۹
 آہو (یعنی عیب) : اش ۱۷۲ ، ۲۳۰ ، ۲۵۵ ،
 ۳۷۵ ، ۳۳۲ ، ۲۹۷
 آہون : دق ۱۷۰
 آیفٹ : دق ۳۲
 ابرنجک : دق ۱۴۹
 ایشہ : ش ۳۴
 ارج : دق ۳۲
 افد - افدستا : دق ۲۴
 افدر : اشب ۸
 افرنگک : ر . ک . اورنگک
 افشرہ : اشب ۱۶
 الفقدن ، الفنجیذن : اش ۱۴۰ ، ۱۱۵ ، ۹۳ ، ۷۳
 ۲۲۳ ، ۲۲۲
 امتہ : اعم ۵۶
 انبویالیذن : میس ۲۱۷
 انجوغ : اش ۱۷۵ ح
 انجیرہ : اعم ۶۸
 اندام : میس ۹۵
 اندروای : میس ۵۲
 انگشتال : اعم ۴۵
 انيسان : اش ۱۹۲
 اوارہ : ش ۹۰
 اورندیذن : اش ۶۹

الف

آب خورہ : اعم ۷۷
 آبکنند : ش ۲۹
 آخشيج : اش ۱۵۳
 آذر : بلعمی ۱ ، دق ۸۱
 آذرم : اعم ۷
 آذرنک : اش ۱۸۵ ، ۱۸۳
 آروغ : اش ۳۱
 آزرم : اش ۳۳۳ ، ۲۰۵
 آرخ : مرادی ۱
 آرخ - آرخان : اش ۱۰۴
 آسا (پسوند) - شیرآسا : ش ۵۷
 آسفدہ : معر ۱۲
 آشنا - آب آشنا : اش ۱۱۱
 آغار - بذآغار : اش ۱۴۱
 آغالیذن : فرا ۲۹ ، اش ۷۱ : آغالش :
 فرا ۲۹ ، اش ۱۲۸ ، دق ۲۳۳ :
 بذآغال : معر ۱۵
 آکنده : اعم ۵۵
 آکین - کوہر آکین : اش ۳۷۸ ، دق ۱۸
 آلفونہ : ش ۵۸
 آلوس - چشم آلوس : دق ۱۴۱
 آلیزنده : ش ۱۰۵ ، اش ۷۷
 آمرغ : اش ۲۲۷ ، ۱۱۴

- اورنگ (یعنی فروزیبائی) : ش ۴۶ : افرنگ : بشك : اعم ۵۳، ۱۳
 دق ۵۲
 اورنگ (یعنی تخت) : ش ۴۶، دق ۱
 اوستام : اش ۱۸۸، ۱۸۹
 ایا : دق ۲۵۹
 ایساغ : اش ۱۷۳
 ایزك : ش ۶۱
- ب**
- باذغرد : اش ۱۳۱
 بازیچ : ش ۱۹
 باقدم : اش ۱۹۱
 بالاذ : فرا ۳
 بالار : اعم ۵۸
 بامس : دق ۲۱۱
 باهك : اش ۱۳
 بتا : اش ۲۰۵ ح
 بخسانیدن : معر ۳۸
 بذست : اش ۱۱۷
 برجاس : اعم ۸
 بروشنان : دق ۶
 برز : اش ۱۶۳، ۲۱۱
 برزش : میس ۱۱۶
 برسو : اش ۷
 برسری : اش ۳۱۳، دق ۳۳۸
 برم : ش ۹۴
 برهون : دق ۱۷۱
 بزہ : اش ۲۱۷
 بسته (نوعی حریر) : معر ۸۰
 بسنده : اش ۳۳۵
- بشلیذن - بریشلیذن : اعم ۱۱، اش ۱۳۴
 بشم : فرا ۱۸
 بشولیدن - کاربشول : اش ۲۸۶
 بغداد (۹) : اعم ۱
 بفعج : ش ۱۷
 بکتر : اش ۲۲۰
 بگماز : اش ۱۷۴
 بلك : ش ۶۱ ح
 بلكفد : اعم ۶۶
 بلکنجك : ش ۹۳
 بنانج : ش ۱۸
 بنلاذ : فرا ۲
 بنیز : اش ۱۶۵
 بورامی : اعم ۱۲
 بوکان : اعم ۱۲
 بوم (یعنی جغد) : معر ۱۵
 بون : دق ۷۵
 بویه : دق ۲۱۹
 بهار (بتخانه) : فرا ۷
 بهنانه : اش ۵۷
 بیاستو : معر ۳۰
 بیر : دق ۱۴۴
 بیتاره : اش ۱۶۹
- پ**
- پانله : اعم ۵۵
 پاداش : دق ۲۲۶، میس ۵۵
 پاذافراه : دق ۲۲۶، میس ۵۵
 پاذه : فرا ۲۱

پلوک : دق ۱۸۰	یاغنده : افع ۱۶، اشب ۱۱
پله : دق ۳۳۶	پالایال : دق ۱۵۰
پنام - چشم پنام : ش ۵۰	پالون : اشب ۱۶
پوزه : افع ۸۵	پامال : اش ۷۴
پوشك : ش ۳۹	پای باف : اش ۱۷۹
پهنانه : اش ۵۸	پتا : اش ۲۰۵
پیراسته : اشب ۲	پتو : فرا ۲۳
پیران سر : معر ۶	پذه : ش ۲۴
پیشگاه : معر ۲۸	پرخاش : دق ۲۹۳، ۲۳۳
	پرخاشختر : اش ۱۵۸
ت	پرگر : دق ۱۲۹
قاومگر : اش ۱۹۸	پرگست : دق ۲۵ ح
قاب برقاب : معر ۱۹	پرماسیدن : اش ۸۵ ح
قابوك : فراه ۵	پرمخیزه : اش ۱۶۱
قار : اش ۱۷۱	پون : فیروز ۶
قاراج : دق ۳۱	پروا : دق ۱۶
قاره : دق ۱۸۸	پرواسیدن : اش ۸۵
قازیان : اش ۱۹۸، میس ۱۶۳	پژوهیدن : دق ۴۴؛ پژوهش : اش ۱۳۸
قافته : اش ۲۱۶	پسادست : اش ۱۴
قر - مآب ترکن - افع ۱۱	پسغده : اش ۲۰۱، ۱۳۵
قرا : ش ۲۸	پسوذن - بیساو : افع ۴۲
قرف : افع ۴۶، ۳۲	پشت (یعنی نژاد) : دق ۲۲۴؛ پشتی : دق ۲۰۳
قرنجیدن : افع ۳، اش ۱۴	پشك : افع ۴۲
قربوه : ش ۴۷	پغار : افع ۷۳
تشجیر : اهك ۸۰	یف : اش ۷۰
تشلیخ : افع ۵۴	پك : دق ۳۳۴، ۳۳۵
تفت : فرا ۳۲	پل : معر ۳۲
تفشه : افع ۷۲	پلشت : ش ۹۱
تفنه : ش ۵۲	پلنگمش : معر ۱۴
تفو : اش ۲۱۵	

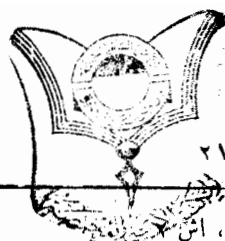
- تکثر : اعم ۴۱
 تگایوی : اش ۱۹۸
 تلاتوف : ش ۹۱
 تنبل : دق ۱۵۶، ۷۳ آ
 تنك - نان تنك : دق ۲۳۲
 تنكه : فرا ۱۱
 تنومند : دق ۲۵۰، میس ۳۹
 توختن : دق ۲۹۶
 توش : دق ۳۰۱
 تھك : اش ۲۳
 تھم : دق ۲۲۴
 تیرماه : دق ۱۳۵
 تیم : اعم ۴۰
 تیماس : اعم ۴۰
 تیریه : ش ۹۶
 تیزخیز : دق ۲۳۰
 تیهو : اش ۵۵
- ج
- جاخشوك : ش ۴۲، دق ۳۳۲
 جاف جاف : اش ۲۰۲
 جامه : اش ۱۶۸
 جان : اش ۴۵، ۴۶
 جذكاره : ش ۷۵
 جریب : اعم ۵۶
 جلب : فرا ۱۱
 جو (۴) : اش ۵۰
 جولاه : ش ۷۰
- ج
- چاویذن - همی چاو : اش ۱۰
- چخماخ : اش ۲۹
 چربو : ش ۶۳
 چرخشت : دق ۳۱۸
 چرخ : ابوسلیك ۱
 چست : ش ۱۶، اش ۶
 چغو : ش ۱۰۶، اش ۱۵۶
 چفته : دق ۱۵۳
 چك : فرا ۱۱، ۱۲، ۱۳
 چكك : اش ۱۵۶ ح
 چم : ش ۵۱
 چوك : فرا ۱۳
 چینه : اش ۱۵۹ ح
- ح
- حشیش : ش ۴۲، دق ۳۳۲
 حواس : مبو ۱۶
- خ
- خاتوله : اعم ۳۴، دق ۱۵۶ آ
 خاذ : معر ۱۵
 خامه : اش ۲۱۸
 خباك : دق ۱۰
 خبك : دق ۳۳۴، ۲۳۱
 خقنبور : اعم ۲۹
 خذنگك : دق ۱۰
 خذیو : اش ۲۱۴، دق ۲۳۴
 خردی - ذھلہ بخردی : اعم ۶۵
 خرسنگك : اعم ۷۱
 خرنند : اش ۴۹
 خز : اش ۱۴
 خس : اش ۱۲۲، خسك : اش ۳

درخش: اش ۱۵۲ ح	خستوان: اش ۳۰۹
درزی: ش ۷۰	خستوانه: اعم ۷۲، معر ۳۵
درکیشان (۱): اعم ۵۴	خشنسار: دق ۶۱
دروغ آزمای: اش ۳۳۱	خفتار: اهک ۴۲
دژ آگاه: اش ۲۲۴	خفجه: اش ۱۰۵، دق ۱۲۰
دژبراز: اش ۷۶	خلاشمه: ش ۳۰
دژبرو: اش ۱۵۸	خلم: ش ۵۵، ۱۷
دژم: اش ۱۹۵	خله: اش ۶۰
دژند: دق ۲۳۱	خلیذن: معر ۲۴
دستادست: اش ۱۵	خنبه: اش ۱۵۹
دست فال: معر ۴۴	خنبجک: معر ۱۴
دست گذار: اهک ۶۱	خندانمند: اش ۱۳۷
دست لاف: معر ۴۴ ح	خنک: دق ۱۳۲
دمار: اهک ۸۹	خنک: دق ۱۳۲
دند: اش ۱۰۲	خوان - خارخوان: اش ۳
دنکل: اعم ۳۵	خواهش: ش ۵۳ ح، ۵۴ ح
دوذه: دق ۱۸۶	خورا: اش ۱۲۶
دیبار: اهک ۲۷	خوره: دق ۴۳
دیقه: اعم ۲	خوشاییدن: اش ۷۲
دیوبای: معر ۳۱	خوهل: اش ۲۰۹
دیودیندار: دق ۳۰-۳	خیذه: اش ۱
ذ	خیره کش: دق ۲۳۹
ذرخش: اش ۱۵۲	خیم: ش ۵۵
ر	د
راذ: دق ۲۵۳، میس ۱۰۵	دار: اش ۳۲۴، ۱۳۹
راغ: اش ۱۴۲	داشتن (فعل لازم؟): میس ۱۰۷
رافه: اعم ۱۴، ۵۱	داهل: اش ۳۹
ربون: دق ۱۶۸	دخش: فرا ۱۴، ۱۰
رخش: فرا ۲۰	درایش: مع ۹

زخشا: دق ۱۸	زفرین: دق ۱۳۰
زخشانی: اش ۱۳۲	زکال: اش ۴۱۸
زخنه: ش ۹۲	زمی: اش ۴۱۴
زردی: اش ۲۹۹ ح	زئیر: دق ۱۳۳
زردی: اش ۲۲۹	زنگ: دق ۲۰۶
رس: اش ۴۹؛ رسی: اش ۹۳	زوغ: اش ۱۴۳
رسته: فرا ۱۹	زونج: معر ۱۱
رسی: ر. ر. ک. رس	زهاب: اش ۲۱۰
رشت: فرا ۶	زیبیدن: میس ۱۳۱
رنده: اعم ۶۴	زیبان: معر ۴۳
رنکینان: فیروز ۸	زیرکسار: اش ۵۹
روان: اش ۴۵، ۴۶	زیغ: اعم ۳۶، معر ۲۹
روان خواه: اش ۹۱	ژ
روخ چکار: فرا ۳۴	ژاژ: اعم ۳۷، ۴۸، ۵۱، اش ۸۲، ۲۰۹، ژاژک:
روش: اش ۳۳۶	اعغ ۴
رویاروی: حنظله ۴، ش ۶۹	ژی: اش ۶۴
ریچال: اش ۱۰۷	س
ریچاله گری: اعم ۶۹	ساتکن: معر ۲۳
ز	سان: دق ۲۱۳
زاره: دق ۱۵۶	ساوه: فرا ۱۹، ش ۶۱
زاستر: اش ۵۱	سیاسه: اش ۱۹۰
زر (یعنی پیر): دق ۱۳۵	سیرینغ: ش ۴۴
زر زده: مبو ۱۵	سیوختن: اعم ۷۶، میس ۷۲
زراغن: ابوسلیک ۷	سیوزکار: اش ۸۱
زرنک: اش ۴۱۸	ستاغ: ش ۴۳
زربنه خم: دق ۲۳۵	ستهیدن: اش ۱۵
زست: اش ۱۱۸	ستی: اش ۶۴، ۱۴۴
زغارو: اش ۵۵	ستیز: دق ۲۹۷
زغم: اش ۲۲	ستینغ: اثر ۱۷۸
زفت: میس ۱۲۹	

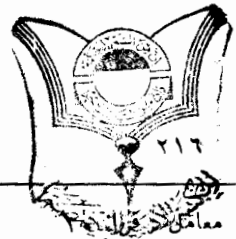
شجائیدن - بشجاید: دق ۵۴	ستیم: معر ۲۴
شخ: اش ۴۱۸، ۱۱۰	سخون: دق ۲۳۰
شخش: اعم ۷۳	سرایچه: دق ۱۸۰
شخشیدن: اش ۱۶۷، ۱۲۴	سریایان: دق ۱۲۶
شرفاك: اش ۱۴۵	سرجيك: فرا ۳۱
شست: اش ۶۵، معر ۱۶	سرون: ش ۶۰
شكافه زن: دق ۶۶	سروین: دق ۴۲
شكپوی: اش ۱۴۵ ح	سریچه: دق ۱۸۰
شکردن - نشکرد - بشکری: دق ۲۱۰	سریشم: دق ۲
شل: معر ۱۳	سفر: اش ۲۸
شلیوی: اش ۱۴۵ ح	سکنجیده: اش ۱۴
شمر: دق ۶۰	سکالیدن: میس ۱۱۸؛ سکالاش: اش ۲۴۷
شمن: ابوسلیك ۵، اش ۲۷۲، دق ۱۴۵	سکبند: مبو ۱
شنار: اش ۱۵۴	سلم: فرا ۳۵
شنك: اش ۴۲	سنگلاخ: اش ۱۲۱
شنکینه: فرا ۲۸	سوار (یعنی ماهر): دق ۷۳
شنه: دق ۱۴۶	سوده کران: دق ۳۸
شوشه: اش ۲۳۱	سیار: دق ۷۱
شوله: ش ۶۲	
شیار: فرا ۴، دق ۷۰	ش
شیان: اش ۱۹۹	شاذروان: دق ۱۱۲
شیندا: دق ۲۰	شان: دق ۲۱۳ ح
شیشله: بلعمی ۲	شاهین (قسمتی از ترازو): دق ۳۳۶
شيك: بلعمی ۲	شایگان: ش ۵۷
شیم: معر ۲۳	شایورد: فیروز ۶
شیوا: اش ۶۷	شبان - روز و شبان: میس ۱۰۸
	شبشت: معر ۴۲
ط	شبه: ش ۳۵
طبق بند: ش ۳۸	شب یازده: فرا ۲۷
ع	شجم: دق ۱۵۱
عامل: فرا ۱۰	

- عسلی: ش ۸۸
- غ
- غاب: اعم ۶۷
- غارچی: ابوسلیک ۹
- غریبله: فرا ۱۲
- غرچه: مص ۱۳، دق ۳۴۶
- گرد - خان گرد: اش ۱۳۱
- غرم: دق ۲۱۰
- غرن: اعم ۵۸
- غرند: اعم ۶
- غلبکن: اش ۳۴
- غلبه: اعم ۲۶
- غلیج: معر ۲۶
- غمر: اعم ۷۱
- غنجال: اعم ۴۶
- غنچه: اعم ۳۲
- غنودن: اش ۲۲۵
- غوره: اعم ۴۶
- غوشاذ: اعم ۲
- غوشث: اش ۱۱۹
- غول: اش ۴۴
- غیو: اعم ۷۰
- ف
- فام: اش ۱۸۹
- فخمیدن: اش ۴۲۱
- فخن: دق ۱۵۵
- فرا بسته: دق ۱۸۳، ح ۱۸۴
- فراخا: دق ۲۳
- فرارون: دق ۱۶۹
- فراز - بکیرذ فراز: اش ۱۴۴
- فراغ: اعم ۵۲
- فرخار: معر ۹
- فرخسته: اعم ۶۱
- فرزام: دق ۱۳
- فرزد: اش ۱۳۲، ۱۳۳
- فرسته: دق ۳۵
- فرغار: اهک ۷۵
- فرغت: اعم ۴۸
- فرفور: اش ۵۳
- فرکند: اعم ۲۷
- فرناس: اش ۴۱
- فروار: فرا ۹
- فروذین - باذ فروذین: دق ۱۵
- فروسو: اش ۷
- فرهخته: دق ۱۴۵
- فریش: دق ۸۳، ۸۴
- فزایسته: دق ۱۸۳، ۱۸۴
- فزاکن: اش ۱۹۴، دق ۳۳۵
- فرغند: اعم ۲۵
- فسوس: مص ۲، اش ۸۳، ۱۶۶، ۳۹۰ دق ۳۴۲، ۵۰
- فتس: ش ۳۸
- فغ: اش ۵۶
- ففاک: دق ۳۳۳
- ففند: فرا ۱۲
- ففواره: اش ۵۶
- ففیاز: اعم ۳۸
- فکز: دق ۱۶۴
- فکانه: اعم ۱۴



کذه : معر ۳۷	فلانده، اش ۶
کر: دق ۷۴	فلغند : اعم ۲۶
کراک : دق ۱۱	فیال : اش ۱۸۶
کرده کار : دق ۷۳	فیرون : دق ۱۶۹
کرك : اعم ۴۴	
کرنجو : فرا ۲۲	ک (پسوند) - بیتک : اعم ۲۸ ؛ جاذوک : معر ۳ ؛
کریان : اش ۷۸	چشمکان : دق ۶۲۰، ۴ ؛ خردک : اش ۳۴۴ ؛
کریز : اعم ۳۹	خسک : اش ۳ ؛ ژاژک : اعم ۴ ؛ رخسارکان :
کش - کشیر : دق ۷۲	دق ۳۹ ؛ ریشک : معر ۴۲ ؛ زلفک : دق
کل : اش ۱۷۸	۱۰۲ ؛ زمانک : دق ۳۳۷ ؛ کومک :
کالات : دق ۵	اعم ۴ ؛ لغتک : میس ۲۳۶، ۲۲۴، ۲۲۰ ؛
کلانه : دق ۲۳۱	مرغک : اش ۱۵۵ ؛ نرکسک : ش ۴۱ ؛
کلازه : معر ۱۵	نرم نرمک : ش ۹۵ ،
کلتیه : اش ۱۹۷، ۱۲۰	اعم ۶ ؛ نغنگک : اعم ۴۹
کلك : اعم ۱۰	کابوک : اش ۱۸
کلوخ روی : دق ۳۳۳	کاتان (۲) : اش ۵۰
کم - کم از شعری که ... : دق ۹۶	کازه : اعم ۷۹
کماس : اعم ۱۵	کاژ : معر ۱۳
کمانه : دق ۳۳	کاشانه : فرا ۹، اش ۱۳۱
کنبوره : ش ۴۱	کافتن : اش ۱۷۹
کنجال : اعم ۴۷	کالیدن : اعم ۷۵
کندا : دق ۱۹	کامه : اعم ۶۹
کندوره : اش ۱۵۱ ح	کاو : دق ۱۲۳
کندوری : اش ۱۵۱	کاوینجک : ش ۹۳
کنز: فرا ۱	کاینه : ش ۷۹
کنش : محمد بن مخلص ۲، اش ۱۷۰، دق ۳۰۱	کبج : اعم ۷۱
کنشتو : ش ۶۳	کبد : دق ۲
کنشتی : دق ۲۰۴	کیان : دق ۳۳۶
کنفالگی : اش ۱۵۵	کپه : معر ۱
کنند : اعم ۲۸	کت : اش ۲۸

- کلو : میس ۱۲۹
 کوپال : دق ۲۸۵
 کوست : اشب ۱
 کول : اش ۴۱۵
 کومك : اعم ۴
 كهېذ : اش ۱۲۵
 كيار : دق ۶۳
 كيبيذن : ش ۱۰، اش ۱۳۳ آ
 كيغ : اشب ۱۲
 كيغالكي : اش ۱۵۵ ح
 كيوس : دق ۵۰ : كيوس وار : دق ۱۴۱
- گ**
- گاشتن : دق ۳۱۴
 گاودم : دق ۲۳۵
 گذاره : دق ۱۸۷
 گذاز : اش ۸۶ ب ۳۸۸
 گذاشتن - بگذار و بنه : اعم ۵۷
 گذرنامه : ش ۷۶
 گرازی (۹) : اش ۴۱۹
 گرد کرد : اش ۱۸
 کرده : دق ۷۱
 گرزمان : دق ۱۶۰
 گر کر - یزدان گر کر : دق ۱۳۴
 مگرم : اش ۱۸۹، دق ۱۳۰
 کر : دق ۱۲۸
 گزائیدن - گزاید : اش ۷۲، دق ۵۵، میس ۷۶
 گزیت : اعم ۳۸
 گشت بر گشت : معر ۱۹
 کشن : اش ۲۰۴، ۲۱۰
- کلفه شنگ : فرا ۲۵
 کندم دشتی : اعم ۴۹
 کو : دق ۲۳۴
 کوار : اش ۸۶ ب
 کواژه : اش ۱۸۴، ۱۳۷
 کوالیدن - بگوال : ش ۲۷
 کوشاسب : اش ۱۴۶
 کورشت : محمد بن مغلد ۲
 کیان : اش ۲۰۰
- ل**
- لان : فرا ۲
 لاک : اعم ۷۱
 لت : مبو ۳
 لثره : مبو ۳
 لتنبر : اش ۴۱۶
- م**
- ماردی : دق ۱۳۲
 ماز : ش ۳۵
 ماسوره : معر ۲۲
 ماغ : دق ۴
 مالکانه : اعم ۲۳
 مجرک : اش ۱۸۴
 مخیدن - در مخید : اش ۱۴۷
 مرکو : دق ۱۸۱
 مزکت : اعم ۲
 مست : دق ۲۶
 مستمند : اش ۲۲
 مشت رنده : اعم ۶۳
 مشتی : دق ۱۹۸



اشعار پراکنده قدیمترین شعرا

- نمونه : ش ۳۳
- نوا (یعنی آواز و آهنگ) : معر ۴۱
- نوا (یعنی خوبی حال و رونق) : معر ۴۱
- نوا (یعنی گرو) : دق ۳۵
- نواجسته : اعم ۶۲
- نوار : اعم ۳۱
- نواس : مبو ۱۷
- نوده : دق ۱۸۶
- نوش خورد : اش ۱۳۱
- نون : اش ۶
- نویذن - منو : اش ۲۱۳
- نیابه : اش ۵۴
- نیازومند : میس ۲۹۶
- نیز : ر . ک . بنیز
- نیشو : اعم ۵۹
- و
- واتگر : اعم ۴۰
- وار (پسوند) - آزاده وار : اش ۱۵۱ : زاروار :
- ش ۱۲ : زردشت وار : دق ۱۳۱ : کیوس وار :
- دق ۱۴۱ : مشعبد وار : اهک ۴۰ : معشوق وار :
- ش ۳۱ : ناباک وار : دق ۹۸ : ر . ک . ففواره
- وخشور : دق ۱۹
- ورزه : اش ۱۴۹
- ورزی : اش ۱۹۹
- ورکاک : اعم ۴۳
- وریب : اش ۱۰۸
- وشم : ابوسلیک ۱
- ولوله : ابوسلیک ۹
- ومند (پسوند) - تنومند : میس ۳۹ : نیازومند :
- میس ۲۹۶
- معمد : معر ۸
- مغفر : اش ۲۲۰ ، دق ۱۲۶
- مفلاک : اش ۳۷، ۲۴
- منده : فرا ۲۶ ، اش ۲۶
- منش : محمد بن مخلد ۲ ، اش ۱۱۱ ، ۱۷۰ ، ۳۳۶ : منش : محمد بن مخلد ۱
- منگله : اش ۸۰
- موبذ : اش ۱۳۳، ۲۷۱، ۲۷۹ ، میس ۱۲۹
- مول : اش ۵۹
- مولش : اش ۶۸
- ن
- ناترسکار : دق ۲۴۳
- ناره : دق ۳۳۶
- ناهار : دق ۶۸
- نبی : اهک ۶
- نجوغ : اش ۱۷۵
- نخ : اش ۱۱۰ ، معر ۲۸
- نخراز : اش ۳۵
- نرم (یعنی تر) : میس ۲۳۴
- نسناس : مبو ۲۰
- نشکرده : اش ۲۱۵
- نفر : اش ۱۸۱
- نفرناک : اش ۱۸۱
- نغنغک : اعم ۳۹
- نفوشا : دق ۲۱
- نفوشاک : اش ۱۲۷
- نفاغ : اش ۱۷۴
- نقام : دق ۱۵۲

هماره : ش ۹۸ ، اش ۱۰۱ ، میس ۷۵	وفاته : دق ۲۳۲
همال : اش ۱۸۷	وهنگك : ش ۹۸
هنجیذن - برهنج ، برهنجذ : اش ۱۳	ویدا : دق ۲۲۷، ۳
هویدا : دق ۳۰۶	ویرا : اع ۷۸
هیربذ : اش ۱۲۶	ویژه : دق ۳۱۴
هین : دق ۱۷۷	ویك : اش ۷۹
هیون : دق ۶۴	ویل : اش ۲۲۶

ی

ه

یارا : دق ۴	هاژ : اش ۸۲
یارستن : اش ۲۲۵، ۷۵ ، معر ۴ ، دق ۱۲ ، میس ۲۲۸، ۴۸، ۴۰، ۲۴، ۲۲	هال : دق ۴۴
یفتنج : ش ۳۶	هراث : ش ۳۷ ، اش ۴۱۷
یك بسی : اش ۲۲۱	هرزه : اش ۲۴
یکون : اش ۱۴	هریوه : ش ۳۹
یله : بلعمی ۲	هزاك : دق ۱۲
یووغ : اش ۱۷۷، ۱۷۶	هزیر : دق ۵
	هزمان : دق ۳۳۶، ۱۹۶
	هزیر : دق ۱۴۲ ، میس ۶۹

ملحقات

چاپ این کتاب تقریباً با انجام رسیده بود که به فرهنگ صحاح الفرس تألیف محمد بن هندوشاه چاپ‌آقای دکتر عبدالعلی طاعتی (تهران ۱۳۴۱) دسترسی یافتیم. این فرهنگ که در قرن هشتم هجری تألیف شده است، از لحاظ قدمت اهمیت دارد و شعرهای متعدد بمثال می‌آورد. از مطالعه آن کتاب و مقایسه شعرهایی که در آن نقل میشود با اشعاری که ما از مشایخ دیگر جمع‌آوری کرده بودیم معلوم شد که بیشتر بلکه کلیه بیت‌های شعراء قدیم که محمد بن هندوشاه در کتاب خود آورده است از لغت فرس اسدی گرفته شده است. در ذیل بنقل مهمترین نسخه‌بدلها و چند بیتی‌هم که در صحاح الفرس اضافه است می‌پردازیم (نشانه اختصاری: صف = صحاح الفرس).

شهید بلخی

۲۸ ترا: ترا. صف (در ذیل لغت «ترا»).

۳۶ یفتنج: یفتنج (یفتنج)، صف (در ذیل لغت «یفتنج، یفتنج»).

۴۲ ر.ك. صف ص ۱۸۷ و پاورقیهای ۳ و ۴.

۶۱ (تمام بیت): چو زر ساو چكان ايزك چو بنه‌بستی.

شدى پشيزه سيمين غيبه جوشن صف

۷۴ لغت ولفج در ذیل لغت «پیچه بند» این بیت را بنام عسجدی می‌آورند:

پیچید دلم چون ز پیچه بتم گشاید بر غم دلم پیچه بند.

در صف این بیت به شهید منسوب شده است.

۷۵ بدیدم: ندیدم. صف.

۹۰ روی: پای. صف.

صف (فقط نسخه ك) در ذیل لغت «یماز» این بیت را بنام شهید می‌آورد:

بقریان زلف شبه رنگ پر ماز توان گشت دایم نه یکچند وقتی (کذا).

فرالای

۱۰ (تمام بیت): من عاملم وتوئی معامل وین کار مراست تا بود رخس. صف.

۱۸ بوذ سبز کهی: سبز گشت کهن. صف.

۳۰ آن دست : از دست . صف .

بیت ذیل در لغت بنام طیان مرغزی و در صف بنام فرا لوی بمثال لغت « کیفر ، کیفر » آمده است :

شیر غاش است و بیستان در جفرات شده است

چشم دارد که فرو ریزد در کیفر تو .

ابوالعباس

۵ دردش : دودش . صف || یاذش : بادش . صف .

۱۱ (مصراع اول) : نامه وصلت آخریش نبود . صف .

۲۶ (مصراع اول) : سیم بمنقار غلبه صبر بماندم (تصحیح : نماندم) . صف .

۳۰ ر . ك . صف ص ۱۰۷ و پاورقی ۲ .

۳۸ هم بده شعر بنده را : و بده شعر نوت را . صف .

۴۲ بیساو : میساو . صف .

۴۳ وركاك : وركاك . صف (در ذیل لغت « وركاك »).

۴۹ نغنغكى : نغنغكى (نغنغكى) . صف (در ذیل لغت « نغنغ »).

۵۲ چون سندان : چو سندان . صف .

۵۴ (تمام بیت) : این سلب من بین در ماه دی زنده چو تشلیخ در کشیان . صف .

ر . ك . مقدمه آقای طاعتی مصحح صحاح الفرس ص ۱۰ . در نسخه ك بجای این بیت ، بیت ذیل آمده است .

تشلیخ کشیشان بدریدند جوانان ناگاه بدیدند یکی کرد ستمگر .

۵۶ دو امنه : ده امنه . صف .

صف بیتهای زیر را بنام ابوالعباس اضافه دارد

در ذیل لغت «تواره» :

شادان مرا بچشم چشان آمد - چون بطرا تواره و کهدانا

در ذیل لغت «خشاوه» :

نه خود نشانم و خود پرورم چو ز آب دهم

نه خود خشاوه کنم شان بنوك در سر رش

در ذیل لغت «منده» :

خوانی نهاده بر روی چون سیم پاك منده

بابرکان و وحلق او شفتالوی کفیده (کذا)

در ذیل لغت «میلاوه» :

ای مسلمانان میلاوه که دارد بازا
بجز آنکس که بود سفلہ دل و غمازا

در ذیل لغت «قرغوی» :

قرغوی را بکشت در آن وقتی کز صحبتش گریخ همی جستم
در ذیل لغت «شغانه» صف مثال ندارد ولی بقول آقای طاعتی در فرهنگ وفائی این بیت
بنام ابوالعباس آمده است :
یوز آهو گرفته دیدم وباز بط شغانه گرفته باز شکار

ابوشکور

- ۱۴ بدرد : ز رنج صفت || برنج : ز خنج . صف (در ذیل لغت «خنج»).
- ۲۹ جامه من : جامه ولی . صف .
- ۴۴ بیابان دوان دوان : بیابانها دوان . صف .
- ۱۰۲ بخواند : بخوان . صف || زرگر : در کژی ؟ صف || همسایگانان : همسایگانش . صف
- ۱۲۸ همه : در آن . صف .
- ۱۵۶ بقول صف این بیت بدقیقی نیز منسوب شده است .
- ۱۹۲ انیسان : ایسان (نیسان) . صف (در ذیل لغت «نیسان»).
- ۲۰۱ نشاید درون : برود اندرون . صف .
- ۲۲۴ جور : خیر . صف || کوتاه کنی : کوتاه کن . صف || آگاه کنی : آگاه کن . صف
- ۲۲۵ نیارم : نیام . صف

در ذیل لغت «پرهوده» صفت این بیت را بنام ابوشکور آورده است :

جگر بخوام پرهود من بیاده چنانک ترا روان ودل از عشق آن نکین پرهود
در ذیل لغت «فرخسه» این بیت در صف بنام ابوشکور و در لغت ولفج بنام رودکی
آمده است :

بسا کسا که جوین نان همی نیابد سیر وبس کسا که بره است و فرخسه برخوانش
در ذیل لغت «سترک» این بیت در صف بنام ابوشکور و در لغت ولفج بنام فردوسی
آمده است :

ستوده بود نزد خرد و بزرگ که رادمردی نبودن سترک
بیت زیر را در ذیل لغت «ریدک» بنام ابوشکور میآورد ولی در ذیل لغت «کپیتا»
لغت ولفج و خود صف آن را بطیان مرغزی منسوب کرده اند :

گر همه ریدکان مرینه شوند نو کپیتهای کنجدین منی

ابوشعيب

۱ این بیت در متن صف بابوشکور و در نسخه ك بابوشعيب منسوب است .

معروفی

۸ (مصراع اول) : بسته حریروار دو دستی معمدا . صف (دو مصراع پیش و پس شده)

۱۱ زویج : زویش . صف (در ذیل لغت «زوایج» زویش) .

۲۲ (مصراع اول) : بیک انگشت بیرسید مرا گفتا دوست . صف .

صف بیتهای زیر را بنام معروفی اضافه دارد .

در ذیل لغت «پل» (فقط در نسخه ك)

از بس که دویدم پل من چاک شده اندر سر دشمنان من خاک شده

در ذیل لغت «بادرم» :

یار من کار او بادرم شد چرخ در پیش پای او خم شد

در ذیل لغت «فلخم» (فقط در نسخه ك) :

کارها جمله بگشتم فرجم دشمنت جمله مثال فلخم (کذا)

در ذیل لغت «کنخ» بیت زیر در نسخه ك صحاح الفرس بنام معروفی و در نسخه‌های دیگر

و در لغت ولفج بنام فرخی آمده است :

آیم چون کنخ بگوشه‌ای بنشینم خونت بخورم اگر ترا بد بینم

دقیقی

۲۳ : در متن صف این بیت بنام دقیقی و در نسخه ك بنام عسجدی آمده است .

۲۴ (مصراع دوم) : مدح جز حضرت بیچون نکنم . صف (نسخه ك) .

۱۳۱ آرزویست : آرزو خواست (تصحیح : خاست) . صف .

۱۵۲ (مصراع دوم) : که در دم بیاید نفامی پیام . صف (نسخه ك) .

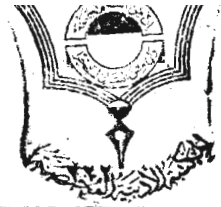
۱۵۹ بیش لشکرش : پیش موکش . صف .

صف بیتهای زیر را بنام دقیقی اضافه دارد .

در ذیل لغت «آزیر» :

ترا نخوانم جز کافر و شتمگر از آنک بید نمودن من بگرفته کار آزیری

در ذیل لغت «شهریار» :



اشعار پراکنده قدیمترین شعرا

ای شهریار راستین ای پادشاه داد و دین

ای یك فعل و يك خواه ای از همه شاهان گزین

در ذیل لغت «فری» بیت زیر در صف بنام دقیقی و در ائت بدون نام گوینده آمده است :

فری آن فریبنده زلفین دلکش فری آن فروزنده رخسار دلبر

در ذیل لغت «پرنده آور» این بیت در صف بنام دقیقی و در لغت ولفج بنام فردوسی نقل

شده است :

بینداخت تیغ پرنده آورش همی خواست از تن بریدن سرش

در ذیل لغت «آسا» این بیت آمده است که در لغت به بهرامی منسوب شده است و صف

می نویسد که دقیقی گفت و بروایتی دیگر بهرامی :

چنان نمود بما دوش ماه تو دیدار

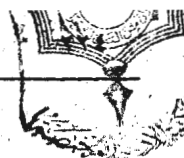
چو یار من که کند گاه خواب خوش آسا

* * *

مندرجات قسمت فارسی

صفحه

۵	پیش گفتار
۷	نشانه های اختصاری
۱۲	حنظلة بادغیسی
۱۳	محمد بن وصیف
۱۶	بسام کورد
۱۷	محمد بن مخلد
۱۸	محمود وراق
۱۹	فیروز مشرقی
۲۱	ابو سلیک کرگانی
۲۳	شهید : قصائد ، غزلیات ، قطعات
۳۷	رباعیات
۳۸	مثنوی
۳۹	ضمیمه
۴۰	فرالای : قصائد ، غزلیات ، قطعات
۴۵	رباعیات
۴۵	مثنوی
۴۶	ضمیمه
۴۷	مسمودی مروزی
۴۸	مصعبی : قصائد ، غزلیات ، قطعات
۴۹	رباعی
۵۰	مرادی
۵۱	ابوالحسین خارجی
۵۲	ابوالهیم کرگانی
۶۴	ابوالعباس ربنجی : قصائد ، غزلیات ، قطعات
۷۶	مثنویات
۷۷	ضمیمه
۷۸	ابوشکور : قصائد ، غزلیات ، قطعات



صفحه

۲

۸۷	رباعی
۸۸	مثنویات مختلف
۹۱	مثنوی بیحر مقارب (آفرین نامه)
	اشعار پراکنده ای که در مآخذ بدون نام گوینده نقل شده و گویا از ابیات آفرین نامه بوده است
۱۱۰	
۱۲۸	ضمیمه
۱۲۹	ابو شعیب : قصائد ، غزلیات ، قطعات
۱۳۱	مثنوی
۱۳۲	معروفی : قصائد ، غزلیات ، قطعات
۱۳۷	مثنویات
۱۳۸	ضمیمه
۱۳۹	صانع (؟) بلخی
۱۴۰	بلمی
۱۴۱	دقیقی : قصائد ، غزلیات ، قطعات
۱۶۷	رباعیات
۱۶۸	مثنویات
۱۶۵	ضمیمه
۱۷۸	میسری : منتخبات دانشنامه
۱۹۵	فهرستها
۱۹۶	فهرست ۱ : نامهای کسان
۲۰۱	فهرست ۲ : نامهای اماکن واقوام
۲۰۳	فهرست ۳ : نامهای ستارگان و ماهها و جشنها
۲۰۵	فهرست ۴ : نامهای کتب
۲۰۶	فهرست ۵ : لغات و اصطلاحات
۲۱۸	ملحقات
۲۲۳	مندرجات قسمت فارسی
۲۲۵	غلط نامه